

بسم الله الرحمن الرحيم

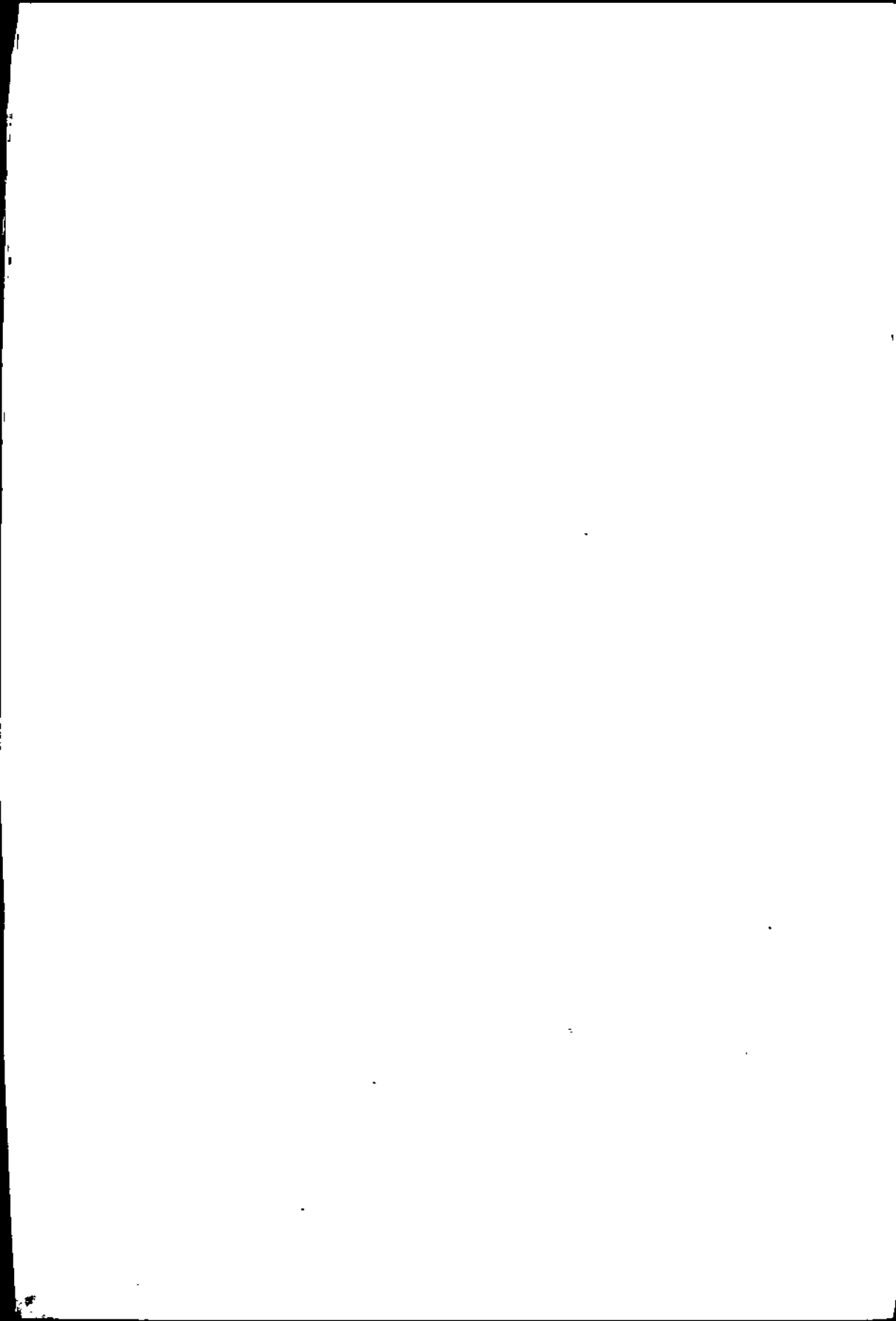
حاکمان پنهان

در ایران و جهان

نویسنده:

محمد جواد جاوید





۱۲۹۵۷
۷۹/۵/۲



تقدیم به:

آنکه در زمان جنگ تنها به جنگ نمی اندیشد
و صلح را بهانه‌ای برای سازش نمی داند
و جنگ و صلح را جز یک ابزار حق یاب نمی بیند.

جاوید، محمدجواد، ۱۳۵۳ -
 حاکمان پنهان در ایران و جهان/ نویسنده
 محمدجواد جاوید. - تهران: سازمان صدا و سیمای
 جمهوری اسلامی ایران، مرکز تحقیقات مطالعات و سنجش
 برنامه‌ای، ۱۳۷۸.
 ۱۲۱۳ ص. : جدول.

ISBN 964-92554-1-9: ۸۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا،
 کتابخانه.

۱. ایالات متحده -- روابط خارجی -- ایران.
 ۲. ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ -
 -- دخالت ایالات متحده. ۳. ایران -- روابط خارجی
 -- ایالات متحده. ۴. ایالات متحده -- سیاست و حکومت
 -- قرن ۲۰. الف. صدا و سیمای جمهوری اسلامی
 ایران. مرکز تحقیقات مطالعات و سنجش برنامه‌ای.
 ب. عنوان.

۳۲۷/۵۵۰۷۳

DSR ۱۳۹/لف ۲۷

۷۸-۲۲۰۲۶م

کتابخانه ملی ایران



مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای
 مجلس شورای اسلامی جمهوری اسلامی ایران



نام کتاب: حاکمان پنهان

نویسنده: محمد جواد جاوید

طرح روی جلد: نورانه سیدجباری

چاپ اول: ۱۳۷۹

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه سروش

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۶۴-۹۲۵۵۴-۱-۹

قیمت: ۸۰۰۰ ریال

تهران - خیابان ولیعصر، بالاتر از مسجد بلال، ساختمان جام جم، طبقه دوم، مرکز تحقیقات،

مطالعات و سنجش برنامه‌ای صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۱
مقدمه	۳
بخش اول - تاریخ تمدن آمریکا	۷
هجوم مهاجران به سرزمین جدید	۹
حاکمان محکوم	۹
تمدن سرخ	۱۱
تجارت سیاه	۱۴
تکامل سفید	۱۸
ضمانت بخش اول	۲۴
پی نوشت	۳۰
بخش دوم - سیاست سلطه	۳۵
حاکمان پنهان	۳۹
شورای روابط خارجی آمریکا	۴۲
تاریخچه پیدایش و شیوه های گسترش	۴۳
شبکه و کارنامه شورا	۴۶
سه جانبه گران و سیاست جهان	۴۹
صهیونیسم بین الملل - سایه های سلطه	۵۶
تجلی سیطره صهیونیسم	۵۹
قدرت بی رقیب	۶۳
ستیز بر ستیغ سلطه	۷۰

DSR

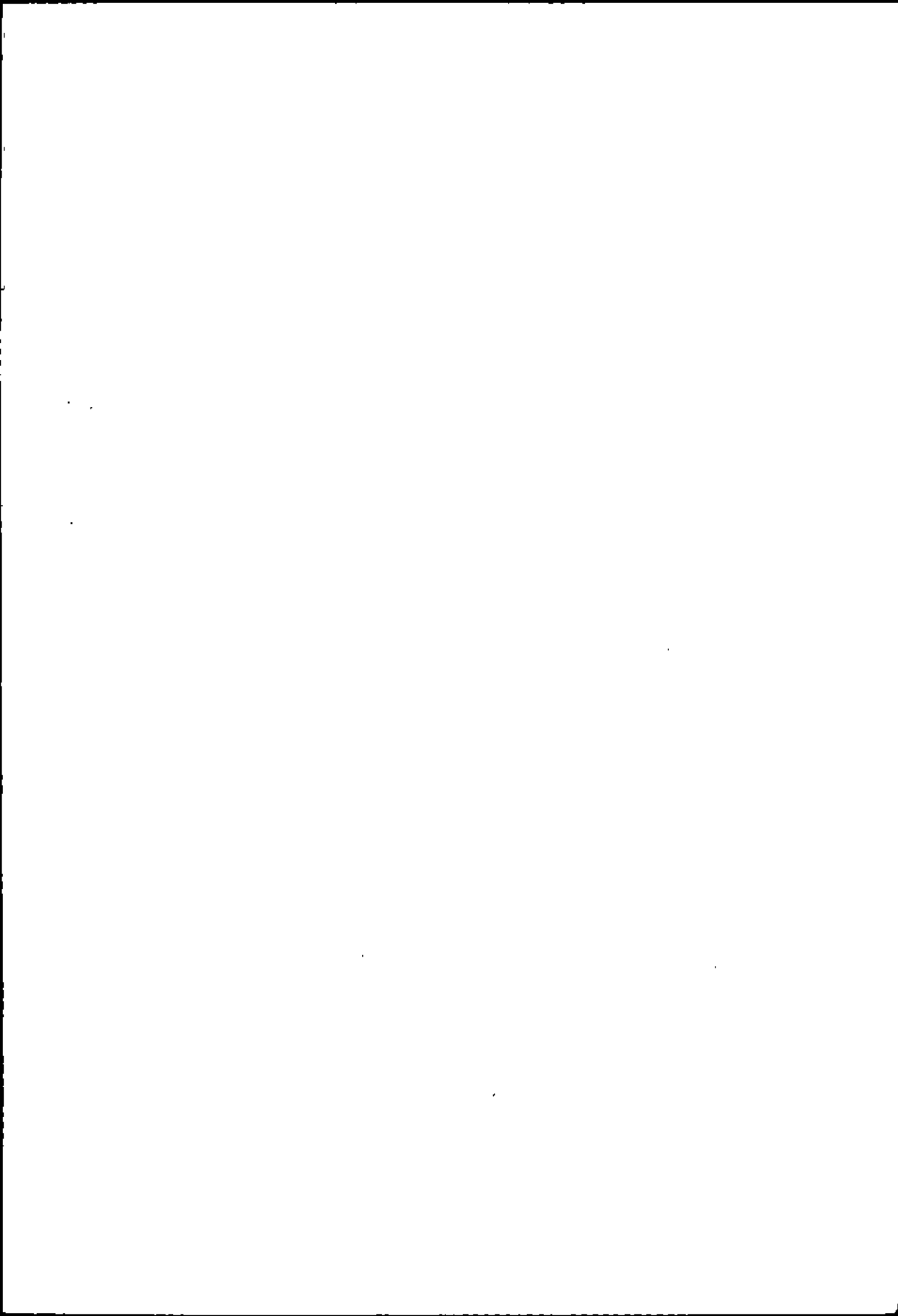
۱۲۹

۱۳۱۹

ع. ۲

پی‌نوشت	۷۴
بخش سوم - اسلام و غرب، دو سوی یک مرز	۸۳
تاریخچه روابط ایران و آمریکا	۸۸
آغاز شناخت	۸۸
مسیونرهای مسیحی	۸۹
مناسبات سیاسی	۹۱
انقلاب مشروطه و منافع آمریکا	۹۷
لزوم حضور	۹۸
امپریالیسم نوین	۱۰۱
از سایه «سیا» تا سلطه سیاه	۱۰۴
استبداد زاینده استعمار	۱۰۸
طلیعه یک تحول	۱۱۳
سیاست ماه عسل	۱۲۲
پی‌نوشت	۱۲۵
بخش چهارم - ظهور فلق	۱۳۷
سیاست محافظه کارانه	۱۴۰
تنش و توطئه	۱۴۵
پنجه عقاب	۱۴۸
دفاع مقدس	۱۵۱
شدت خصومت	۱۵۷
دوران بحران	۱۵۸

۱۶۴	 رخنه در حصار
۱۷۲	 پی نوشت
۱۸۱	 بخش پنجم - پایان سخن
۱۸۱	 بینش ها و چالش ها
۱۸۸	 مرزهای خونین و نمادهای دروغین
۱۹۸	 پی نوشت
۲۰۰	 ضمائم



پیشگفتار

معرفت نسبت به دوستان و دشمنان برای دولتها از علوم راهبردی به شمار می‌رود و شناخت مخالفان می‌تواند الگوی مناسبی برای جلب موافقان تلقی گردد. در عین حال باید توجه نمود که در عالم سیاست کمتر می‌توان از دوست یا دشمن دائمی سراغ گرفت، چرا که اگر ملاک روابط خارجی کشورها را صرفاً مبتنی بر منافع ملی بدانیم، در آن صورت از آنجا که مصلحت‌ها بیش از هر امر دیگری تعیین‌کننده منفعتها هستند، ناگزیر منافع ملی و به تبع آن سیاست خارجی از ثبات ابدی برخوردار نخواهد بود. تنها در یک صورت می‌توان از یک نوع ثبات نسبی (و نه دائمی) در سیاست ملت‌ها سخن گفت و آن زمانی است که دولت - ملتی منافع خود را با اصولی پیوند زده باشد که جزء ایدئولوژی او نیز تلقی می‌گردد. دعوای جنجال برانگیز روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در طیف دوم قرار گرفته است. اسباب و علل این خصومت در دو بخش عمومی و خصوصی دارای زمینه‌های تاریخی متعددی می‌باشد. در پژوهش حاضر تلاش شده است تا ریشه‌های عام این مسأله بوسیله مطالعه رفتار و عملکرد تاریخی سران ایالات متحده با سایر کشورهای جهان روشن گردد. البته استعمال واژه «سران» از آن جهت است تا بین نمایندگان واقعی مردم و نخبگان سوداگر و سیطره‌جوی جامعه سیاسی آمریکا تمیز داده شود و لذا مطالعه عملکرد آنان در جهان نیز بر اساس رفتار این گروه خاص صورت می‌گیرد. بخش دیگر مباحث معطوف به مطالعه موردی سیاست این سردمداران در ایران خواهد بود که بحث پیرامون وضعیت فعلی رابطه جمهوری اسلامی با آمریکا مسبوق به یک بیان تاریخی از گذشته روابط دو کشور است که در بخشی مستقل بدان پرداخته می‌شود.

این بررسی چنانکه در خاتمه آن هم اشاره شده است، در واقع تلاشی است برای روشن‌گری

در روابط جمهوری اسلامی و ایالات متحده، تا بجای در ابهام گذاردن و در سکوت رهانیدن این مسأله، علل اساسی آن ریشه‌یابی گردد و در ضمن الگوی مناسبی برای رفتار آینده سیاست خارجی ایران به عنوان یک کشور اسلامی ارائه شود. با این وجود، این مطلوب زمانی مطبوع خواهد بود که به عنوان کلام آغازین در اینگونه مباحث تلقی شود و از تیررس اندرز مشفقانه میرا و مصون نباشد.

مقدمه

تا قبل از جنگ جهانی دوم، هنوز هم آثاری از «خوش بینی» در روابط بین ملت‌ها موج می‌زد. «آزادی انتخاب» برای بشر در هر دو سوی خیر و شر فراهم بود. جنگ‌ها از جمله امور شر تلقی می‌شدند و صلح خصوصاً در ممالک اروپایی چون دم مسیحایی، «آرمان اخلاقی» را تعالی می‌داد. امید به حل نزاع‌ها در این چارچوب تحلیل می‌گردید، چنانکه گویی رفتار حاکمان زمان زائیده اعتقاد مردمان است و ملت‌ها خود را صاحب سرنوشت خویش می‌دانستند. تحقق «منافع عامه» نیز در هماهنگی ایشان در دنیایی صلح‌آمیز قابل تعقیب و تحصیل بود. هر چند این آرزوها از درون ویرانیه‌ها و یأس‌ها ظاهر شده بود، با این حال روزنه‌امیدی باعث گردیده بود، تا آرزو همچنان پدر اندیشه باشد و عنصر هدف، بسیار نیرومندتر گردد. تئوری‌ها مردم را رنجانده بود، ولی همچنان صلح جهانی، آرمان جایگزین آن تلقی می‌شد.

اما به یکباره همه چیز فرو ریخت و چون نحوست دین در دوران رنسانس، امکان صلح و آزادی انتخاب و سرنوشت به جرم عدم انطباق با «واقع» متروک شد. جنگ جهانی دوم قله‌های امید را فتح کرد و حرص صلح را فرو نشاندد. واقع‌گرایی، پرونده خیال‌پردازی آرمان‌گرایان را مختومه اعلام کرد و عصر جدیدی را بر پایه «منافع» و «امنیت ملی» به جای صلح جهانی مستقر گردانید. «قدرت» و زور آرمان دولتها شد و «جبر»، سنگ جنگ را به بهانه قضا و قدر بر سینه‌ها تحمیل کرد. ارزش اخلاق فرو نشست و «بدبینی» اسباب محافظه‌کاری و جزم‌اندیشی گشت، ولی از رونق جنگ منافع و «قدرت» نکاست. اینان با عنایت به درسهای تاریخ و به مدد

تجربه‌های گذشته از تاریخ به شکلی قهرآمیز انتقام گرفتند. مارتین وایت در وصف این دوران می‌گوید:

«آنچه تاریخ عصر جدید را از تاریخ قرون وسطی متمایز می‌سازد، استیلای اندیشه قدرت بر اندیشه حق است. نفس [کاربرد] اصطلاح «قدرت» برای توصیف جنبه بین‌المللی «دولت» حایز اهمیت اساسی است. و دیدگاه مردم عادی که احتمالاً سیاست خارجی را لزوماً «سیاستی مبتنی بر قدرت (Power Politics)» می‌دانند، دیدگاه ساده اندیشانه‌ای نیست.»^(۱)

با این حال وقوع جنگ سرد بیش از پیش بر «سرشت معیوب بشر» که نقطه عزیمت برای تحلیل واقع‌گرایان بود، مهر تأیید نهاد. با رونق سیطره نسبی ایالات متحده در اواخر دهه شصت و هفتاد، نظریه «نواقع‌گرایی» با عنایت به «سیستم بین‌المللی» تقویت گردید. در این نگرش دولتها در سطح بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرند. در نهایت، این نوع تفسیر منجر به اندیشه «جهانی» (Globalism) گردید که در آن خواه‌ناخواه قدرتی به عنوان سلطه‌گر اصلی ظهور می‌کند و چرخه استیلای آن قدرت، حیطه‌های فرهنگی، اقتصادی و نظامی سایرین را به اختیار خود درمی‌آورد. اندیشه «نظم نوین جهانی» (New world order) و در تعبیر علمی آن، ثبات مبتنی بر سیطره «بوش» از این نوع بینش سرچشمه می‌گیرد، که با افول ستاره سرخ شوروی، ایالات متحده را وادار ساخت تا به نظمی در کالبد جهان یک قطبی نایل آید. بر اساس این تئوری، هژمون (قدرت سلطه‌گر) باید از قدرتی کامل در همه زمینه‌ها برخوردار باشد، از قوه قهریه و خشونت مدد جوید و در زمینه ایدئولوژی نیز قادر باشد، ارزشهای خود را بر سایر کشورها تحمیل نماید. نتیجه این سیطره، یعنی لزوم وابستگی سایر کشورها به ایالات متحده (به عنوان هژمون برتر)، اطاعت به دلیل جرأت و زور بیشتر و تلاش برای استحکام قدرت جسارت این ابر قدرت نیز از وظایف سایر کشورها تلقی می‌گردد.

در این میان چالش‌های چنین هژمونی به قرار زیر خواهد بود:

۱. استقلال‌طلبی ملتها و به تبع آن دولتها در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی و نظامی.
۲. ظهور قدرت برتر - که رقیب هژمون باشد.

۳. ظهور رژیمهای منطقه‌ای در برابر سیطره جهانی و یک قطبی ابرقدرت.

این بحرانها رجزخوانی قدرت سیطره جو را تهدید می‌کنند و به موجب سنت تاریخی و به تعبیر «عصبیت» ابن خلدون دیر یا زود اقتدار آن را تحدید خواهند کرد. ریشه‌های عمده این چالش‌ها خصوصاً در مورد اول به دنبال جنگ سرد ظاهر شد، و تبلور عینی عنصر سوم پس از فروپاشی شرق و تزلزل جهان دوقطبی رونق یافت. ظهور قدرت برتر بعنوان رقیب هژمون (مورد دوم) و در وسعت و سلطنت آن هنوز محقق نشده است. هر چند نمودهایی از برتری برخی دولتها در جنبه‌های اقتصادی و یا فرهنگی احتمالاً در سیر آتی و نه تحولات آتی، جهان چند قطبی را نوید می‌دهد، با این وجود تحقق این خواسته نیازمند گذر زمان است.

انقلاب اسلامی ایران بعنوان جریانی از مورد نخستین (استقلال‌خواهی ملت‌ها) که با سقوط ژاندارمی شاه هنوز در جهان دوقطبی ریشه داشت - و الگوی گروه سوم از چالشگران (رژیمهای منطقه‌ای معارض هژمون) که با حصول هبوط شرق به نائب قهرمانی صعود کرد - امروزه به جدّ مسأله‌ساز شده است. با اینکه خوشایند قدرت برتر آنست تا با ترسیم دشمن خیالی در سطح قبلی بر استحکام خود بیفزاید، با این حال رونق ایدئولوژیکی این جدال در آینده احتمالاً راه جسارت نقادان غیرمنقادی چون ایران را افزایش خواهد داد و این باور به تضعیف هژمون منجر می‌شود. خصوصاً این که در وضعیت فعلی، مقدسات متعالی قدرت سیطره جو، مورد هجوم و تهمت تهی بودن قرار گرفته است و بالاترین نمود آزادی ایالات متحده آمریکا، تندیس استکبار، لقب یافته و دموکراسی و حقوق بشر آن، حربه حکومتی و منفک از خواسته ملت تلقی شده است.

رخداد دوم خرداد هر چند نگاه کلیت گرای خصومت دو کشور را به حیطه نزاع دو دولت محدود کرد، ولی به اعتقاد منادیان دموکراسی در جهان، این تفکیک ملت از دولت نوعی توهین به ایدئولوژی مردم سالار ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود.

پژوهش حاضر تلاشی در جهت پرتوافکنی بر این ابهام جدال‌انگیز است. اگر این وضوح حاصل آید و خواننده را به مختصر تأمل و تعمق وادارد، نگارنده را بسنده باشد.

در این رهیافت چالشگری جمهوری اسلامی ایران مفروض مقبول ماست، ولی اثبات

فرضیه این نوشتار در تفریق حاکمان از مردمان و مداخله در جهان به ضرر زیردستان از دو طریق مطالعه تاریخی و تحلیل موردی میسر خواهد بود. در شیوه نخستین هدف تعریف صرف تاریخ نیست، بلکه مطالعه میانی تمدنی هژمونی ایالات متحده می باشد که ناگزیر قرین تفسیر گذشته است. بر این اساس دو بخش آغازین، معطوف به این گذار، با کنجکاری از رابطه مردم و حاکمان و نحوه اعمال اقتدار این حاکمان در جهان خواهد بود.

دو بخش پایانی مربوط به تحلیل موردی نوع برخورد یک قدرت سیطره جو با عنصر تماشاگر سابق و بازیگر (چالشگر) لاحق می باشد - که برای این منظور «ایران» در دو برهه زمانی دو قطبی و یک قطبی مورد مطالعه قرار می گیرد و در پایان نگاهی به فرجام این تنازع در دوران فعلی و آینده چند قطبی می افکنیم.

تذکر این نکته لازم است که هر چند در گزینش عنوان این مجموعه طریق اطلاق و رویه تعمیم پیموده شده است، ولی از آنجا که نحوه تعامل هژمون با عنصر چالشگری چون ایران برای سایر کشورها از منقادان و نقادان قدرت برتر (به عنوان مفروض) تقریباً یکسان انگاشته شده است، آسیبی به شیوه تحقیق و سبک تحلیل نمی رساند.

با این حال انتظار نگارنده آن است که این مجموعه بعنوان دریچه ای بر طریقتهای مطالعاتی مشابه تلقی شود، تا با مساعدت اصحاب قلم و منتقدان و مشفقان آگاه زمینه های تحقیقات جامعتر فراهم گردد.

بخش اول

تاریخ تمدن آمریکا

«در گذشته آمریکا سالهای رنج و آزار و
درنده‌خویی زیاد است، ولی روزهای جادویی
انگشت‌شماری هم وجود داشته است.»^(۲)
هاواردزین

قاره‌ای که در پایان سده پانزدهم میلادی «هند غربی» (West Indies) نام گرفت و در سال ۱۵۰۷ به نام کاشف ایتالیایی «آمریگو وس‌پوچی» (Amerigo Vespucci)، «آمریکا» (America) خوانده شد، با آنکه نزد اروپاییان «قاره جدید» به شمار رفته است، از لحاظ زمین‌شناسی کهن‌سال‌تر از قاره اروپاست.^(۳) با این حال حکایت اکتشاف این قاره به تحولات بعد از قرون وسطی باز می‌گردد.

برخورد و تجارت اروپاییان با مسلمانان، آنان را شیفته توسعه نمود، از این‌رو به اقتباس و ترجمه علوم پرداختند و پس از قرن یازدهم از طریق مطالعه ستارگان، موفق به استفاده از قطب‌نما گردیدند. با این وجود جرأت سفر دریایی نداشتند و به اقیانوس اطلس لقب دنیای «ظلمت» داده بودند و آن را دارای موجودات عجیب‌الخلقه‌ای چون مردان و زنان دریایی می‌دانسته‌اند، یا کوهی چون آهن‌ریا می‌پنداشتند که آنها را به کام مرگ می‌افکند. معتقد بودند،

زمین به شکل بشقابی گرد است که اگر از سواحل آن زیاد دور شوند، از لبه زمین به اعماق فضا فرو می افتند!...^(۴) در سده دوازدهم بر اثر اعتلای تمدن اسلامی، دانشمندان مسلمان بار دیگر بر نظریه یونانیان در مورد کروی بودن زمین صحه گذاشتند و اعلام نمودند که می توان به دور زمین گشت و سرانجام به نقطه مبدأ رسید. اما مردم اروپا این سخن را بیهوده شمردند و در مقابل آن استدلالهای سخیفی می نمودند، مثلاً این که: در آن صورت ریشه درختان آن سوی کره، در این قسمت زمین، و در فضا آویزان خواهد ماند! و...^(۵)

مسافرت «مارکوپولو» (Marco Polo) به دربار چین (بین سالهای ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۱) سرآغاز نگاه حریصانه به سرزمین کالاهای نایاب یعنی آسیا بود که عمده‌تأ در هند جلوه‌گر می شد. با تصرف قسطنطنیه از سوی عثمانی ها در سال ۱۴۵۳ م. راه باستانی اروپا و آسیا مسدود گردید. اما با انتشار خاطرات مارکوپولو و توسعه دریانوردی از طریق قبول نظریه کرویّت زمین و اقتباس استفاده از باروت و اسطrolاب و قطب‌نما از چینی‌ها و مسلمانان و همچنین انگیزه‌های تجاری و گسترش آیین مسیحیت، سبب مسافرتهاى طولانى در آنها گردید و موجب شد تا اروپاییان فکر دور زدن قاره آفریقا را به منظور رسیدن به آسیا در سر پرورانند. هر چند در سال ۱۴۰۲ پرتغالی‌ها به این موفقیت دست یافتند، ولی کمتر از یک قرن بعد «کریستف کلمب» (Christophe Colomb)، دریانورد ایتالیایی، درصدد برآمد تکیه‌گاهی بر سر راه باختری برای دست یافتن به آسیا بیابد و تصور این بود که با توجه به کروی بودن زمین راه مستقیمی از باختر به سوی آسیا وجود دارد. او در بامداد جمعه ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ به خشکی رسید. انسانهایی عریان را دید که از کلبه‌های خود شتابان بیرون می آمدند و از پس درختان، شگفت‌زده کشتی‌ها را می‌نگریستند. کلمب و اطرافیان آنها را هندی می خواندند و او تصور می کرد که به هند رسیده است، در حالی که در سرزمین سرخپوستان «باهاما» (Bahama) فرود آمده بود.

هجوم مهاجران به سرزمین جدید^(۶)

با اعلام این اخبار، دولتهای بزرگ برای تصاحب سرزمینهای جدید هجوم آوردند. در ابتدا تنها گروههای دولتی اجازه سفر به سرزمین جدید را داشتند، اما پس از مدتی دولتها برای حفظ امنیت و بهره برداری بیشتر از طبیعت و به جهت کاستن از تراکم جمعیت در اروپا، شروع به تشویق مهاجرت نمودند. بنابراین اولین بار اسپانیایی ها به سرزمین اصلی آمریکا رسیدند. آنها در سال ۱۵۱۳ م. به فلوریدا و در سال ۱۵۴۰ م. به نیومکزیکوی امروزی وارد شدند. پس از آنها انگلیسیها در سال ۱۶۰۷ م. شهر «جیمزتاون» را به عنوان اولین اقامتگاه دائمی در آمریکای شمالی در ویرجینیا تأسیس کردند و توانستند سلطه انگلستان را بر سرزمینی که بعدها زیربنای کشور ایالات متحده آمریکا شد، تثبیت کنند. فرانسوی ها در سال ۱۶۷۳ م. وارد دره «می سی سی پی» شدند، و روس ها نیز در سال ۱۷۴۱ م. یعنی، دیرتر از همه به آلاسکا وارد شدند. این روند مهاجرت همچنان ادامه یافت و به زودی از تمام ملیتهای اروپایی افراد زیادی در آمریکا سکونت گزیدند، و تعداد زیادی از سیاهپوستان آفریقایی نیز به صورت برده به آنجا منتقل شدند.

حاکمان محکوم

متأسفانه تاریخ و تاریخ نویسی عادت به «نخبه گرایی» دارد. در گذر تاریخ تنها برجستگیها مانع تندروی آن می گردند، و گاهی به عمد چنان بلندیهایی ایجاد می شود که سایه آن سطح وسیعی از واقعیتهای دیگر را می پوشاند و جالب آن که بزرگترین دره ها در کنار بلندترین قله ها پدیدار می شود. شاید این مسأله تا حدودی به صفات درونی انسان بازگشت داشته باشد که علاقه مند است از تلخی ها سخن به میان نیاید، و گذشته را گذشته پندارد و کم کم غباری از فراموشی بر حقیقت بپاشد، به این امید که آن نیست گردد، غافل از این که هر از چندی یک نسیم ملایم ممکن است غبار را به دامان کوه بازگرداند، و حقایق را تاملدنی دوباره بر ملا سازد. برای عنایت بیشتر به بحث، باید گفت که تاریخ آمریکا این صحنه را بازی کرده است، چرا که حداقل بسیاری از مردم، تاریخ آمریکا را چیزی جز آنچه ما مرور کردیم، نمی دانند. از سوی دیگر کمتر

کسی هست که اسم «سرخپوست» را حداقل در نژادشناسی نشنیده باشد، یا از حضور «سیاهان» در آمریکا بی اطلاع باشد. حال اینها چه کسانی هستند و چه نقشی در تاریخ و تمدن آمریکا دارند؟ به نظر می رسد اینان همان «حاکمان محکوم» باشند. این صفحات را با نگاهی به سرنوشت این دو گروه ورق می زنیم.

«من در چمنزاران زاده شدم، جایی که باد
آزادانه می‌وزید و حایلی نبود که جلو پرتو
خورشید را بگیرد. در جایی زاده شدم که هیچ
حصاری در آن وجود نداشت، جایی که هر
چیزی در آن نفس آزاد می‌کشید!»^(۷)
پارا - وا - سامن (Parra-Wa-samen)

تمدن سرخ

بر اساس شواهد تاریخی و تخمین‌های باستان‌شناسی، قاره آمریکا از «۱۵۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰» سال پیش مسکونی بوده است.^(۸) عمده‌نأ ساکنان اولیه آن را مغولان زردپوست آسیای شرقی می‌دانند که از اواخر دوره پارینه سنگی از راه تنگه «برینگ» (Bering) و جزایر «آلئوسین» (Aleution) به قاره آمریکا کوچ کردند، و طی چند هزار سال سکونت در آن محیط، به اقتضای شرایط جدید، تغییراتی پذیرفتند و به صورت اقوام سرخپوست درآمدند.^(۹) و با آب شدن یخهای قطبی در باریکه یخی برینگ، ارتباط آنان با آسیا قطع گردید.^(۱۰) برخی دیگر از دانشمندان، تمدنهای آمریکای جنوبی را منتسب به مهاجرینی می‌دانند که از جزایر اقیانوسیه به آن قاره رسیده‌اند. فرضیه اول با توجه به عدم دستیابی به استخوانهای انسان در پیش از ازمه نوسنگی و شباهت زیاد بومیان اصیل به مغولان یا برخی مردم سیبری، مقبول‌تر به نظر می‌رسد.^(۱۱) از ویژگیهای مشترک این اقوام؛ مسی بودن رنگ پوست، برجستگی گونه‌ها، سیاهی و زبری موها، ریز بودن چشمان و گشادی دهان می‌باشد. تیره‌های سرخپوست، از لحاظ نژادی یکسانند، ولی از نظر فرهنگی به چهار دسته قابل تقسیم هستند.^(۱۲)

۱- سرخپوستان بسیار کم فرهنگ یا وحشی

۲- سرخپوستان کم فرهنگ یا بربر

۳- سرخپوستان با فرهنگ یا نیمه متمدن

۴- سرخپوستان متمدن

از نظر پراکندگی جغرافیایی؛ سرخپوستان وحشی عمدتاً در باختر و شمال، و بربرها در جنوب، و نیمه متمدن ها در برخی از بخشهای قاره آمریکا که نیمکزیکو، «آری زونا» (Arizona)، آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی کنونی را تا مرز شیلی فرا می گیرد، سکونت داشتند. در این میان برخی از اقوام سرخپوست تمدنهایی را به وجود آوردند که با تمدن مصر و بابل برابری می کند. برای نمونه به مواردی از این قسم اشاره می کنیم:

الف - ایروکوا؛ از جمله قبایل آمریکای شمالی بودند که تمدنی عالی تر از دوران نوسنگی داشتند. ویژگی اقتصادی این تمدن در کشت انواع محصولات و اطلاع از آیش دور می زند. منبع اصلی غذای آنها آیش ذرت با گوشت ماهی خشک شده، لپه و باقلاء بود و کارهای خود را از راه تشریک مساعی زن و مرد به انجام می رساندند. از نظر اعتقادی به طبیعت دو گانه معتقد بودند و جامعه خود را نیز بر شرکت استوار می کردند. کودکان متعلق به مادر و تربیت آنها با برادر زن بود. قبیله توسط شورای زنان اداره می شد که رئیسی را از جنس ذکور انتخاب می کرد. تصمیمات قبیله به شورای عشیره ابلاغ می شد. هر عشیره هشت قبیله بود. شورای عشیره، مشاوران و فرمانده آنها را تعیین می کرد. تصمیمات شورای عشیره به سنا، که از پیرمردان تشکیل شده بود و حق وتو داشت، ارجاع می شد. (۱۳)

ب - مایا؛ نخستین مبنای آن در دو هزار سال پیش از میلاد پایه گذاری شد. در ۳۵۰ سال پیش از میلاد، ساختمانهای سنگی بنا گردید که شامل ایوان و اهرام بود، و در قرن چهارم میلادی یک تمدن عظیم شهری به وجود آمد. شهرهایی که در آنها پیکر تراشی به حد اعلای ظرافت خود رسیده بود. این شهرها مجموعه ای از حکومت های محلی را تشکیل می داد و یک شاهزاده موروثی بر هر یک از آنها حکومت می نمود. یک شورای دولتی که از نمایندگان دادگستری، روحانیان و مشاوران مخصوص ترکیب یافته بود، با شاهزاده همکاری می کرد. فرمانده شهر، دارای انتخابات دوره ای بود و جنبه تقدس داشت. خط مایاها، هیروگلیف پیچیده ای بود. تمدن

اینان تا زمان تسلط اسپانیا (هر چند به صورت ضعیف) استمرار داشت. (۱۴) این تمدن بزرگ در آمریکای مرکزی بود.

ج - اینکا؛ عمدتاً در کرانه اقیانوس آرام و آمریکای جنوبی بودند. اینان سلطنت موروثی داشتند. در زمان «اینکاروکا» (Inca roca) قدرت معنوی از مادی جدا گردید، تشریفات مادی اوج گرفت و مدارس ساخته شد. پس از اضمحلال، امپراتوری، بار دیگر با تکیه بر پرستش خورشید و وحدت زبان انسجام یافت، و امپراتور، رهبر مذهبی و سیاسی تلقی می‌گردید. امپراتوری به چهار استان تقسیم می‌شد و استانداران از نزدیکان امپراتور و جزء شورای عالی سلطنتی بودند. از مالکیت فردی خبری نبود و دولت افراد بیکار را به کار می‌گماشت. محیطی که عمده تمدنهای سرخپوستان در آن شکل می‌گرفت، محیط مذهبی بود، لذا با از بین رفتن طبقه حاکم در زمان هجوم اسپانیایی‌ها، با منع اجرای سنن ملی این تمدن نیز رو به انحطاط گذارد. (۱۵)

د - آزتک؛ تمدن اینان در مکزیک فعال بوده است. شاید بتوان تمدن ازتک‌ها را برترین تمدن سرخپوستی دانست. سبک معماری و گچ‌بری آنان حکایت از تعالی اقتصادی و اجتماعی آنان داشت. خانواده اساس اجتماع بود. زنان و پیران مورد احترام بودند و جادوگران و جوانان مست محکوم به اعدام می‌شدند و آنان که مشاغل ارثی داشتند، دارای مالکیت شخصی می‌گردیدند. کودکان پسر لازم بود، از سن شش سالگی تعلیمات نظامی بیاموزند. آزتک‌ها دارای شورای سلطنتی و نماینده ویژه امپراتوری در شهرها بودند. امپراتور خود را برگزیده خدا می‌دانست و مقام امپراتوری به شکل موروثی استمرار می‌یافت. در این تمدن طبقه بورژوازی بازرگانان نیز در کنار طبقه اشراف وجود داشت. اما با سلطه اسپانیایی‌ها تمدن ازتک‌ها نیز چون مایاها و سایر اقوام نابود شد، بطوریکه تمام آثار و نوشته‌های آنها با ادعای بد سرشت بودن این تمدنها از میان رفت. (۱۶)

در منطقه‌ای که امروزه ایالات متحده خوانده می‌شود، تمدنهای خردتر دیگری چون: سرخپوستان منطقه ذرت، منطقه گاو وحشی، منطقه کاریبو یا گوزن کانادایی، منطقه دانه و منطقه ماهی آزاد وجود داشته است که مطالعه سرنوشت آنان، ماهیت، پیشینه و در نهایت نافرجامی تمدن آنها را به واسطه سلطه سفیدها، بیشتر روشن می‌کند. (۱۷)

«در اینجا جان جک آرمیده است،
 یک بومی آفریقایی...
 «گرچه او در سرزمین بردگی چشم به جهان
 گشود، آزاد به دنیا آمد.
 «گرچه او در سرزمین آزادی زندگی می‌کرد، در
 بردگی به سر برد.» (۱۸)
 ایات نگاشته بر سنگ قبر ۱۷۷۲

تجارت سیاه

«آفریقایی»، «سیاه» و «نگرو» (Negro) مجموعاً صفتی است برای یک نژاد، که جز «پست»، «ناچیز» و «عقب‌مانده» معنایی ندارد.

چرا آفریقا به سیاهی برخورد کرده و در بردگی معنا یافته است؟ آیا سیاهان زاده فقر و اسیران استبداد بوده‌اند و یا اینکه اسارت آنها از زمانی آغاز گردید که متوجه شدند در مقایسه با اروپاییان، سیاه آفریده شده‌اند؟

در این جا آنچه اساس بحث ما را تشکیل می‌دهد، تمدن سیاهان نیست، چرا که کمتر انسان منصفی می‌تواند منکر خدمات تاریخ، فنون و هنر آفریقا به تمدن جهانی باشد. (۱۹) آنچه شایسته تأمل است، روند به بند کشیدن کامل این مردمان بوسیله انسانهای متجددمآب و ناچیز شمردن آنهاست. حقیقت آن است که همان گونه که «بنجامین کوارلز» (Benjamin Quarles) می‌گوید، ما چیزی به عنوان تاریخ «نگرو» نداریم و گذشته او چنان با تار و پود تمدن آمریکایی درآمیخته است که جداشدنی نیست. (۲۰)

اگر از سرخپوستان بگذریم، امروزه سیاهان اقلیت نژادی آمریکا به شمار می‌روند. با این حال

به قول «توکویل» (Alexis de Tocqueville) هیچ آفریقایی در هنگام پیاده شدن در سواحل دنیای جدید آزاد نبوده است و کلیه سیاهپوستان این قاره زمانی برده بوده‌اند.^(۲۱) اکثر آنها از مردم ساحل غربی آفریقا بودند که دارای قبایل، زبان، نژاد، حکومت و مذاهب مختلفی (از جمله اسلام) بودند. آنان آشنای به هنر، فنون انسانی، زراعت و ادبیات بودند و برخلاف تصور رایج که اینان را بربرهای آدم‌خوار و جماعت بی‌کفایت می‌نمایاند، نتایج تحقیقات مورخان، مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان، امروزه با ارائه نظری دقیق‌تر، قائل به سهم شگرف این مردم در بنای فرهنگ انسانی دارد.^(۲۲)

تجارت برده به مفهوم امروزی آن در نیمه قرن پانزدهم بوسیله پرتغالی‌ها آغاز شد. «آنتونیو گوانزالوس» (Antonio Gonsalves) پس از ورود به ساحل غربی مقداری خاک طلا را به همراه ده آفریقایی در کشتی نهاد، و در لیسبون به شاهزاده «هنری» (Prince Henry The Navigator) داد و او نیز آنها را به پاپ تقدیم نمود. به دنبال این خدمت، پاپ حق تملک کلیه سرزمینهایی را که در آینده کشف می‌شد، به وی ارزانی داشت. دو دهه بعد از این ماجرا تجارت برده به سودایی پر سود تبدیل شد، و نیم قرن بعد تقاضا برای آن شدت گرفت. به دنبال این معامله سایر کشورها از جمله اسپانیا، انگلستان، فرانسه، هلند، دانمارک، سوئد و آلمان نیز وارد شدند و برده ملقب به «عاج سیاه» (Black Ivory) گردید. این کشورها برای گریز از تصادم، حیطه‌هایی را به خود اختصاص می‌دادند. آنگاه برای مشروع جلوه دادن عمل خود، با سران قبایل وارد مذاکره می‌شدند و با دادن وسایل بی‌ارزشی چون منجوق، زنگوله، آینه و خصوصاً نوشابه الکلی نظیر رم، کنیاک، جین و شراب قبایل را به جان هم می‌انداختند تا هر یک، اسرای دیگری را به عنوان برده وارد کشتی اروپاییان نماید، و در عوض از این نوع کالاها دریافت دارد. شک نیست که رؤسای قبایل به عواقب وخیم این مسأله وقوف نداشتند و در نهایت وقتی که تمام مناطق «ساحل غربی» به یک آغل بزرگ مملو از برده تبدیل شد، ممانعت از این کار دیگر از دست آنان خارج شده بود. سیاهان را اروپاییان داغ می‌کردند، و با شلاق به کشتی می‌بردند، بر مردان پای‌بند می‌زدند و برای اینکه تلفات راه جبران شود تا حد امکان برده‌ها را به صورت کتابی کنار هم می‌چیدند. با این حال کمتر کشتی بود که بتواند از آبله و اسهال خونی که بردگان در آن غوطه‌ور

بودند، خلاصی یابد. تلفات هر کشتی به طور متوسط یکی از هشت نفر بود و بدنبال هر کشتی یک دسته کوسه ماهی آدمخوار در حرکت بودند. (۲۳) اگر برده‌ای اعتصاب غذا می‌کرد، به زور «دهن واکنی» که وسیله‌ای با محتوای آتش بود، دهان او را باز می‌کردند. ته کشتیها چون دیوانه‌خانه‌هایی، مملو از انواع صداهای جیغ، گریه، دعا و استغراغ بود؛ مکانی متعفن، تاریک و خونین که افراد در میان کثافات خود افتاده بودند. (۲۴)

بالاخره نخستین کشتی بردگان در سال ۱۶۱۹ م. از آفریقا وارد آمریکا شد. تا ۱۵۰ سال بعد که اعلامیه استقلال آمریکا امضا شد، تعداد بندگان سیاه آمریکا به ۵۰۰ هزار نفر رسید، در حالی که جمعیت آمریکا بیش از ۳ میلیون نفر نبود. اسقف‌های کاتولیک، کسانی نظیر «بارتولومه دو لاس‌کازاس» (Bartholome de Lascasas) و «دیگو دولاند» (Diego Delanda)، از مدافعان پروپاقرص بردگی سیاهان بودند و کیفیت کار آنان را بر سرخپوستان ترجیح می‌دادند. (۲۵) مسیحیت، بندگی و بردگی را از میان برده بود، ولی عیسویان قرن شانزدهم دوباره آنرا برقرار ساختند. (۲۶) اگر امروزه سیاهان، کلیسا را در بردگی خود سهیم می‌دانند، بی‌مناسبت با عملکردهای آغازین مسیحیت در مشروعیت بخشی به رفتار اروپاییان نیست. به نظر مبارزان سیاه نیز، کلیسای مسیحیت تخم نژادپرستی را کاشت و به قول «مالکوم ایکس» بزرگترین دلیل شکست در کلیسای مسیحی، عدم موفقیت در مبارزه با نژادپرستی است. (۲۷)

در این دوره بیش از ۶۰ هزار نفر تنها در مسیر انتقال به آمریکا از پای درآمدند، و این کالا به نحوی فراوان و پرمشتری شد که خرید آن بر تکثیر آن از راه توالد و تناسل برتری داشت. به نظر مزرعه‌داران به صرفه این بود که آخرین رمق و شیره برده را بکشند و وقتی از رمق افتاد، او را با برده دیگری تعویض کنند. (۲۸) نمونه عملکرد «ویرجینیا» (Virginia) در سایر مهاجرنشینها هم مورد تقلید واقع شد، کار بندگان در مزارع بر رونق محصولات زراعی شدیداً تأثیر گذارد، و برده‌داری جزء قانون اساسی قرار گرفت. در قانون اساسی کارولینا آمده: «... هر فرد آزاد کارولینا، دارای قدرت و حق مطلقه بر بندگان سیاه خویش است. ... این همان قانون «جان لاک» (John Locke) ۱۶۳۲-۱۷۰۴ فیلسوف انگلیسی بود. (۲۹) پس از آن در سال ۱۶۶۷ مجلس ویرجینیا اعلام کرد که غسل تعمید در آزادی یا بردگی شخص تأثیر ندارد، و در برخی مواقع آمیزش سفید

با سیاه موجب شلاق بر سفیدپوست می‌شود، چرا که جسم خود را با موجود پست آلوده کرده است. (۳۰)

این به ظاهر انسان، جزء اموال و املاک محسوب می‌گردید و حق هیچ گونه اعتراضی نداشت، در عین حال مملو از سود بود. یکی از انگلیسی‌ها در زمان تجارت برده نوشت، «تجارت برده» و عوارضی را که نتیجه طبیعی آن بود، به حق می‌توان منبع پایان ناپذیر ثروت ملی و مجرد قدرت دریایی این ملت به شمار آورد. (۳۱) به تدریج قانونهایی وضع شد که در آنها برای فرار بردگان جریمه‌های سختی در نظر گرفته شد و حق استرداد در مهاجرنشین‌ها را رسمی نمود. با این حال بعضی وقتها اربابها آن قدر از دست فرار سیاهان عصبانی می‌شدند که در روزنامه‌ها اعلان می‌کردند، هر کس برده آنها را بازگرداند ۱۰ دلار و هر کس سرش را بیاورد ۱۵ دلار دریافت می‌کند! (۳۲)

«یک تمدن بدون تاریخ از هویت محروم می‌ماند.

«بدون هویت مقصودی وجود نخواهد داشت و بدون مقصود تمدن پژمرده خواهد شد.»
مایکل کامن (۳۳)

تکامل سفید

تاریخ یک تمدن را از کجا باید آغاز نمود؟ باستان‌شناسان و تاریخ نگاران تلاش دارند یکی از عوامل تمدن‌زایی را مهاجرت بدانند، ولی توضیح نداده‌اند که آیا صرف هجرت، عامل تمدن است یا با ترکیباتی جلوه تکامل می‌یابد.

از زمان کشف قاره آمریکا و هجوم انگلستان به آمریکای شمالی تا به امروز، حوادث تلخ و شیرینی در این عرصه خاکی به وقوع پیوسته است؛ سالهای سوداگری، جنگ استقلال، جنگ داخلی، جنگهای بین‌المللی و امثال آن در بی‌گناهی به انتها نرسیده و این مهند آزادی‌جویی و این محیط آبادانی، معصوم از بند آزادی ستیزی و کویر ویرانه‌گستری نبوده است.

«مایکل کامن» (Michael Kammen) در بررسی خود پیرامون اصول تمدن آمریکایی

می‌گوید:

«اگر چه آمریکای مستعمراتی، نظام ملوک الطوائفی قرون وسطی را تحمل نکرد، این امر دلیل آن نیست که چون کودکی فنداق شده در کالبد متجدد بیرون جسته باشد. تأسف من متوجه تاریخ دانانی است که در نظر آنها ظهور آمریکا از «سالهای شادی» (Annus Mirabilis) (۱۷۷۶ یا ۱۷۸۷ یا ۱۸۱۵) شروع می‌شود؛ عقیده این تاریخ‌دانان تصویری معصومانه بیش نیست. چون این عقیده حاکی از

غفلت و تجامل آنان از حاصلخیزی و رشد و تحمل در طی ۱۵۰ سال (قبل این

سالهای شادی) است.»^(۳۴)

به همین خاطر عجیب خواهد بود، اگر بگویید که در شکل‌گیری تمدن آمریکا، توحش چهره غالب را پیموده است، و یا غریب جلوه می‌کند، اگر گفته شود که برای سفیدپوستان آمریکا تمدن مستقلاً از سیاهان و سرخپوستان وجود ندارد و آنچه عیان گشته، محصول مشترکی از تضییع حقوق محکوم و تحمیل قدرت حاکم است، و احتمالاً قابل پذیرش‌تر آن است که ادعا شود که تکامل سفید در آن گوشه از جهان، گرداب جویهای روانی است که از حوضچه‌های ثروت مردمان جهان سرچشمه می‌گیرد.

سرخپوستان «وحشی» همان کسانی بودند که با ورود اولین گروه از سفیدپوستان به شادی و مهمان‌نوازی پرداختند، در فلاکت گم‌گشتگان مهاجر به آنان آذوقه رساندند و آنان را از مرگ رهانیدند، شیوه پوشش در برابر زمستانهای سخت «سن تونز» و «نوتینگهام شایر» (Nottingham Shire, Saintonge) را به مهاجرنشینان آموختند، نحوه تولید ذرت و تقویت زراعت را آموزش دادند و برای وفاداری بر عهد و پیمانهای خود «چپق صلح» دود کردند و محل خاکهای طلا را نشان دادند ...^(۳۵) در عوض کلمب چند تن از آنان را به عنوان برده به اسپانیا برد. با ورود سایر مهاجران، زنان و دختران سرخپوست را می‌ربودند، خوراک آنان را می‌دزدیدند، مردان را برده می‌کردند و به گردآوری طلا و می‌داشتند.^(۳۶) آثار هنری، بناهای تاریخی، متون نگاشته شده و نقاشیهای ترسیم شده را به اسم تمدن بد سرشت نابود کردند.^(۳۷) زمینهای آنان را عمدتاً از راه زور و توافق یک طرفه غصب کردند و برای مشروعیت بخشی به نیرنگ، معاملاتی بستند که حتی به همانها نیز پایبند نماندند.^(۳۸) به عنوان جبران هدایای سرخپوستان، آنان را به مشروبات الکلی عادت دادند، برای خلاصی از شرشان آنها را به جان هم انداختند و به جهت کاستن از جمعیت بومیان روش «اسکالپ» (Scalp؛ کندن پوست سر اسیر) را به آنان آموختند.^(۳۹) در دهه بعد از ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ (یعنی روزی که کریستف کلمب نخستین بار قدم بر ساحل سان سالوادور نهاد) قبایلی تماماً قتل عام شدند و صدها هزار سرخپوست به قتل رسیدند. این در زمانی اتفاق می‌افتاد که کلیسا خشنود بود که با غسل تعمید سرخپوستی را وارد

بهشت کند.^(۴۰) «دی براون» در کتابی تحت عنوان «فاجعه سرخپوستان» از کشتار قبیله «ناواهو» تا کشتار در «واندونی» در سال ۱۸۹۰ را بررسی می‌کند. «ایویرژه» درباره آن می‌گوید:

«گمان نمی‌کنم هیچ خواننده‌ای، مگر اینکه به بیماری بی‌حسی دچار باشد، این کتاب را بخواند و دلش پر نشود یا مشت از فرط خشم گره نکند» «فاجعه سرخپوستان آمریکا» تاریخی است از شرح وقایع قتل و دزدی، درست مثل کتابهایی که در سالهای پنجاه درباره فجایع اردوگاههای آلمانی می‌خواندیم.^(۴۱)

سرهنگ «اوانس» (Evans) در حمله به قبیله «شرین» فرمان داد: «هر سرخپوستی را که در سر راه خود دیدید بکشید!»^(۴۲) اگر از روی ترجم قصد پرداخت میلیی در مقابل زمین غصب شده داشتند، بها را با گوشت فاسد و ذرت پوسیده می‌پرداختند.^(۴۳) نسل‌کشی که سفید آمریکایی کرشیده است آن را با سلاح آتشین، تبعید، گرسنگی دادن و بی‌اعتنایی کردن عملی کند، تقریباً با توفیق همراه بوده است. شاید برای ختم این مرثیه، نقل گفته سرلشکر «شرایدن» (Cheridan) کفایت نماید: «تنها سرخپوستان خوبی که من دیدم، همانها بودند که مرده بودند.» و کوتاه سخن وی آن که: «تنها سرخپوست خوب سرخپوست مرده است.»^(۴۴)

امروزه این قوم در حصار محدود گشته‌اند؛ عرصه‌ای که هر روز بر اساس زور یا معاملاتی بر پایه کلاهبرداری و فریب تنگ‌تر می‌گردد. شاید این محیطها، مناطقی محافظت شده‌ای است تا نژاد سرخ چون نسل گاوهای وحشی آن جا تا مدتی از انقراض فوری بازایستند.^(۴۵)

به هر حال نحوه برخورد آمریکاییان با سرخپوستان و میزان تأثیر آنان در تمدن آمریکا، چیزی نیست تا منتظر اثبات یا رد آن باشیم، و در ضمن قوانین اجتماعی و رهیافتهای تاریخی این مسأله را مورد تأکید قرار داده‌اند، که تمدن عریانی مختص به سفیدپوستان در آمریکا وجود ندارد. نگاهی به وضعیت سیاهان بار دیگر این حقیقت را بیش از هر چیز دیگری روشن می‌سازد که آنان به عنوان سخت‌افزار تکامل سفید، جانشین سرخپوستان شدند، و از آن پس سرخپوستان به عنوان زواید تکامل آمریکا به حاشیه رانده شدند و هر لحظه ناقوس مرگ را شنیدند. با این حال سیاهان همواره به عنوان اجزایی در تمدن آمریکایی به کار گرفته شده‌اند. میزان استقامت آنها، روحیه کاری و مقاومت در برابر بیماریهای آن قاره و جنبه تسلیم‌پذیری آنها باعث گردید تا

از همان زمانی که نیوانگلند مملو از پیوریتن‌های مهاجرنشین شد و حتی از زمانی که آنها به عنوان پیشمرگان اکتشاف گام برمی‌داشتند تا پایان جنگ داخلی در سال ۱۸۷۷، رسماً به عنوان ابزار کار در استخدام این تکامل باشند. لذا هنگامی که توسعه صنعت و تکنولوژی، حضور نیروی کار در این وسعت را غیرضروری دانست، سیاهان نیز می‌بایستی به سرنوشت سرخپوستان گرفتار آیند. ولی زیادی جمعیت سیاهان و بالا رفتن بیداری و آگاهی افکار عمومی در جهان لازم می‌نمود تا این حرکت خزنده تحت القاطی پرآوازه دنبال گردد. به همین خاطر در جنگهای شمال و جنوب به اسم آزادی بردگان، منت آن بر سیاهان گذارده شده است و بسیاری از سیاهان در این درگیریها به امید آزادی شرکت کردند و کشته شدند. در حالی که مسأله، موضوع اخلاقی شمال و جنوب و دلسوزی برای آزادی بردگان نبود، بلکه رقابت اقتصادی شمال و جنوب مطرح بود. به عبارت دیگر، چون شمال سرعت صنعتی شده بود و زندگی بر اساس نیروی متخصص سفید و با نیروی ماشین اداره می‌شد، دیگر نیازی به نیروی کار سیاهپوستان نبود و حتی افزایش تعداد سیاهان و سختی هزینه نگهداری آنان بر هراس سفیدپوستان شمال می‌افزود. اما جنوب، کشاورزی بود و به میزان زیادی به کار ارزان برده‌های سیاه متکی بود. برده‌ها خیلی ارزانتر از افراد آزاد کار می‌کردند و لذا آزادی آنان هزینه جنوبی‌ها را بشدت افزایش می‌داد. بر این مبنا جنوبی‌ها با دخالت‌های زیاد از حد دولت فدرال در مسائل خود مخالفت می‌کردند. حتی برخی معتقدند، اصل و منشأ جنگ‌های انفصال، نه اندیشه‌های اقتصادی یا اجتماعی و نظام بردگی، بلکه صرفاً ریشه‌های روانی و ناراحتی عصبی هر دو گروه علیه یکدیگر می‌باشد،^(۴۶) که با انتخاب «آبراهام لینکلن» (Lincoln) (۱۸۰۹-۱۸۶۵) ایالات جنوبی اعلام استقلال کردند و لینکلن با عدم به رسمیت شناختن آن حق، برای تجدید اتحاد، جنگ را آغاز نمود و در نهایت با القای برده‌داری، سیاهان ظاهراً به آزادی دست می‌یافتند.

هر چند تا این زمان نیز سیاهان از نظر فکری ترقی‌هایی داشتند، ولی عمده عملکرد آنها خدماتی بوده، و تمایزهای نژادی اساساً راه توسعه در غیر این مسیر را بر آنها مسدود کرده است. حتی امروزه نیز سیاه بودن مساوی با بردگی است. بنا به تعبیر «توکویل»، برده‌امروزی تنها از نظر آزادی با ارباب خود تفاوت ندارد، بلکه اختلاف نژادی در میان است. شما می‌توانید برده و غلام

را آزاد کنید، ولی برای برداشتن تمایز و بیگانگی از میان نژاد سیاه و سفید، دیگر کاری از شما ساخته نیست. (۴۷)

و در ادامه می‌گوید: «متجددین پس از آن که اساس بردگی را مطرود نمودند، خود را با توهم و تعصب ذهنی و خیالی که نتیجه بردگی است، روبه‌رو می‌بینند... طرز فکر و تعصب ارباب بودن، طرز فکر و تعصب نژادی، و بالاخره طرز فکر و تعصب اروپایی بودن.» (۴۸)

هر چند سیاهان آزاد شدند، ولی نه در زندگی و نه در مرگ با سفیدها مساوی نشدند. بعد از القای بردگی در فاصله سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ هر سال ۱۰۰ سیاهپوست لیج شدند؛ یعنی، یا آنان را زنده زنده سوزاندند، یا قطعه قطعه کردند و یا به دار آویختند. در سال ۱۹۱۷ شدیدترین شورش علیه سیاهان در شهر سنت لوئیس روی داد و علت آن بود که سفیدها از پیشرفتهای اقتصادی سیاهان در وحشت بودند و آنان را خطری برای کارگران سفید می‌دانستند. در گزارشی که برای رئیس‌جمهور آمریکا در این باره تهیه شده بود، آمده است:

«در منطقه‌ای به طول ۸۰۰ متر سه تا چهار ساعت خون جاری بود. جلو اتوبوسها را می‌گرفتند و سیاهان را از هر سن و جنسی پیاده و سنگباران می‌کردند. یا با چماق و لگد می‌زدند. و با خونسردی سیاهانی را که در خیابان در خون خود افتاده بودند، با هفت تیر می‌کشتند... خانه‌های سیاهان را آتش زدند... بیش از سیصد خانه در آتش سوخت.» (۴۹)

هنوز هم سیاهان پاسخ خدمات رایگان خود را به تکامل سفید دریافت می‌کنند و هنوز هم پرواز تمدن آمریکا در یک بال محدود می‌شود. سخن از خدمت سیاهان و سرخپوستان به تمدن آمریکا هنوز هم گرفتار ابهام است و سیاه و سرخ، یادآور ارتجاع و وحشی‌گری بشری است و سفیدها دارندگان تمدن مادرزادی! برای همین منظور بسیار عجیب خواهد بود، اگر گفته شود:

«قشربون (Puritans) و زائران (Pilgrims) و مهاجران به جیمز تاون (James Town)، واقع در ایالت ویرجینیا، اولین منطقه مهاجرنشین انگلیسی) در خاطرتان طلا و زمین و ثروت نقش بسته بود و می‌خواستند سیاهان را به بردگی بگیرند و سرخپوستان را قتل عام کنند؛ و برادران دینی سفیدپوست خرد را غلام خویش

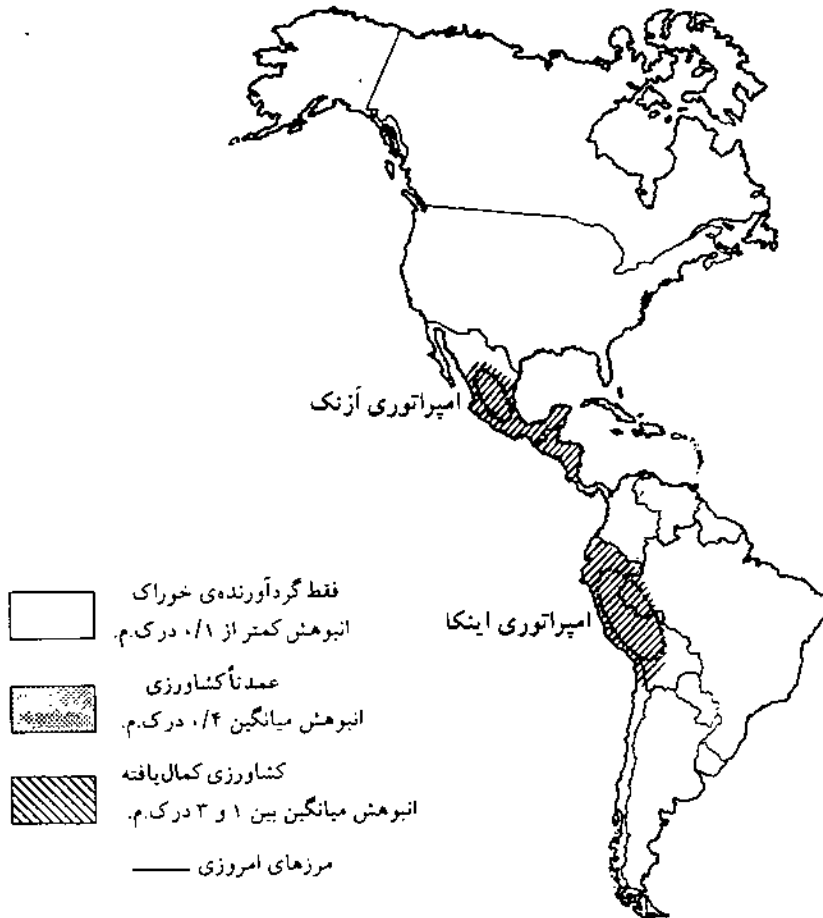
سازند تا بر ثروت و دارایی خود بیفزایند... شاید اندکی ناراحت کننده باشد اگر بگوییم که «جرج واشنگتن» نه یک سردار خوب بلکه یک برده دار ثروتمند هم بوده است... یا اگر گفته شود که «آبراهام لینکلن» به تصرف زمینها و راه آهنها و بانکها و اخذ عوارض و حفظ قدرت سیاسی خود، بسی بیش از رسیدگی به وضع بد بردگان علاقه مند بوده است...» (۵۰)

یا اگر فردی چون توکویل بگوید، در میان بلاهایی که آینده ایالات متحده را تهدید می کند، حضور نژاد سیاه در آن سرزمین از همه جدی تر است،^(۵۱) قبول این مسائل بسیار سخت خواهد بود، چرا که به قول «هاواردزین» (Howard Zinn) ما بیشتر وقتها آن دسته از کتابهای تاریخی را که از این مقوله های ناراحت کننده دوری جسته اند، ترجیح داده ایم.^(۵۲)

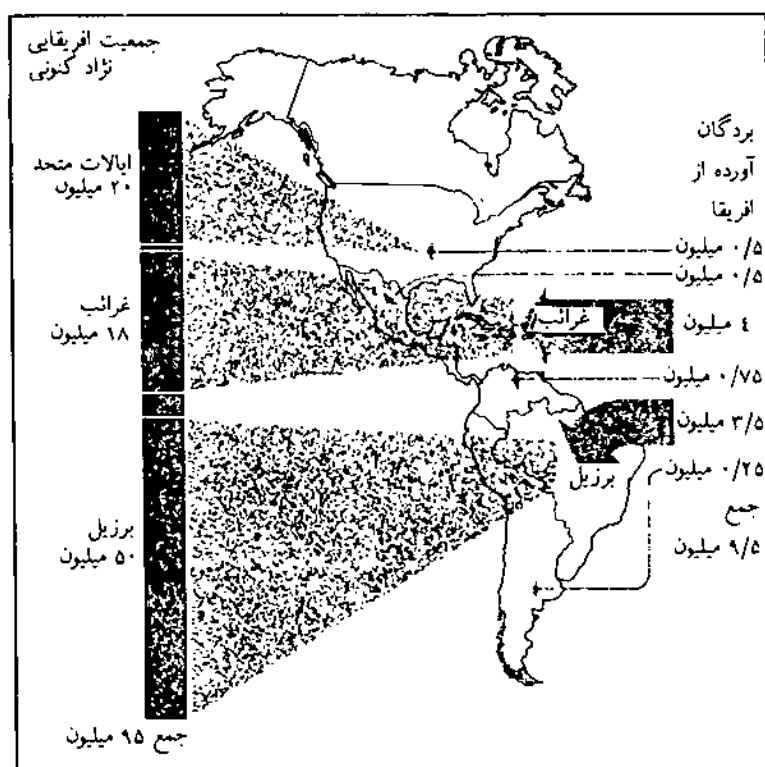
ضمائم بخش اول

نمودارهای ترسیم کننده روند تکامل

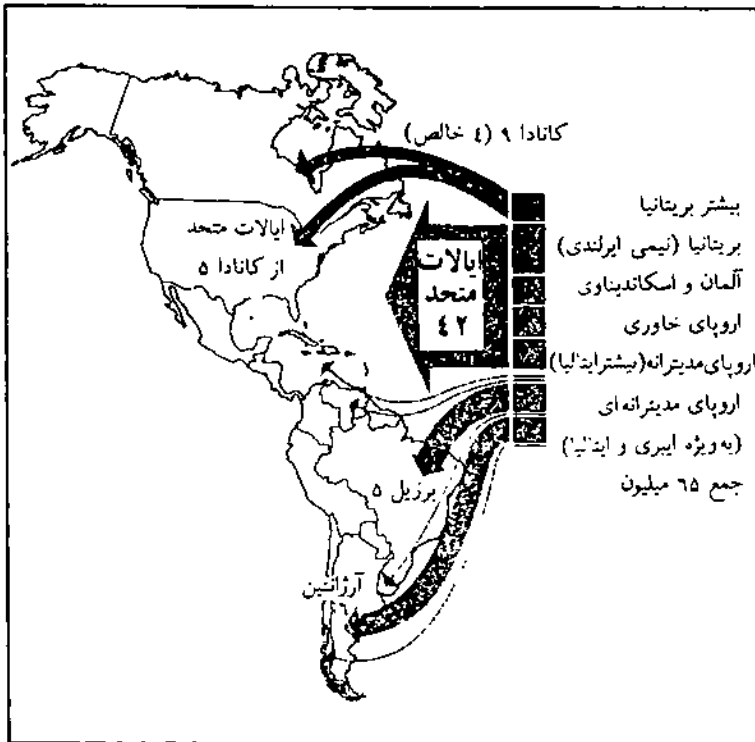
تمدن آمریکایی (۵۳)



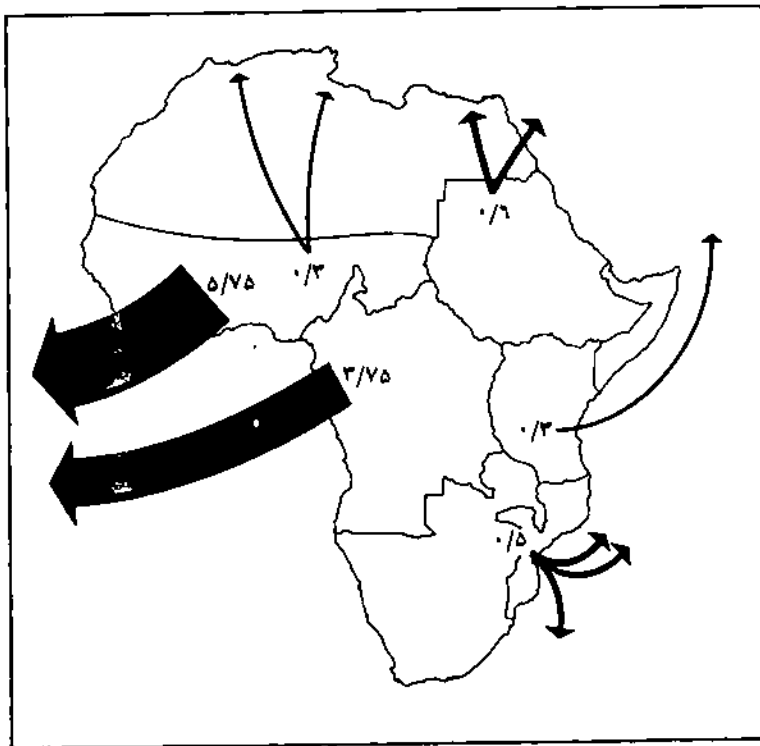
نمودار ۱-۱- توسعه کشاورزی و انبوه جمعیت آمریکا در ۱۵۰۰ م.



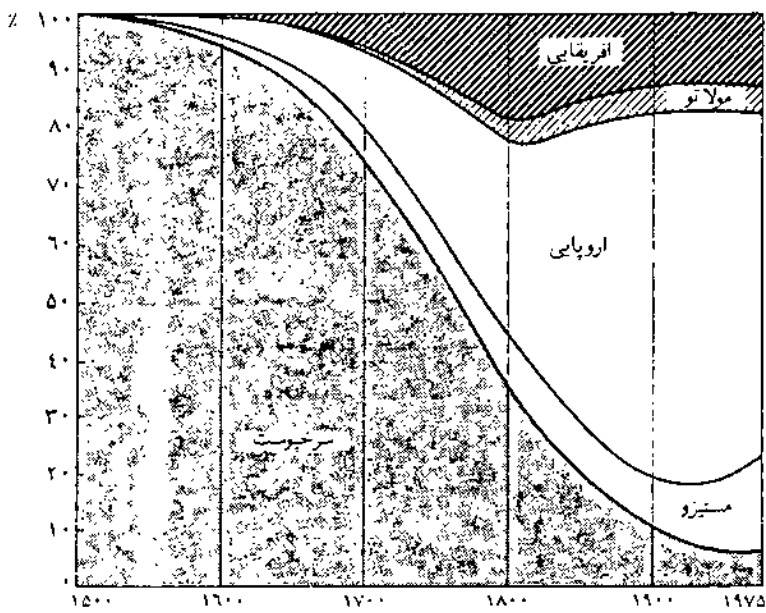
نمودار ۱-۲- یاریبهر آفریقاییان در مردم‌نگاری آمریکاییها: واردات برده بین
سالهای ۱۸۵۰-۱۵۵۰ و جمعیت کنونی آفریقایی تبار



نمودار ۱-۳- یاریبهر اروپاییان در مردم‌نگاری آمریکاییها: کوچاوری
بین سالهای ۱۹۷۵-۱۵۰۰



نمودار ۱-۴- تجارت برده در آفریقا (۱۸۱۰-۱۵۰۰)؛ در این دوره اروپاییان نزدیک به ۱۰ میلیون زنگی از آفریقای جنوب صحرا گرفتند که همه مگر اندکی را از کناره‌های اطلس به آمریکاییها کشتیبار کردند.



نمودار ۱-۵. ساختار قومی آمریکاییها، ۱۵۰۰-۱۹۷۵

پی‌نوشت

۱. جیمز دوئرتی و رابرت فالترگراف: نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، علیرضا طیب و وحید بزرگی، نشر قومس، تهران، ۱۳۷۲، جلد اول، ص ۳۵. به نقل از:
Martin Wight. Power Politics, "Looking Forward", Pamphlet No.8 (London: Royal institute of International Affairs, 1949), P.11.
۲. هاروی واسرمن، تاریخ مردمی آمریکا (مقدمه)، محمد قاضی و ملک‌ناصر نویان، نشر آروین، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۴ (به نقل از Harvard Zinn).
۳. ا. ا. گربز. حماسه یک انقلاب، م. ا. سپهری، نشر آبی، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۷.
۴. عمان، ص ۲۷-۲۸.
۵. عمان.
۶. ایالات متحده آمریکا (کتاب سبز): انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۰.
همچنین مراجعه شود به:
- «دائرة المعارف فارسی»، بخش دوم، ج ۲، ص ۲۲۲۹.
- «حماسه یک انقلاب»، ص ۲۲.
- شیبانی، مجیر: «تاریخ ایالات متحده آمریکا»، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۳۸.
- فرانک ال. شوئل، «آمریکا چگونه آمریکا شد»، ابراهیم صدقیانی: انتشارات امیرکبیر، تهران، ۵۸، ص ۱۵.
۷. دی براون، فاجعه سرخپوستان آمریکا (دلم را به خاک بسپار)، محمد قاضی، و تاریخ مردمی آمریکا: پیش‌درآمد، ترجمه محمد قاضی و ملک‌ناصر نویان.
۸. ایالات متحده آمریکا (کتاب سبز)، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰، ص ۸.
۹. ا. ا. برگز، حماسه یک انقلاب، م. ا. سپهری، نشر آبی، ۱۳۵۳، ص ۱۸.
۱۰. ایالات متحده آمریکا (کتاب سبز)، ص ۸.
۱۱. فرانک ال. شوئل، آمریکا چگونه آمریکا شد، ابراهیم صدقیانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸، ص ۳.

۱۲. گربر: حماسه یک انقلاب، ص ۱۸. البته در این مورد تقسیم‌بندیهای دیگری هم وجود دارد.
- ر.ک. فرانک ال. شونل، ص ۳ و مجیر شبانی، کتاب «تاریخ ایالات متحده آمریکا»، ص ۱۳۰ - ۱.
۱۳. شبانی، مجیر: تاریخ ایالات متحده آمریکا (پیش از اکتشاف آمریکا تا جنگهای انفصال)، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۲-۱۰.
۱۴. همان، ص ۱۵-۱۳.
۱۵. همان، ص ۲۰-۱۶.
۱۶. همان، ص ۲۹-۲۱.
۱۷. فرانک ال. شونل، «آمریکا چگونه آمریکا شد»، ص ۱۴-۳.
۱۸. ا.ک. مایکل کامن. مردمی نه چون دیگران، (بررسی در زمینه اصول تمدن آمریکایی)، احمد آزمی. انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۵، ص ۸.
۱۹. ژاک ماکه، تمدن سیاهان، اسدالله علوی، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۲۰. بنجامین کوارلز، سیاهان آمریکا را ساختند: ابراهیم یونسی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۵، ص ۵.
۲۱. الکسی دو توکوبیل: تحلیل دموکراسی در آمریکا، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، انتشارات زوار، تهران ۱۳۴۷، ص ۶۸۶.
۲۲. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:
- ژاک ماله، تمدن سیاهان، اسدالله علوی.
- مسجد جامعی، محمد: آفریقا، انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۶۸.
- بنجامین کوارلز، سیاهان آمریکا را ساختند، ابراهیم یونسی، بخش اول.
- الکسی هیلن، ریشه‌ها، علیرضا فرهمند.
۲۳. نمونه‌های فوق از کتاب سیاهان آمریکا را ساختند. نوشته بنجامین کوارلز، نقل شده است.
۲۴. برای آگاهی بیشتر از این نوع فحایع ر.ک. الکسی هیلن، ریشه‌ها: علیرضا فرهمند، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۱.
۲۵. بنجامین کوارلز، سیاهان آمریکا را ساختند، ص ۱۹.
۲۶. الکسی دو توکوبیل، تحلیل دموکراسی در آمریکا، ص ۶۸۴.

۲۷. خشمگین‌ترین سیاه آمریکا (زندگینامه مالکوم ایکس): حسن مجایی، مؤسسه انتشارات بعثت، بی‌تا، ص ۲۸۹.
۲۸. بنجامین کوارلز، سیاهان آمریکا را ساختند، ص ۲۲.
۲۹. کلودفولان، سیاهان در ایالات متحده، قاسم صنعوی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۱۱.
۳۰. سیاهان آمریکا را ساختند، ص ۳۲ و ۳۴.
۳۱. همان، ص ۲۱.
۳۲. الکسی علی، ریشه‌ها، ص ۳۳۰.
۳۳. مایکل کامن، مردمی نه چون دیگران (بررسی در زمینه اصول تمدن آمریکایی)، احمد آرزومی، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۵، ص ۷.
۳۴. همان، ص ۳.
۳۵. فرانک ال. شوئل، آمریکا چگونه آمریکا شد، ابراهیم صدقیانی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۲-۱۴.
۳۶. ه. ا. گریب، حماسه یک انقلاب، م. ا. سهری، نشر آبی، تهران، ۱۳۵۳، ص ۳۹ و ۴۵.
۳۷. شیبانی، مجری تاریخ ایالات متحده آمریکا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۹.
۳۸. مایکل کامن، مردمی نه چون دیگران، احمد آرزومی، ص ۱۷.
۳۹. فرانک ال. شوئل، آمریکا چگونه آمریکا شد، ص ۵.
۴۰. دی براون، فاجعه سرخپوستان آمریکا (دلم را به خاک بسیار)، محمد قاضی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴ و ۲۵.
۴۱. همان، سرآغاز، ص ۱۳.
۴۲. همان، ص ۱۵.
۴۳. همان، ص ۱۷.
۴۴. همان، ص ۱۵.
۴۵. به نقل از همین کتاب در زمان کشف آمریکا به طور قطع حدود ۵۰ میلیون رأس گاو وحشی وجود داشت که پس از کشتار آنها در سال ۱۸۹۰ چند صد رأس بیشتر باقی نمانده بود. و این تشابه با نژاد سرخ، که یکی از رؤسای قبیله گفته است، قابل توجه است. همان، ص ۱۳.

۴۶. کلرد فولان، سیاهان در ایالات متحده، فاسم صنعوی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹، ص ۲۴.
۴۷. الکسی دو توکویل، تحلیل دموکراسی در آمریکا، رحمت الله مقدم مراغه‌ای، انتشارات زوار، بی‌نا، ص ۶۸۶.
۴۸. همان، ص ۶۸۷.
۴۹. هیل الکسی، ریشه‌ها، مقدمه مترجم، علیرضا فرهنگد، انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی و امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۵۰. هاروی واسرمن، تاریخ مردمی آمریکا، مقدمه، محمد قاضی و ملک ناصر نوبان، نشر آورین، تهران، ۱۳۷۳.
۵۱. توکویل، تحلیل دموکراسی در آمریکا، ص ۶۸۴.
۵۲. تاریخ مردمی آمریکا، مقدمه.
۵۳. کالبن مک ابودی و ریچارد جونز، اطلس تاریخی جمعیت جهان، فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۹.

۱۵
۸۹۵۷

۷۹,۵۲



بخش دوم

سیاست سلطه

«امپراتوری، راه حلی برای مسأله نان است؛
اگر می‌خواهید جنگ داخلی نداشته باشید،
باید امپریالیست شوید.»^(۱)
سیسل رودس (Cecil Rhodes) ۱۸۱۵

اگر بر اساس دیدگاه برخی از انسان‌شناسان بخواهیم برای انسان طبیعتی قائل شویم، شاید صرف تکیه بر خیر یا شر بودن انسان، ما را به مقصد اصلی «سیاست» که همان پیگیری «منافع» است، نرساند. صورتی که در عالم واقع شده است، تظاهری از گروهی مظلوم دارد که مورد استثمار ظالم یا گروه ظالمان قرار گرفته‌اند. حال اگر مستند «سیاست»، جمله ماکیاولی باشد که عنایتی به خوب یا بد بودن انسان ندارد و قائل است، در سیاست مصلحت آن است که انسان را شر بنامیم، باز مظلومیت مردمان، انسانهای خیرخواه را به این سمت گرایش می‌دهد که به جبهه‌گیری در برابر ظالم و یا حداقل ایجاد کراهت درونی بر غنی شقی و شفقت بر فقیر ضعیف بپردازند. حقیقت آن است که در گستره هستی، غریزه کمال خواهی بشر نیز عمدتاً به انحراف رفته و روح برتری خواهی انسان، حق حاکمیت را فراتر از قوم یا گروه، در سیطره بر ملل، دنبال می‌کند. البته قدرت‌طلبی انسان خصوصاً در وادی سیاست، اگر مترون به انتفاع مادی نباشد،

امروزه جز مشقت چیزی نیست تا بتواند رنج تفحص آن را هموار سازد. شاید این ترسیم غرایز انسانی از درون به بیرون و سپس تعمیم آن به جهان حاضر، نتیجه‌گیری اخیر را تا حدودی نادرست جلوه دهد، ولی ارائه یک مثال این تحلیل را بیشتر تبیین می‌کند. اگر نگاهی به دست‌نشانده‌های استعماری در جهان سوم بیندازیم، روشن می‌گردد که هر چند حاکم تحمیلی به سیطره عربان در برابر منفعت و ثروت رضایت می‌دهد، ولی تا خوانی از نعمات برای حامیان و جیره‌خواران خود و اربابان نگسترده، لایق سلطه‌گری نگردد، چرا که به اندک عناد اطرافیان و دوستداران در حضيض ذلت فرو می‌غلطد. بنابراین هیچ حاکم دنیوی حتی در قالب خشن‌ترین دیکتاتوری‌ها، تا زمانی که از «مردم»، «مصلحت آنان»، «منافع عمومی» و به تعبیر امروزی «آزادی»، «دموکراسی» و «حق»، یا حتی «مذهب تصنعی» تأمین مشروعیت نکنند، از قدرت صرف‌کاری ساخته نیست. تاریخ استعمار در وسعت جهانی خود این درس را به حاکمان داده است تا در وادی سیاست بار دیگر به ماکیاوولی اقتدا کنند و از منفعت خلق سخن برانند و از زور صرف بپرهیزند. اساساً مرحله‌گذار از استعمار کهن به نوع نوین و قالب امپریالیستی آن، امروزه تشنه چنین اقتداری می‌باشد تا سلطه اقتصادی خود را اگر بر پایه زور است، با دو پیش فرض توجیه کند: «به کارگیری سیاست در قالب تزویر و فرهنگ خود در کالبد ترغیب»

سیاست خارجی هیچ کشوری فارغ از اصل «منفعت ملی» نیست، با این حال برخی از کشورها که آمال امپریالیستی دارند، این مسأله را در قالبی خوش نقاب ارائه می‌دهند. به عنوان مثال از شعارهای همیشگی سران ایالات متحده؛ آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، صلح جهانی، امنیت ملی و ... بوده است و انتظار معقول آن است که این امور از نظر ارزشی، مقابل هم قرار نگیرند. ولی تنها یک مورد در سیاست خارجی آمریکا کافی است تا تمام اصول فوق را تحت تأثیر قرار دهد و آن مسأله، «منافع ملی» است. سیاست انزواگرایانه، تهاجمی یا دکترین کبوترها یا بازها هیچ یک بی‌تأسی به این اصل نیست.

بنابراین عمدتاً در مواردی که منافع ملی در خطر است، به معنای در خطر بودن تمام اصول فوق می‌باشد، و دقیقاً به همین خاطر است که شاهد واکنشهای ضد و نقیض در سیاستهای ایالات متحده می‌باشیم. برای نمونه بد نیست اشاره شود که «جمیز مونروئه» به عنوان طراح

سیاست انزواگری آمریکا تا قبل از جنگ جهانی دوم تلقی می‌گردید. وی نظر خود را طی یک سخنرانی در سال ۱۸۲۸ بیان نمود^(۲) و از «امنیت» که جزء اصول سیاست خارجی می‌باشد، سخن راند. ولی «امنیت» ایالات متحده را به توسعه‌طلبی در خارج از مرزهایش پیوند می‌زند^(۳) و بلافاصله آمریکای لاتین را حیات خلوت آمریکا می‌خواند و تهدید به دخالت نظامی در آمریکای لاتین را صرفاً به بهانه در خطر افتادن منافع و امنیت ایالات متحده ضروری می‌داند.^(۴) نکته عمده آن است که علت ارائه این دکترین نه برای به انزوا رفتن آمریکا بود، بلکه دقیقاً بالعکس، خواهان در انزوا بودن رقبای اروپایی آمریکا بود که از مدت‌ها قبل در آن منطقه دارای منافع کلان بودند. لذا در طرح خود فوراً امنیت آمریکا را در گرو جلب و حفظ منافع بیشتر می‌داند و به همین دلیل است که از آن زمان تاکنون به موارد زیادی برخورد می‌کنیم که تنها با حس منفعت‌طلبی آمریکا سازگار است و نه اصول دیکته شده آن؛ در «السالوادور» به حمایت از حکومت خودکامه و برضد چریکهای شورشی مداخله نمود، در نیکاراگوئه، علیه حکومت خودکامه و به نفع چریکهای شورشی وارد شد، در «لبنان» دموکراسی را بخاطر حکومت فرقه مسیحی نابود کرد و مسبب ۲۵ سال جنگ داخلی گردید تا بدان حد که سربازان حامی آمریکا برای دسترسی به اهداف مورد نظر شروع به قاچاق مواد مخدر به ایالات متحده آمریکا کردند. حکومت قانونی «زئیر» کنونی برانداخته شد و دیکتاتور فاسدی جایگزین آن شد. در «فیلیپین» با اسپانیا و ژاپن جنگید و پس از پیروزی فجایعی به بار آورد که حتی خود آمریکاییان از آن تکان خوردند و تا سال ۱۹۸۳ به اسم مبارزه با کمونیسم به سرکوب آزادی و دموکراسی پرداخت. طرفدار بازار آزاد، سالها با مالکیت خصوصی در زئیر و فیلیپین جنگید تا با ملی کردن صنایع و معادن به کانیها و منابع گرانبها راحت‌تر دسترسی یابد. در «ایران»، وزارت امور خارجه آمریکا حکومت محبوب و ضدکمونیست مردم را به بهانه مقابله با کمونیسم و بخاطر کارتل نفتی سرنگون کرد.^(۵) درد و رنج محاصره اقتصادی عراق و مصائب کمیسوین خلع سلاح را تنها مردم بی‌دفاع چشیدند و بهای حمله به صربستان به بهانه حقوق بشر را مردمان آواره کوزو و متحمل شدند! عملکردی مشابه آنچه که در سودان و افغانستان صورت گرفت؛ جنایات جنگی که فراتر از نقض قانون اساسی ایالات متحده، منجر به نقض منشور سازمان ملل گردید.

«سیمون بولیوار» زمانی گفته بود که: «گویا به واسطه سرنوشت مقدر شده است که ایالات متحده، آمریکای لاتین را تحت نام آزادی تا حد فلاکت غارت کند.»^(۶) اکنون شاید بتوان افزود، گویا بواسطه بیداری مردم، تدبیر شده که ایالات متحده، جهان را تحت نام آزادی سرنوشت، نظم نوین جهانی، بازار آزاد و حقوق بشر در حد فلاکت نگهدارد. رد یا قبول این تعبیر را منوط به توضیح بخشهای بعد می‌کنیم.

«هر سیاستی که آگاهانه تعهدات و اصول،
قراردادها و قوانین ما را زیر پا گذارد، محکوم
به شکست است.»

والتر لیپمن (Walter Lippman)

مفسر و روزنامه‌نگار آمریکایی
«هر زمان که سیاست خارجی ایالات متحده
برنده بود، مردم آمریکا باز زنده شده‌اند.
«سیاستهای بیرون مرزی ما همان گونه که در
خارج به ما خیانت می‌کند در داخل نیز
می‌کند.»

جانانان کویتنی (Jonathan Kwitny)

نویسنده کتاب دشمنان بی‌شمار

حاکمان پنهان

عبارات فوق، حکایت از آن دارد که گروهی هستند که حتی اصول و قانون اساسی ایالات
متحده را نیز محترم نمی‌شمارند، گروهی وجود دارند که مردم از آنان ناخرسندند و برخی هستند
که خلاف خواست مردم خود، عمل می‌کنند. «جانانان کویتنی» معتقد است، دستاویز «امنیت
ملی» همیشه سرپوشی بوده است برای هزاران تجاوز غیرقانونی دولت ایالات متحده به جامعه
آزاد ما؛ دولت ایالات متحده آدمکشانی را برای انجام کارهای مغایر با قانون اساسی اجیر می‌کند،
ولی این افراد بعداً مبادرت به اعمال دیگری [هم] می‌نمایند، که جرأت تحت تعقیب قرار دادن
آنها نیز وجود ندارد.^(۷)

مردم آمریکا احساس می‌کنند، دموکراسی حتی در آمریکا برای گروه خاصی است.^(۸) آنها
معتقدند، امپریالیست شدن به خاطر مسئله نان، عنایت به نان افراد ویژه است نه همه؛^(۹) آنها از

دخالت نخبه‌گرایی سیاست در تمامی جنبه‌های زندگی می‌نالتند.

«فساد نه تنها در سینم بازرگانی آمریکا جایی برای خود دارد، بلکه به گواهی مدارک فراوان، به عنوان ابزار سیاست خارجی فعالانه مورد تشویق قرار گرفته است. پیامد این فساد تنها لطمه اخلاقی و تحمیل هزینه جیب‌بریهای سیاسی بر مصرف‌کنندگان نبود، بلکه ایجاد انحصارها، کارتل‌ها و نهایتاً افزایش قیمت‌ها در آمریکا را نیز دربرمی‌گیرد. بانکها ترغیب شده‌اند تا روش وام دادن را به زیان وام‌خواهان آمریکایی دگرگون سازند.

ایالات متحده دور دنیا راه افتاد و به نام بازار آزاد بازارها را انحصاری می‌کند.» (۱۰)

عوامل فوق، باعث نوعی بدبینی در میان آمریکاییان شده است. سیاستهایی که ایالات متحده با عناوین مختلف در جهان دنبال می‌کند، هنوز برای مردم آمریکا مبهم است و آنان، هم از کتمان‌کاری و هم از آشکارسازی مقامات ناراحتند، چرا که در هر دو صورت امری خلاف خواست مردم صورت گرفته است؛ طبیعاً این نوع عملکرد برای مردم جهان نیز قابل قبول نخواهد بود.

«امنیت ملی در نهایت زشتی، برای کسانی که بخش اعظم کارهای دولت را اداره می‌کنند چتری فراهم ساخته تا زیر پوشش آن، خود را از حقیقت‌جویی در برابر مردمی که آنان را انتخاب کرده‌اند، معاف بدانند. شهروندان آمریکایی دیگر نمی‌توانند به رهبران خود اعتقاد داشته باشند، اگر چه ظاهراً در میان شهروندان صنف روزنامه‌نگار، هنوز کسانی هستند که این نکته را دریافته‌اند. از یک جنگ تا جنگ دیگر به ما دروغ گفته‌اند و روزنامه‌ها ساده‌لوحانه با دروغ‌گویان شریک جرم هستند.» (۱۱)

با این وصف، روشن می‌گردد که هدف جز یک چیز نیست و آن تحصیل «سود» بیشتر می‌باشد. هر هدف دیگری که این مسأله را متأثر سازد، مجال دوام نمی‌یابد، و هر سیاست ملی، منطقه‌ای و یا جهانی بدنبال منفعت است تا خدمت، اما در خود ایالات متحده نیز مردم و

منفعت عموم، تحت الشعاع اهداف پنهانی است که ارايه سياست آمريكا را به پيش می‌رانند و چه بسا در اين حرکت بسياری از خودپها را پایمال کنند، ولی چرخها از حرکت باز نایستد. اين نخبگان از خلق برتر، چه کسانی هستند؟ چرا از اصول رسمی آمریکایی و حتی بشری عدول می‌کنند؟ ابزار آنها چیست و چه مشخصه‌ای دارند؟ آیا آنان دشمنان بی‌شمارند یا دوستان نادان؟ به نظر می‌رسد آنان، بیگانگان از شفقت انسانی و یگانگان در منفعت مادی هستند. آنان در رأس سیاستهای ایالات متحده قرار دارند، ولی «حاکمان پنهانند».

تاکنون بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان درصدد بوده‌اند تا این گروه را شناسایی کنند و عملکردهای آنها را تبیین کنند، اما عمدتاً به سراغ شاخه‌ها رفته‌اند و ریشه را باقی گذارده‌اند. منتقدان سياست خارجی آمريكا بیش از آنکه به هسته پیردازند، گرفتار لایه‌های پوسته شده‌اند و نمونه‌های عملکرد آمريكا را در جهان مورد انتقاد قرار داده‌اند. اين روش در حد خود بسیار قابل ستایش است، ولی راهگشای محققین نبوده است. به تعبیر دیگر بیش از آنکه سخن از علت باشد، به دلیلها پرداخته شده است. اگر این نوع تحلیلها را نیز به دور از تئوری توطئه به بهانه صعوبت کار از محققان بی‌طرف بپذیریم، در این صورت ناچار خواهیم بود تا در این باره بیشتر کالبد شکافی نموده و حداقل برخی جریانهای مؤثر در سياست خارجی ایالات متحده را بر اساس اطلاعات موجود و به صورت بنیادی در حد توان بررسی کنیم.

«شورای روابط خارجی سرای نزدیک به نیم قرن، سهمی اساسی در شکل‌گیری مفاهیم بیابادی سیاست خارجی آمریکا داشته است. ما بر این اعتقادیم که این فرآیند نه تنها به خودی خود غیر دموکراتیک است، بلکه نتایج حاصل از آن علیه منافع اکثریت مردم آمریکا و نیز سایر مردم جهان می‌باشد.»

لورنس ایچ. شوب، ویلیام مینتر
(Shop and Minter)

شورای روابط خارجی آمریکا^(۱۲)

آنچه قصد داریم در این قسمت بررسی کنیم، شناخت یک گروه از مردان ایالات متحده است که در صعود آمریکا به مقام بزرگترین امپریالیست جهان در شصت سال اخیر نقش مؤثری داشته‌اند. «شورای روابط خارجی» (The Council on Foreign Relations) تجمعی از برگزیدگانی است که سیاست و دانش را به طور منظم در خدمت «سرمایه»، افزودن بر «سود» و منافع سرمایه‌داری آمریکا و آمریکایی کردن جهان به کار گرفته‌اند.^(۱۳) سردرگمی مربوط به مسأله عضویت آمریکا در «جامعه ملل» (League of Nations)، نشان داد که هنوز آمادگی رهبری جهان را ندارد و حتی در این باره فکر مشترکی نیز وجود نداشت. شورای روابط خارجی برای دفع این نقیصه به پا خاست و ادعا کرد: «در نظر دارد با دولت و کلیه مؤسسات بین‌المللی موجود همکاری کند و همگی آنها را به هم‌نوایی سازنده نزدیک کند.»^(۱۴)

این گروه چه کسانی هستند و چه اهدافی را تعقیب می‌کنند و تاکنون چه نقشی آفریده‌اند...؟ اساساً بسیاری از سؤالات دیگر را حتی برای مردم معمولی نیز مطرح نکردند، چرا که با گذشت

نیم قرن از حیات این شورا هنوز اطلاعات کامل از آن در دست نیست. آنچه مسلم است اعضای آن را مردانی - نه زنان البته تا سال ۱۹۷۰ - از ثروتمندان تشکیل می‌دهند که گفتگوها و سمینارهای شورا، بجز سخنرانی‌های سالانه «الیهوروت»، مطلقاً غیرقابل انتشار می‌باشد و بی‌توجهی در این زمینه می‌تواند موجب پایان یافتن عضویت یا تعلیق عضویت شود. (۱۵) بنابراین در این جا بد نیست تا تأملی در جریان شکل‌گیری این شورا داشته باشیم و با شیوه کار آن بیشتر آشنا گردیم.

تاریخچه پیدایش و شیوه‌های گسترش

«لایونل کرتیس» مسئول ایجاد شبکه‌ای از سازمانهای نیمه مخفی در مستعمرات بریتانیا و ایالات متحده بود، این سازمانها که «گروههای میزگرد» (Round Table Groups) نامیده می‌شدند، بر اساس طرح کرتیس (در دوره ۱۹۰۸-۱۹۱۱) تأسیس شدند. هدف اولیه، اتحاد دنیای انگلیسی زبان بر طبق الگوی «سیسل رودس» بود تا به امپراتوری واحد از نژاد انگلوساکسون دست یابد. گروه میزگرد با سرمایه رودس موفق به انتشار مجله «میزگرد» گردید. ریشه اولیه شکل‌گیری شورای روابط خارجی آمریکا نیز در واکنشهای تعداد قلیلی از «رجال سیاسی» (Men of affairs) آمریکایی در برابر جنگ جهانی اول پدیدار گردید. پس از جنگ، آمریکا برای بهره‌برداری بهتر از صلح، اقدام به ایجاد «گروه تحقیق» (The Inquiry) نمود، که برخی از اعضای «گروه میزگرد» نیز در آن حضور داشتند. ملاقات این دو گروه در جریان «صلح ورسای» باعث گردید تا افراد انگلیسی و آمریکایی درباره نیاز به سازمانی که بتواند به مطالعه مستمر در امور بین‌المللی بپردازد، صحبت کنند و در سی‌ام ماه مه ۱۹۱۹ در هتل «ماژستیک» پاریس موافقت کردند تا سازمانی مشترک ایجاد کنند. این تصمیم سرانجام منجر به تأسیس «انستیتوی امور بین‌المللی» (Institute of International Affair) گردید که دارای دو شاخه آمریکایی و انگلیسی بود. آنان هدف خود را آگاه نگه داشتن اعضا از موقعیت بین‌المللی و مطالعه پیرامون منافع در چارچوب نظامی واحد، اعلام کردند.

گروه تازه کار و جدیدی نیز که از انفعال شاخه آمریکایی ناراحت بود، در سال ۱۹۱۸ به

عنوان «یک باشگاه صرف غذا که مجال سخنرانی برای میهمانان برجسته خارجی و مشتاقان ثروتمند امور بین‌الملل را فراهم می‌کرد» در نیویورک کار خود را آغاز نمود و به عنوان «شورای روابط خارجی» شناخته شد. «الیهوروت» (Elihu Root) حقوق‌دان و دولتمرد سابق، به عنوان رئیس افتخاری و «لیندسی راسل» (Lindsay Russell) حقوق‌دان، به عنوان رئیس شورا انتخاب شدند. تا پیش از نیمه سال ۱۹۲۰ شورا فعالیت خوبی داشت، ولی از آن دوره رو به انفعال گذارد، لذا گردانندگان شورا طرح ادغام با «انستیتوی آمریکایی امور بین‌الملل» را در پیش گرفتند و در اوت سال ۱۹۲۱ رسماً «شرکت شورای روابط خارجی» (Council on Foreign Relations INC) تأسیس شد. در اعلامیه ۱۹۲۲ هدف شورا پیگیری مستمر مطالعه در امور بین‌الملل و تنظیم سیاست خارجی دقیق برای آمریکا قلمداد شد و الیهوروت رئیس افتخاری آن گردید. در سپتامبر همین سال با مساعدت سرمایه‌داران، اولین شماره مجله «فارن افرز» (Foreign affairs) که پیرامون سیاست خارجی آمریکا انتشار می‌یابد، وارد بازار گردید. هدف از انتشار این مجله هدایت افکار آمریکاییان، بالاخص سرمایه‌داران دانسته شد. در سال ۱۹۲۷ فعالیت‌های ویژه‌ای چون برنامه‌های «مطالعه و تحقیق» آغاز گردید؛ هدف از آن حل مشکلات کلانی بود که حکام آمریکا با آن مواجه‌اند. این گروه‌ها دارای دو بخش بودند: بخشی برای آماده سازی مطالبی برای نشر به عنوان نتیجه مطالعات و بخشی جهت مباحثه برای مطلع ساختن رهبران شورا در سیاست خارجی که مجموعه فعالیت آنها منجر به انتشار چندین جلد کتاب در همان دهه گردید. شورای روابط خارجی در طول پانزده سال اول موجودیت خود، توانست به عنوان یک نهاد مستحکم با در اختیار داشتن یک محل وسیع جهت گردهمایی، یک کادر اداری، یک نشریه، برنامه مطالعه و پژوهش و برپایی یک مباحثه دائمی در امور بین‌الملل تثبیت گردد. با اوج گیری حوادث جنگ جهانی دوم و پس از آن، شورا موفق به ایجاد «مطالعات جنگ و صلح» گردید و با کمیته مشورتی وزارت خارجه ادغام شد.^(۱۶) همچنین «کمیته‌های روابط خارجی» را بنا نمود تا به واسطه آن بیشتر در سطح افکار عمومی نفوذ کند. این کمیته‌ها به عنوان شبکه‌های روشنگر و ارشاد کننده در مؤسسات و شرکتها، کلاسهای ویژه پیرامون مسائل سیاست خارجی برگزار می‌کردند و در عین حال با تبدیل شدن به ایستگاه استراق سمع افکار

عمومی توانستند به تلقین یک سیاست خارجی دو حزبی بپردازند. اعضای کلیدی شورا، با تشکیل یک گروه فشار، تأثیرگذاری و نفوذ خود را به شکلی دیگر اعمال کردند؛ اینان در «انجمن سنتری» (Century Group) که یک باشگاه طبقات بالا در نیویورک است، تشکیل جلسه می‌دادند. شورا در بخش بعدی عملکرد خود شروع به ترسیم «عرصه بزرگ» (grand Area) نمود. این طرح در خلال سال ۱۹۴۱ به بلوک غیرآلمانی تحت رهبری ایالات متحده اطلاق می‌شد که تنها یک تمهید مقدماتی برای مقابله با وضعیت اضطراری سال ۴۰ و اوایل ۴۱ بود. ایده آل آن ایجاد اقتصاد جهانی تحت سلطه آمریکا بود و لذا بعد از جنگ در جهت بنای یک اقتصاد یکپارچه جهانی قدم نهاد. این عرصه بزرگ در شکل نهایی خود، نیمکره غربی، بریتانیای کبیر، باقیمانده امپراتوری بریتانیا و کشورهای مشترک المنافع آن، هند شرقی، هلند، چین و حتی ژاپن را دربرمی‌گرفت که اقتصاد این مناطق در عین تکمیلی بودن، رقابتی نیز هست. در راستای این هدف، شورا در اولین قدمها نیاز به ایجاد ارگانهای بین‌المللی را ضروری دید. (۱۷)

رهبران شورا تشخیص دادند که در عصر ناسیونالیسم رو به رشد در سرتاسر جهان، ایالات متحده باید در جهت پیاده کردن عرصه بزرگ و ایجاد جهانی با درهای باز، از پذیرش نقش مستقیم یک قدرت بزرگ امپریالیستی اجتناب ورزد. «ایسایابومن» در یکی از جلسات شورا در مه ۱۹۴۲ بیان کرد که ایالات متحده باید قدرت لازم را برای حفظ «امنیت» اعمال نماید و در عین حال از پذیرش «اشکال مرسوم امپریالیسم» اجتناب ورزد. (۱۸) او استدلال کرد که تنها راه دستیابی به این هدف، خصلت «بین‌المللی» بخشیدن به این اعمال قدرت از طریق «سازمان ملل متحد» است. طرح ایجاد سازمان ملل به «کمیته سری هدایت کننده» (Secret steering committee) که بوسیله «هال»، وزیر امور خارجه، در ژانویه ۱۹۴۳ تأسیس شد، باز می‌گردد. این کمیته که بعدها «گروه دستور جلسات غیررسمی» (In formal Agenda Group) نامیده شد، تمامی اعضای آن به استثنای «هال» از اعضای شورای روابط خارجی بودند؛ اینان نه تنها توصیه‌نامه‌های خط مشی سیاسی را تدوین می‌کردند، بلکه علاوه بر آن به عنوان مشاوران وزیر امور خارجه و رئیس جمهور در تصمیم‌گیریهایی انجام وظیفه می‌نمودند. در پی بازگشت هال از کنفرانس مسکو در سال ۱۹۴۳، این گروه کار تدوین پیشنهادهای آمریکا برای سازمان ملل

متحد، جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را آغاز کرد. یکی از مورخین چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «مفاد بندها و موادی که نهایتاً در منشور گنجانده شد، در بسیاری از مواد منعکس کننده نتایجی بود که دولت ایالات متحده در مراحل پیشین و اولیه به آنها دست یافته بود.» (۱۹) در همان زمان شورا پیشنهاد کرده بود که ابزارهای اقتصادی نقشی کلیدی در پیوند عرصه بزرگ، بازی خواهند کرد. در چندین توصیه‌نامه در خلال سال ۱۹۴۱ عنوان گردید که وجود سازمانهای بین‌المللی اقتصادی و مالی برای تضمین عملکرد مناسب سیستم اقتصاد جهانی، پیشنهادی ضروری است. در نتیجه با حمایت وزارت خزانه‌داری آمریکا جزئیات آن تدوین شد و طی یک کنفرانس بین‌المللی وسیع که به بهانه تأسیس «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» در «برتون وودز» (Brethon woods) «نیوهمپشایر» (New Hamyshire) در سال ۱۹۴۴ تشکیل گردید، یکپارچگی «عرصه بزرگ» تا حد یک اقتصاد واحد جهانی، تحت حاکمیت ایالات متحده گسترش یافت. (۲۰) اتحاد شوروی و سایر کشورهای «بلوک سوسیالیست» که دریافتند این نظام عمدتاً بوسیله ایالات متحده و در خدمت منافع این کشور طرح‌ریزی شده است، در همان مراحل نخست آن را ترک کردند (۲۱) و از عضویت در آنها خودداری نمودند.

با موفقیت‌هایی که شورا در طرح و اجرای این برنامه‌ها به دست آورد، توانست به برنامه‌های کلان‌تری در سطح جهانی بپردازد؛ «پروژه دهه هشتاد»، یکی از آن نمونه‌هاست که در واقع اقدامی در جهت تکرار موفقیت شورا در خلال جنگ جهانی دوم بود؛ یعنی، هنگامی که پروژه مطالعات جنگ و صلح آن، نقش کلیدی را در بنای نظم نوین جهانی ایفا کرد. هدف نهایی شورا در این برنامه جدید، تأثیر گسترده بر روی افکار و اعمال افراد در سطح جهانی می‌باشد. با پیدایش بحران در جهان سرمایه‌داری تلاش برای نظم جدیدی در جهان صورت گرفت که به «کمیسون سه جانبه» معروف گردید.

شبکه و کارنامه شورا

تاکنون با سیر تکامل شورا و ارگانهای فراوان آن آشنا شدیم. شاید نیازی به توضیح تأثیرات

بین‌المللی شورا نباشد و تجزیه و تحلیل عملکرد شعبه‌ها و بخشهای آن، ما را به تضاد عینی رهنمون گرداند، چرا که این کارنامه به معنای اتمام عمل نیست و شبکه‌های سازنده شورای روابط خارجی آمریکا هنوز در روند صعودی قرار دارند. نگاهی به لیست اعضای اولیه تشکیل دهنده شورا تا حدود بسیار زیادی مجسمه «الیگارشی مالی» نیویورک را نشان می‌دهد.^(۲۲) البته این امر با توجه به اهداف شورا امر بعید و عجیبی نیست و ایده‌آل شورا، سلطه طبقه سرمایه‌دار در حیطه امور خارجی و در راستای منافع آنان بوده است. اساساً «افکار عمومی» در نظر شورا چیزی جز نظر نخبگان مالی و علمی جامعه نیست و مراد از «منافع ملی» جز منفعت گردانندگان آن نمی‌باشد. دقیقاً به همین خاطر است که سرمایه‌داران شرکتهای چند ملیتی و مؤسسات خیریه، چون: «راکفلر، کارنگی، فورد و...»، در صدر حامیان شورا قرار دارند و شورا با در دست داشتن مطبوعات و رسانه‌هایی چون: «نیویورک تایمز، واشنگتن پست، نیوزویک، شبکه سی.بی.اس، ان.بی. اس و...»، مدام جریان فکری خود را القا می‌کند و از طریق تأمین مالی دانشگاهها در قالب حیات اُمنّا یا مؤسسه تحقیقاتی، برای آینده خویش به تربیت نیروی متخصص می‌پردازد.^(۲۳) شورا به طور مستمر در جستجوی مردانی است که یا در مواضع کلیدی قرار دارند و یا فکر می‌کنند که باید در مواضع کلیدی قرار گیرند. شورا در درجه اول در میان مشمولین دولتی نماینده دارد. لذا این یک حقیقت است که شورا به عنوان میدان گزینش عمل می‌کند و مقامات مسؤول عمدتاً از میان آن انتخاب می‌شوند. «کمیته عضویت» نیز مداوم پیگیر جذب افراد ذی نفوذ از نظر سرمایه و مقام است؛ یعنی، دقیقاً همان طور که ممکن است راه رسیدن به مقامات بالا شامل عضویت در شورا باشد، یکی از راههای عضویت در شورا نیز اشغال پست‌های بالا در دولت است. شورا در «سیا» هم دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای است و اعضای آن صاحب مناصب کلیدی هستند و بالطبع اطلاعات ارزشمندی را نصیب رهبری شورا می‌کنند. از طرف دیگر نیز هرگاه «سیا» به شهروندان برجسته، جهت ایجاد پوشش مدیریت برای شرکتهای وابسته به خود (ظاهراً مستقل) نیازمند باشد، اغلب بهتر از اعضای شورا کسی را نمی‌یابد. این شبکه پیچیده در عین حال سری، تمام بخشهای پراهمیت جامعه را به هم مرتبط ساخته است. نگاهی به علل خروج آمریکا از سیاست انزواگرانه، عملکرد روزولت، ورود آمریکا

به جنگ جهانی دوم، استفاده بمب اتمی علیه شهروندان ژاپن، گرایش به تقویت آلمان و تضعیف شوروی، آغاز جنگ سرد، مداخله در آسیای جنوب شرقی و جنگ در ویتنام، ایجاد ناتو، مداخله در گواتمالا، ماجرای خلیج خوکها، برخورد نفاق آمیز با آپارتاید و آفریقای جنوبی، گرایش به چین، تجهیز اسرائیل، تقسیم کار بین المللی و تثبیت جهان سوم در موقعیت فعلی و صدها بحران در جهان و سیاست خارجی آمریکا، تنها در یک مقیاس قابل تحلیل است و آن در «منفعت رهبری شورا» قرار دارد و لذا شورا صریحاً با برابری مخالفت می کند و از بحران دموکراسی سخن می گوید. خلاصه آنکه میزان تأثیرگذاری شورا به حدی است که در برخی موارد منجر به اعتراض و استعقای برخی مقامات وزارت خارجه و دولت گردیده است، ولی سیطره الیگارشی مالی، تمام آسمان آمریکا - و در آینده جهان - را یک رنگ ساخته است (ضمیمه (۱) و (۲) در پایان کتاب، ترسیم زیبایی از موقعیت اعضا و رهبران کلیدی شورا را نشان می دهد). حال شاید معنای کلام آغازین در علت پیوند خوردن منافع ملی آمریکا با امنیت آن مشخص شده باشد.

«در شیپور خطر بدمید: سه جانبه گرما
می‌آیند» (۲۴)

«مایلم به مناسبت آغاز ریاست جمهوری
خود، به رسم دیرین، با شما هم میهنان سخن
بگویم، اما روی سخنم تنها به هموطنان نیست،
بلکه به تمامی شهروندان جهان است. که اگر
چه در انتخاب من شرکت نداشته‌اند، اما
تصمیمات من بر زندگانی آنان تأثیر خواهد
داشت.» کارتر

سه جانبه گران و سیاست جهان (۲۵)

«سه جانبه گرایی» (Trilateralism)، استمرار پاسخ به عنوان منافع است که شورای روابط
خارجی در آن به تفحص پرداخته است، اما در سطحی کلان‌تر و سرمایه‌ای عظیم و عالمگیرتر.
این کمیسیون در سال ۱۹۷۳ توسط «دیوید راکفلر» رئیس بانک چیس مننتن، «زبینگو
برژنيسکی» مشاور کارتر در امور امنیتی و سایر شهروندان بلندپایه غیردولتی بنیان نهاده شد.
اعضای این کمیسیون در سال ۱۹۷۳ بالغ بر ۲۰۰ تن بود که در حال حاضر به بیش از ۳۰۰ نفر
می‌رسد و عموماً از مجامع بین‌المللی بازرگانی و بانکی، دولتی، علمی، رسانه‌ای و کارگری
محافظه کار بیرون کشیده می‌شوند. هدف این کمیسیون آماده ساختن زمینه مشارکت و همکاری
دائمی طبقات حاکم آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن به منظور حفظ منافع سرمایه‌داری
غرب در جهان بحرانی کنونی است. اصول سه جانبه‌گرایان به زبانی ساده از این قرار است: (۲۶)

۱. مردم، حکومت‌ها و اقتصادهای تمامی کشورها باید در خدمت تأمین احتیاجات بانک‌ها
و «شرکت‌های چند ملیتی» قرار گیرد.

۲. کنترل «منابع اقتصادی» در سیاست کنونی به مثابه «قدرت» است.

۳. رهبران «دموکراسی سرمایه‌داری» باید در برابر خواست مردم مبنی بر استقرار دموکراسی حقیقتاً «مردمی»، مقاومت کنند.

در شورای روابط خارجی، عضویت، منحصر به شهروندان آمریکایی بود، این انحصار در گروه موسوم به «گروه بیلدربرگ» (Bilderberg Group) تا حدودی شکسته شده بود. این گروه به طور سنتی پنهان‌کار است و در ارتقای ارتباطات بین‌المللی غیررسمی نقش عمده‌ای دارد و نام خود را از اولین اجلاس خود در سال ۱۹۵۴ در هتل بیلدربرگ هلند، برگرفته است. این گروه در بردارنده رهبرانی از اروپای غربی و آمریکای شمالی، به سرکردگی «دیوید راکفلر» و شاهزاده برنارد هلند می‌باشد. گردهمایی بیلدربرگ فرصتی را برای مبادله غیررسمی، شفاهی و ضبط نشده نظریات در مورد امور جهانی فراهم می‌آورد، در عین حال جلسات محرمانه بوده و از محتوای آنها اطلاعاتی در دست نیست، ولی ۷۱٪ اعضای آن در شورای روابط خارجی آمریکا هستند. شکلی توسعه یافته این دو گروه خصوصاً در بُعد نظم بین‌المللی سرمایه‌داری منجر به گردهمایی نخبگان سه نقطه جهان گردید که از آن به «کمسیون سه جانبه» یاد می‌شود. (۲۷)

دهه ۱۹۶۰ و اوایل سالهای ۱۹۷۰ دولتمردان جهان شاهد سقوط و اضمحلال سیستم اقتصادی بین‌المللی بعد از جنگ و بحران دولت رفاهی جنگی بودند. آمریکا در این برهه گرفتار رقبای سختی چون آلمان غربی و ژاپن بود و هزینه‌های سرسام‌آور نظامی آمریکا باعث ضعف اقتصادی و کسری تراز بازرگانی این کشور گردید. برای اصلاح وضع موجود، نیکسون، در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ به طور یک جانبه «سیستم برتون وودز» را پایان یافته اعلام کرد و به این ترتیب آشکارا از موافقت‌نامه صندوق بین‌المللی پول و موافقت‌نامه گمرکی و تجارت - که با تلاش شورای روابط خارجی ثبت شده بود - تخطی نمود. وی قابلیت تبدیل دلار به طلا و سایر ذخایر را معلق کرد و بر اغلب واردات، ده درصد اضافه مالیات مقرر نمود و طی دستوری از ژاپن، کره جنوبی، تایوان و هنگ کنگ خواست ضریب واردات خود را کاهش دهند و در عوض عرصه رقابت برای کالاهای آمریکایی را مساعدتر سازند. این در واقع تلاش یک جانبه‌ای در جهت اثبات و تأکید مجدد سیطره اقتصادی ایالات متحده بر ژاپن و اروپای غربی بود. هر چند

موضع نیکسون «ناسیونالیسم اقتصادی» بود، اما واقعیت این بود که فروپاشی کشورهای صنعتی سرمایه‌داری، خطرات جدی را متوجه شرکتها و متخصصان مالی فرا ملی می‌کرد که همواره از تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد و بالاخره از یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، سود می‌بردند. لذا سرمایه‌داران فراملی با هدایت و دعوت راکفلر و برژنيسکی علاوه بر آمریکا، از ژاپن و اروپای غربی نیز جمع شدند؛ آنها هم عقیده بودند که به جای ستیزه‌جویی در رقابت و در نتیجه انتحار باید از انتفاع مشترک بهره‌گیرند و جنبه‌ای مشترک علیه «جهان سوم» و «اتحاد شوروی» در سطح جهانی فراهم نمایند.^(۲۸) سه جانبه‌گرایی، آیین طبقه حاکمه بین‌المللی تلقی گردید که مرکز ثقل قدرت آن را شرکت‌های چند ملیتی تشکیل می‌دادند و نوعی مدیریت دسته جمعی تحت قیمومت آمریکا را دنبال می‌کرد. در همین زمان انتقادات علیه نیکسون و طرح او بالا گرفت. به طوری که نهایتاً با وقوع ماجرای «واترگیت» (Watergate)، با دست‌پاچگی و آشفته‌گی استعفا داد و از صحنه ریاست خارج گردید.^(۲۹) این حادثه زمانی بیشتر جای تأمل دارد که اشاره کنیم، بعد از روی کار آمدن دولت «فورد»، بلافاصله در ۱۹ اوت ۱۹۷۴ «نلسون راکفلر» بنه عنوان معاون ریاست جمهوری فورد منصوب گردید و دیوید راکفلر با آرامش خاطر خطاب به اتاق بازرگانی جامعه اروپا در اکتبر ۱۹۷۵ گفت، خوشبختانه هیچ نشانه‌ای از حمایت از این نوع تصمیمات ضدتجاری (مورد نظر نیکسون) توسط دولت جدید مشاهده نمی‌شود.

نشانه‌های فراوانی موجود است که نشان می‌دهد، کمیسیون در به قدرت رسیدن غیرمترقبه جیمی کارتر نیز دست داشته است.^(۳۰) شاید جالبترین تحول در طرح‌های کمیسیون کوشش‌های آن به منظور کنترل اوضاع در جهان سوم باشد. یک نمونه از آن در دلارهای نفتی نمایان گشت که سه جانبه‌گرایان تراکم پول در صندوق اوپک را خطرناک دانستند و لذا آنها را به آنحای مختلف وادار به وام‌دهی به سایر کشورهای جهان سوم نمودند تا آنان بتوانند کالاهای شرکت‌های چند ملیتی را بخرند؛ طرح اولیه در این برنامه به «پنجره سوم» موسوم شد.^(۳۱) سه جانبه‌گراها در انتظار عصر کذایی فراملی هستند که در آن ارزشهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نشأت گرفته از مناطق سه‌گانه، به ارزشهای جهانی تبدیل شود.^(۳۲) رشد اقتصادی تحت کنترل شرکتها طبق «قانون توسعه نابرابر»، عمل می‌کند. با این حال سه جانبه‌گراها معتقدند، برای ثبات دراز مدت،

«حداقلی» از عدالت و اصلاح اجتماعی ضروری است. آنها قائلند، به مصلحت کشورهای خواهان توسعه اقتصادی خواهد بود که از مؤسسات خارجی با «شرایط مناسب» استقبال کنند! (۳۳)

کوتاه سخن آن که منفعت و سرمایه نه مرز می‌شناسد، نه دوست و نه دلسوز. تنها باید از شریک سخن گفت، آن هم تا زمانی که سود مشترک دارد. اعضای کمیسیون سه جانبه، گروهی شریک مالی هستند، تا نظم نوین مالی فراملی را ایجاد کنند. آیا این مؤسسه، تلاش دوباره الیگارش مالی برای قبضه سرمایه و ایجاد امپریالیست جدید نیست؟ دیوید راکفلر می‌گوید: «نظر من این است که کمیسیون سه جانبه برخلاف آن که انجمنی باشد از هم مسلمان توطئه‌گر بین‌المللی برای حکومت نهانی بر جهان، در واقع گروهی است از شهروندان ذی‌نفع علاقه‌مند به پرورش تفاهم و همکاری بیشتر میان متحدان بین‌المللی.» (۳۴)

سه جانبه‌گرها می‌گویند: «کل اقتصاد و تجارت خارجی کشورهای ضعیف بر اساس اولویتهای تعیین شده توسط کشورهای صنعتی قوی شکل داده شده‌اند، نه بر اساس احتیاجات خودشان.» (۳۵) آنها قائلند، ما جهت رفع فقر در آینده نزدیک و قابل پیش‌بینی، منابع انسانی در اختیار نداریم، با این حال کشورهای ضعیف دارای نظام اقتصادی و خط‌مشی سیاسی خاصی هستند که از خارج جهت داده می‌شود. این گونه کشورها، مستعمرات جدید و حکومت‌های غربی (بالاخص ایالات متحده)، صندوق بین‌المللی پول، کنسرسیوم‌های بانکی و شرکت‌های چند ملیتی، اربابان نوین هستند. آنها هر قلدری را سرکوب می‌کنند؛ سرنگونی‌آکنده، حاکم قانونی شیلی و کشتار ۳۰ هزار نفر (از جمله آکنده)، ناپدید شدن ۲ هزار نفر، زندانی شدن ۱۰۰ هزار نفر تنها یکی از نمونه‌های «آزادی اقتصادی» مورد نظر سه جانبه‌گران بود که بوسیله «سیا» اجرا شد و مقاومت خاطیان از «قانون استعمار» را درهم شکست. (۳۶)

البته روش‌های ملایم‌تری هم برای این سیطره وجود دارد و آن «دیپلماسی قرضه» است. اواخر دهه ۱۹۷۰ در جامائیکا، این نوع جدید، آشکارتر شد؛ صندوق بین‌المللی پول بزرگترین رباخوار بدطینت جهان نیست، اما مسلماً مهم‌ترین آنهاست. «مهر مشتری خوب» صندوق بین‌المللی پول، چراغ سبزی است به بانکها، آژانس‌های دولتی و بانک جهانی برای اعطای وام، که

سه‌جانبه‌گران و ذر رأس آن آمریکا صندوق را کنترل می‌کنند.^(۳۷) شاید با قاطعیت بتوان گفت که تاکنون وامها و برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اندک امور توسعه جهان سوم را نیز مبدل به یأس ساخته و افساری نوین برای دنیای بردگی جدید پدید آورده‌اند. این برنامه‌ها جز تأمین منافع سه‌جانبه‌گراها نبود و اگر اندک توسعه‌ای ظاهراً در برخی نقاط جهان پدیدار گشته، ناشی از روحیه بومی بوده و یا تصادفاً از دست امپریالیسم خارج گردیده است. اگر نظر خوشبینانه‌تری داشته باشیم، در آن صورت حداقل باید بپذیریم که جهان سوم، موش آزمایشگاهی برای طرحهایی چون «تعدیل ساختاری» یا «تثبیت اقتصادی» گشته است؛ برنامه‌هایی که سه‌جانبه‌گراها به هیچ وجه حاضر نشدند، در کشور خود اجرا کنند و اگر از ماهیت بردگی این برنامه و تفاوت آن با استعمار قدیم سؤال شد، جز سکوت و اکتشی نشان ندادند.^(۳۸) شاید برای سُخریه بگویند: «هدف بهبود وضع فقر است!»^(۳۹) هالی اسکالر معتقد است، «حقوق بشر» هم جز یک نقاب اخلاقی بر چهره سه‌جانبه‌گرایی نیست و هدف از آن شکل دادن به یک نظام جهانی است تا جوابگوی آرزوهای صنفی آنها باشد.^(۴۰) «جیمز پتراس» می‌گوید:

«رعایت اصول اخلاقی، تجلی ایدئولوژیک ادواری امپریالیسم ایالات متحده در مواقع بحران بوده و به جای دگرگونی‌های اساسی در اقتصاد و نظام اجتماعی جهان، به دنیا عرضه می‌شود.»^(۴۱)

بنظر می‌رسد، حمایت درازمدت از رژیمهای استبدادی و ثروتمند خاورمیانه چون رژیم شاه و آل سعود در برابر مردم نیز، نمونه‌ای از حقوق بشر سه‌جانبه‌گران باشد.

سه‌جانبه‌گرایان در راستای منافع خود از «دموکراسی» هم تفسیر جدیدی ارائه می‌دهند که با سلطه‌نخبگان سرمایه‌داری تناسب دارد. به نظر «آلن ولف»، شاید اولین و به یقین مهمترین ضربه جنگ جدید علیه دموکراسی، مقاله «بحران دموکراسی» باشد که در ماه مه ۱۹۷۵ منتشر گردید.^(۴۲) «هانتینگتون» با نگاهی بدبینانه از زیاده‌روی در دموکراسی سخن می‌گوید و معتقد است، هر سیستم فعالی نیاز به آن دارد که مردم اندکی خودشان را کنار بکشند و به مداخله در امور چندان رغبت نشان ندهند و این حالت برای ایجاد تعادل ضروری است، سپس می‌افزاید:

«یک نظام ارزشی که در حالت عادی فی‌نفسه خوب است زمانی که به حد

اعلای خوبی برسد لزوماً به حد اعلای مطلوبیت نمی‌رسد. ما به این شناخت دست یافته‌ایم که محدودیت‌های اقتصادی در نهایت برای رشد اقتصادی مطلوب هستند. همچنین محدودیت‌های سیاسی در نهایت برای گسترش دموکراسی سیاسی مطلوب هستند. دموکراسی چنانچه متعادل‌تر باشد دوام بیشتری خواهد داشت.^(۴۳)

«لیبرالیزه کردن» و آزادی دادن از نظر سه جانبه گراها تنها زمانی مجاز است که نیروی بالقوه انقلابی مردم، زیر سرکوب و فقر بی‌امان دولت پلیسی اوج گیرد، یا هنگامی که سدی در برابر تکثیر اموال بازرگانان و مالکان محلی که تنها شرکت‌های خارجی صاحب امتیاز در آن سهم هستند، ایجاد شده باشد و گروه قلیل، راه توسعه دیگران را بسته باشند، طوری که احتمال انفجار و انقلاب از بین برود. در مورد اول، چون رژیم شاه در ایران و دوم، چون خانواده ساموزا در نیکاراگوئه، در این حالت باید با شرایطی از لیبرالیزه شدن صحبت کرد. در مجموع دموکراتیزه کردن به شیوه سه جانبه، وجود یک جایگزین میانه‌رو برای دیکتاتوری نظامی را چون «آنتونیو گوزمن» در جمهوری دمی‌نیکن ضروری می‌داند. سرمایه‌داران امیدوارند که با جلوگیری از حبس خودسرانه، قتل، شکنجه و سانسور شدید، از خطر مبارزه مردمی برای بدست آوردن حقوق کلی اقتصادی، اجتماعی (چون شغل، غذا، مسکن، بهداشت و آموزش) و مشارکت سیاسی حقیقی بکاهند.^(۴۴) با این توصیف شاید راحت‌تر بتوان گفت، چرا در السالوادور از اکتبر ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱، ۳۰ هزار نفر کشته و ۶۰۰ هزار نفر آواره شدند، با سرنگونی دولت دموکراتیک گواتمالا ۱۵۰ هزار نفر به قتل رسیدند، مردها را سربریدند، به زنها تجاوز کردند و سرکودکان را برقلوه سنگها کوبیدند. رقم کشته شدگان جنگ ویتنام از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ به چیزی حدود سه میلیون نفر رسید، در کامبوج و لائوس از دو میلیون نفر تجاوز کرد، و ده میلیون آواره بر جای ماند. حتی نسل گاو میش در هندوچین برچیده شد و فرستادن یکصد گاو میش برای ویتنام از هند، منجر به قطع برنامه کمک غذایی آمریکابه هند گردید و به اسم جنایات کمونیست‌ها از آن تصاویر در مطبوعات آمریکا سوء استفاده گردید،...؟!^(۴۵)

اینها عمدتاً در اوج اقتدار و سلطه آشکار سه جانبه گرایان صورت گرفت، زمانی که به تعبیر نوام چامسکی، حقوق بشر، «روح و جان سیاست خارجی» آمریکا را تشکیل می‌داد.^(۴۶) حاصل

تحقیق دو محقق برجسته آمریکایی، «لارس شولتز» و «ادوارد هرمان» پایان بخش این تراژدی ناتمام است:

۱. هر مقدار جو حقوق بشر در کشوری تیره تر گردیده، کمکهای آمریکابه شکل تصاعدی بالا رفته و بر امحای حقوق بشر در آن منطقه مدد رسانده است (رابطه معکوس بین کمکهای آمریکا در وضعیت حقوق بشر).
۲. هر مقدار که شرایط و زمینه فعالیت مؤسسات انتفاعی و بازرگانی در کشور مناسب تر گشته، حمایت آمریکا از آن حکومت افزایش یافته است. (رابطه مستقیم امکان سودبری و بهره‌وری آمریکا و حمایت از آن).

نتیجه باور نکردنی، اما قابل پیش‌بینی نوام چامسکی: سیاست خارجی آمریکا در واقع براین اساس بنیاد گذاشته شده که در آن حقوق بشر - عبارات مشابه چون: دموکراسی، آزادی خواهی و حق تعیین سرنوشت - ربطی به سایر قضایا ندارد، بلکه بهبود جو معاملات و سودبخشی آن است که قویاً با سیاست خارجی آمریکا ارتباط مستقیم دارد. (۴۷)

«صهیونیسم: متحد طبیعی یهودی ستیزی است.» (۴۸)

لوسین ولف - یهودی (۱۹۰۴)
 «کشور اسرائیل به شرطی می‌تواند بدون
 مستحیل شدن در خاور میانه زندگی کند که به
 گونه‌ای نمایندگی دسته جمعی استعمار غرب
 را بر عهده داشته باشد.»
 تئودر هرتزل (۲۹)

صهیونیسم بین‌المللی - سایه‌های سلطه

تاکنون از گروه‌هایی سخن گفتیم که برای سرمایه و سود بیشتر، از سیاست آمریکاپلکان
 سعادت ساختند. حال قصد داریم از گروهی سخن برانیم که با سرمایه و سود کلان از نردبان
 قدرت برای القای اسطوره، سود می‌جویند. تفاوت این دو ماهوی نیست، بلکه در ترتیب
 اولویت‌هاست.

علی‌رغم این، بسیار طبیعی خواهد بود، اگر افراد ذی‌نفوذ دو گروه سابق را در این دسته هم
 فعال بباییم. آنچه در این جا قصد تبیین آن را داریم، صرفاً میزان نفوذ و گستره عملکرد صهیونیسم
 سیاسی^(۵۰) در حکومت ایالات متحده می‌باشد، با این توضیح که سیاست امپریالیستی سلطه
 بیش از هر چیز، در درون اندیشه این گروه نهفته است.

صهیونیسم سیاسی با «تئودر هرتزل» (Theodor Herzl) (۱۸۶۰-۱۹۰۴) زاده شده است
 و دکتربین آن را در سال ۱۸۸۲ تدارک می‌دید و در سال ۱۸۹۴ در کتاب «دولت یهود» بدون
 ساخت، سپس در اولین کنگره جهانی صهیونیست، در شهر «بال» سوئیس (۱۸۹۷) به کاربرد
 عملی آن اقدام نمود. او یهودیان را بیش از هر چیز یک «قوم» می‌داند و در تعریف او واژه یهود

مدام بین «نژاد» و «دین» در نوسان است.^(۵۱) مکان این دولت برای هرتزل مهم نبود، با این حال برای مشورت در مورد طرح خود به «سیسل رودس» (Cecil Rhodes، امپریالیست سابق‌الذکر) مراجعه کرد و دلیل این کار را خصوصیت «استعماری» تشکیلات و برنامه‌های خود بیان نمود.^(۵۲) او از بین سرزمینهای مختلف برای این که نهضت «عشاق صهیون» را به خود جلب کند و انگیزه دینی برای طرح خود قائل شود، سرزمین فلسطین را به عنوان «سرزمین موعود» مناسب‌تر دید. پس از مرگ هرتزل، «آرتور جیمز بالفور»، وزیر خارجه انگلستان، طی نامه‌ای به «لرد روچیلد»^(۵۳) رئیس «فدراسیون صهیونیست بریتانیا» در دوم نوامبر ۱۹۱۷، علاقمندی خود را نسبت به «تأسیس میهن یهودی» اعلام نمود، با این شرط که به حقوق مذهبی جوامع غیریهودی فلسطین زیانی نرسد.^(۵۴) این که تا چه میزان حقوق مدنی و حتی حق طبیعی فلسطینیان محترم شمرده شده و یا آیا اساساً برای آنان حقوقی قائل شده‌اند، بحثی است در خور تفصیل که در حوصله این موز نمی‌گنجد. اما این نکته که قریب به ۶ میلیون یهودی در آمریکا متفقاً از اسرائیل و سیاستهای آن دفاع می‌کنند، قابل تأمل است. «ملوین یورفسکی» می‌گوید: «در میان یهودیان آمریکا تنها نظر مشترک، «وجود اسرائیل» است و به همین سبب تمام کوششهایی که در جهت هماهنگ ساختن سایر فعالیت‌های یهودیان انجام گرفته، با شکست سخیفانه‌ای روبه‌رو گشته است.»^(۵۵) با این که یهودیان کمتر از ۳٪ جامعه ۲۳۸ میلیونی آمریکا را تشکیل می‌دهند،^(۵۶) بیش از هر گروه دیگری در آمریکا دارای سازماندهی و تشکیلات هستند. از اواسط قرن بیستم، اسرائیل به نحو فزاینده‌ای اصل و اساس هویت احساسی یهودیان قرار گرفت و این طرز تفکر در میان اکثر یهودیان آمریکایی اعم از ازنوکس، لیبرال، ثروتمند، فقیر، عضو حزب دموکرات و یا جمهوریخواه جا افتاده و پذیرفته شده است.^(۵۷) با پیروزی اسرائیل در سال ۱۹۴۷ احساس ملیت در یهودیان تشدید گردید. در مقاله‌ای به قلم خاخام یهودی «آرتور هرتزبرگ» که در سال ۱۹۶۷ به چاپ رسید، دعاوی برای یهودیان خلق کرد که به هیچ وجه مستقیماً با سنتهای مذهبی ارتباط نداشت.

او می‌نویسد:

«احساس تعلق به یک ملت و جهان وسیع یهودی که اسرائیل مرکز آن است یک

نوع احساس مذهبی بود ولی می بینم که یهودیان مادیگرا و حتی ملحد و منکر خدا نیز این نوع احساس را پذیرا شده و بر آن اصرار می ورزند.

بدیهی است که چنین اتفاقی با هیچ یک از اصطلاحات و دیدگاههای مذهبی قابل توصیف و بیان نیست» (۵۸)

«لی اوبرین» می گوید: «تاسالهای قبل از ۱۹۴۸ صهیونیسم سیاسی برای مهاجران یهودی آمریکا جذابیتی نداشت و رهبران سازمانهای یهودی آمریکایی اعتقاد داشتند که صهیونیسم، اتحاد و جمع شدن یهودیان را با جامعه بزرگتر یعنی آمریکابه خطر خواهد انداخت و تلاش صهیونیست ها برای هویت ملی جداگانه، اتحاد آنها در آمریکا را از هم می پاشد.» او می افزاید:

«اغلب یهودیان آمریکایی از قبول عقاید و اصول کلاسیک صهیونیست اجتناب نموده و ترجیح می دهند هویت احساسی و وجود کشور اسرائیل به منزله دو سمبل اساس هویت یهودی و قدرت آنها باشد» (۵۹)

«صهیونیسم» به عنوان ایدئولوژی - فعالیت سیاسی و شبکه سازمانی بورژوازی بزرگ یهود - زمانی در صحنه بین المللی ظاهر شد که کاپیتالیسم در حال گذار به مرحله امپریالیسم بود. صهیونیسم از ابتدا با محافل رهبری قدرتهای امپریالیسم همبستگی داشت. جریان انتقالی صهیونیسم از تکیه بر انگلستان شروع و با گرایش به شوروی، در دهه های اخیر به متحد ایالات متحده تبدیل شده است. ویژگی صهیونیسم آمریکایی، وجود بزرگترین گروه سرمایه داران یهودی الاصل در آمریکاست که مبالغه عظیمی را در اختیار صهیونیست ها قرار می دهند. در اتحاد امپریالیسم و صهیونیسم، ایالات متحده صرفاً پایگاهی برای یک تازی صهیونیست هاست. (۶۰)

از اواسط قرن گذشته صهیونیست ها، تحت پوشش بشر دوستی به تهیه مقدمات، ایجاد مؤسسات و انجمن های مذهبی یهودی پرداختند. (۶۱) «آ. م. لیلیانتال» روزنامه نگار آمریکایی می نویسد: «مدتهای مدید، انگیزه های حقیقی این جنبش سیاسی را ماهرانه پنهان کردند. هر جا که مراد «دولت» بود، به طور رسمی کلمه «پناهگاه» را به کار می بردند، چون می دانستند که به قول یکی از رهبران صهیونیسم، استعمار فلسطین مشکلات عظیمی دارد و اعلام هدف رسمی کاری نابهنگام بود.» (۶۲) به همین منظور در طول جنگ جهانی اول نیز با عنوان مشارکت برای

حمایت از حقوق یهودیان، اروپا و فلسطین موفق شدند، توجه اکثر مؤسسات و کمیته‌های یهودی آمریکا را به خود جلب کنند و با سوق دادن کنگره یهودیان آمریکایی به سوی اندیشه «کانون ملی» در فلسطین، صهیونیست‌ها به عنوان سخنگوی تمام یهودیان آمریکا مطرح شدند.^(۶۳) اینان برای جبران عدم رغبت به مهاجرت یهودیان آمریکا، تلاش کردند تا مسأله وفاداری مضاعف به دو دولت اسرائیل و آمریکا را به نحوی حل نمایند. «ل. براندس» (L. Brandeis) اعلام نمود:

«وفاداری به امور مختلف زمانی ناخواسته و ناپسند خواهد بود که آن امور با هم ناسازگار باشند. و یهودی آمریکایی که به مهاجرنشینان یهود فلسطین کمک کند، هر چند که بداند به خود و نه اخلافتش به فلسطین مهاجرت نخواهند کرد، آمریکایی با ارزشتری خواهد شد.»^(۶۴)

در ژوئن ۱۹۱۸ تمام سازمانهای صهیونیستی با تشکیل فدراسیونی به رهبری براندس برنامه «پیتزبورگ» (Pittsburgh) را دنبال می‌کردند. این بار به منظور جلب توده‌های وسیع کارگران یهود، این برنامه دولت مزبور با عبارت «سوسیال» دموکرات توصیف گردید و تشکیل آن را متکی بر «اصل تعاون» اعلام کردند و ضمن آن ثروتهای طبیعی و وسایل تولید را در این دولت متعلق به «تمامی جمعیت یهود» شمردند.^(۶۵)

تجلی سیطره صهیونیسم

برای صهیونیسم، هر قدرتی به عنوان ابزار تا زمانی مفید است که در راستای اهداف آن قابل استفاده باشد و در این راه چه بسا با چند قدرت، بدون آن که آنها مطلع باشند، رابطه صمیمانه ایجاد نماید، و یا از جدال دو گروه با حیل‌های مخصوص سود جوید. لذا عجیب نخواهد بود، اگر گفته شود، در تکامل اسرائیل و سلطه صهیونیسم، آمریکاییان ناخواسته بیش از انگلیس مؤثر بوده‌اند. در سال ۱۹۱۷ صهیونیست‌های آمریکایی با بهره‌گیری از روابط خود با حکومت واشنگتن نقش بسیار مؤثری در تصویب اعلامیه «بالفور» (Balfour) بازی کردند، و در سال ۱۹۲۲ کنگره آمریکا قطعنامه «لاج - فیش» (Lodge - fish) را که تأییدی بر اعلامیه فوق بود، به

تصویب رساند. با شروع اولین اقدامات سیاسی در فلسطین، صهیونیستهای آمریکایی مدعی رهبری صهیونیسم بین‌المللی شدند. (۶۶) طی سال ۱۹۳۰ صهیونیستها با بهره‌گیری فراوان از تهدید فاشیسم در اروپا دامنه تبلیغات خود را گسترش دادند و جالب این که برای تبلیغ علیه نازی‌ها به همان شیوه نازیسم متوسل شدند. نویسنده کتاب «پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی» به طرز شگفت‌آوری شباهت این دو ایده را تشریح می‌کند، آثار هرتزل و هیتلر را در «دولت یهود» و «نبرد من» ورق می‌زند و از «نژاد برتر»، «اسرائیل بزرگ»، «آلمان بزرگ»، «حق تاریخی» فضای کامل زیست و غیره سخن می‌گوید. (۶۷) اگر از روی خوشبینی کشتار یهودیان به دست هیتلر را توطئه خود صهیونیسم ندانیم، در این صورت حداقل می‌توان گفت، «ارض موعود» حتی به بهای نابودی تمام یهود، جز هدف امپریالیستی صهیونیسم را تشکیل نمی‌دهد؛ هدفی که به سوی منفعت بیشتر با نقاب ایدئولوژیکی پیش می‌رود. اسرائیل تنها دولتی است که از «تکامل» خود سخن می‌گوید. ایدئولوژی صهیونیسم براساس امری ساده بنا شده، که در تورات در «سفر پیدایش» (۱۵-۱۸-۲۱) آمده است: «در آن روز خداوند با ابرام عهد بست و گفت: 'این زمین، از نهر مصر تا نهر فرات به نسل تو بخشیده‌ام.'» رهبران اسرائیل خود را بی‌هیچ دلیل، مخاطب این گفته می‌دانند. این در حالی است که طبق آمار دولت اسرائیل تنها ۱۰٪ اسرائیلی‌ها، مذهبی هستند و این سرزمین را خدایی به آنان بخشیده که به او ایمان ندارند! (۶۸) با این حال «بن گوریون» می‌گوید: «بنا نیست وضع موجود حفظ شود. ما باید یک دولت پویای روبه گسترش ایجاد کنیم.» (۶۹) به هر قیمتی که باشد حتی با تهدید گروه هم‌نژادی چون یهودیان. مجله «فریلند ماگازین» (Freeland Magazine) در سپتامبر ۱۹۶۲ نوشت:

«نقش شوم رهبران صهیونیست بین سالیهای سی و چهل برکسی پوشیده نیست، به جای آن که حداقل سعی خود را برای نجات یهودیان به کار برند، از روابط مالی و پنهان خود استفاده کردند و در هر موردی که کوشش می‌شد تا یهودیان را از اروپا حرکت دهند، کارشکنی کردند. پناهمگاه یهودیان باید فلسطین باشد و فقط فلسطین.» (۷۰)

«با این نظر صهیونیست‌ها» (H. Ickes) وزیر کشور ایالات متحده را

نحت فشار قرار دادند تا وی مجبور شود با استقرار پناهندگان یهودی اروپا در

آلاسکا مخالفت نماید.» (۷۱)

احتمالاً صهیونیست‌ها حدس زده بودند، در صورتی که جای دیگری برای پیاده کردن نقشه امپریالیستی خود انتخاب کنند، نه با اقبال «مادی» مردم مواجه می‌شوند و نه توجیه «معنوی» خواهند داشت. به همین خاطر با طرح «روزولت» (F. Roosevelt)، رئیس جمهور آمریکا نیز مخالفت کردند. «ام. ارنست» (M. Ernest)، حقوقدان معروف لیبرال) از قول وی می‌گوید - روزولت در این باره به او گفت:

«من نخواهم توانست این نقشه را عملی سازم چون رهبران منتقد یهود در این جا با این طرح مخالفت می‌کنند... صهیونیست‌ها می‌دانند که فلسطین احتیاج به پول داشته و خواهد داشت و می‌دانند که قادرند مبالغ هنگفتی اعانه برای فلسطین جمع‌آوری نمایند، در صورتی که اعلام کنند، فلسطین تنها جایی است که یهودی بیچاره می‌تواند برود!» (۷۲)

«آه. سیلور» که عامل گرایش جنبش صهیونیسم از بریتانیا به آمریکا بود، در این باره می‌گوید:

«همه باید خوب بفهمند... که نجات پناهندگان، هر اندازه که فوری باشد به دست صهیونیسم صورت نخواهد گرفت: هدف روشن صهیونیسم رساندن یهودیان به پایگاه یک ملت بوده و هست.» (۷۳)

صهیونیست‌ها در اسرائیل بیش از هر کس مدیون آمریکا هستند. سهمیه‌بندی برای مهاجران یهودی از سوی دولت بریتانیا با اصرار آمریکا حذف شد و حضور شوروی در اسرائیل با حس رقابت طلبی آمریکا، تماماً به سود اسرائیل انجامید، به نحوی که اصرار آمریکاییان برای نزدیکی و بیان ارادات و صداقت همواره با سوءظن آمیخته با تکبر صهیونیست مواجه می‌شد. «ارچیبالد» وابسته نظامی آمریکا در اسرائیل ضمن یادداشتی در سال ۱۹۴۸ نوشت:

«آنها هنوز کاملاً مطمئن نیستند که آمریکا صد در صد دوست آنهاست. اگر آنها را به طور دزوره (De zure Recognition، شناسایی سیاسی یک دولت یا حکومت به

طور رسمی و قانونی که متضمن روابط کامل دیپلماتیک با آن دولت است) به رسمیت بشناسیم؛ از عضویتشان در سازمان ملل پشتیبانی کنیم و وامی در اختیارشان بگذاریم ممکن است از دوستی ما مطمئن شوند... در این منطقه اسرائیل همان کشوری است که باید از آن حمایت کنیم.» (۷۴)

تمام خواسته‌های فوق در همان سال برآورده شد. اما این وابسته نظامی در سال ۱۹۴۹ مایوسانه نوشت:

«اسرائیل حتی ساده‌ترین اطلاعات درخواستی درباره نوع نشانه‌های واحدها و دسته‌ها و موقعیت کلی جغرافیایی مناطق نظامی را از آمریکا دریغ می‌دارد.» (۷۵)

آمریکا از استراتژی بنیانگذاران اسرائیل در زمان قیمومت بریتانیا، آگاهی یافته بود و اگر در حال حاضر شاهدیم که صهیونیست‌ها به شیوه‌های مختلف در سایه حمایت‌های آمریکا به بیشتر اهداف خود رسیده‌اند، باید در نوع تلقی خود از ایالات متحده به عنوان یک کشور مستقل بازنگری کنیم. در سال ۱۹۴۸ رؤسای مشترک آمریکا به این نتیجه رسیدند که: استراتژی صهیونیست‌ها این است که آمریکا را در رشته عملیاتی که همواره گسترده‌تر و ژرف‌تر می‌شود، درگیر کنند تا به تمام اهدافشان دست یابند. این سند اهداف صهیونیست‌ها را چنین برمی‌شمارد:

۱. برقراری حاکمیت یهودیان بر بخشی از فلسطین
 ۲. جلب موافقت قدرتهای بزرگ با مهاجرت نامحدود یهودیان به اسرائیل
 ۳. گسترش حاکمیت یهودیان بر سراسر فلسطین
 ۴. گسترش حاکمیت یهودیان به اردن و بخشهایی از لبنان و سوریه
 ۵. برقراری سرکردگی (هژمونی) نظامی و اقتصادی یهودیان بر سراسر خاور میانه (۷۶)
- در ضمن اضافه شده:

«تمام مراحل این برنامه برای رهبران متعصب یهود به یک اندازه مقدس است ... رهبران آزانس یهود، که اکنون مهمترین گروه یهودی است، به طور خصوصی نزد مقامات آمریکا به وجود چنین برنامه‌ای اعتراف کرده‌اند.» (۷۷)

«قانون بین المللی تنها یک کاغذ باره است.»
بن گورین (۷۸)

«اما ما با چیزی قویتر از یک ورق کاغذ با هم
پیوند داریم.» (۷۹)

نیکسون

قدرت بی رقیب

«پل فندلی»، در کتاب «آنان که جرأت کرده‌اند سخن بگویند»، صفحه ۹۲ می‌گوید:
«نخست‌وزیر اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده نفوذ بیشتر دارد تا در کشور
خودش.»^(۸۰) در کتاب «نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا» آمده است: «از روزولت تا جانسون،
رؤسای جمهور آمریکا در کاخ سفید دستیارانی داشته‌اند که کارشان رسیدگی به چیزی بوده است
که می‌شود آن را وزارتخانه یهود نامید.»^(۸۱) «لیلیانتال» متخصص آمریکایی مسائل صهیونیسم،
در مورد انتخابات ۱۹۶۰ چنین اظهار نظر کرده است: «دو نامزد ریاست جمهوری (نیکسون و
کندی) چنان با دقت خواستهای صهیونیست‌ها را مورد توجه قرار دادند و چنان قولهایی به آنان
می‌دادند که گاهی این احساس به وجود می‌آمد که اینان بیشتر خواستار به دست آوردن مقام
ریاست جمهوری اسرائیل هستند تا ایالات متحده!»^(۸۲) حزب دموکرات و جمهورخواه هر یک
به نحوی در شعار انتخاباتی خود در سال ۱۹۴۴ اعلام کردند که: «ما خواستار ایجاد یک فلسطین
آماده برای پذیرش نامحدود مهاجران یهود هستیم. ما طرفدار سیاستی هستیم که منجر به ایجاد
یک «کامن ولث» (Common Wealth، مجموعه کشورهای مشترک‌المنافع) آزاد و دموکراتیک
یهود در فلسطین گردد.»^(۸۳)

از نمونه‌های فوق فراوان یافت می‌شود، اگر نگوییم که گروه فشار «لابی» (Lobby)

صهیونیستی در ایالات متحده مقام اول را در دست دارد، به تعبیر نیویورک تایمز باید گفت که یکی از قدرتمندترین دستگاههای ثانوی حکومتی، ایالات متحده می باشد. (۸۴) از جمله علل قدرتمندی این گروه در ایالات متحده، می توان به موارد زیر اشاره کرد: (۸۵)

۱. پیوندهای مدیریت سازمان صهیونیسم جهانی با مسؤولان مالی رده بالای آمریکا چنان که سابقاً اشاره شد، در اواخر دهه سوم مناسبات صهیونیست ها با بریتانیا به سردی گرایید، و آن کشور با انتشار کتاب سفید برای مهاجرت یهودیان سهمیه تعیین نمود. در همان زمان، سازمانهای صهیونیستی و صهیونیست گرای ثروتمند در آمریکا مشغول فعالیت بودند، که با تکیه بر سرمایه داری انحصاری و دستگاههای دولتی کمک عمده ای به اهداف صهیونیست ها نمودند.

۲. انتقال دستگاه رهبری صهیونیسم بین الملل از اروپای غربی به ایالات متحده و توسعه شبکه های بورژوازی یهود آمریکا با بورژوازی انحصار طلب غیر یهودی. از سری دیگر نمایندگان سرمایه داری یهودی بخش قابل ملاحظه ای از وسایل ارتباط جمعی آمریکا را تحت سیطره دارند.

۳. تمرکز یهودیان در چند منطقه معدود و استراتژیک از نظر سیاسی و اقتصادی؛ حدوداً ۲/۴ میلیون (۴۰٪ آمریکاییان یهودی الاصل) در نیویورک، ۱۳٪ در کالیفرنیا، ۵۵۰ هزار در لوس آنجلس، ۳۳۰ هزار در فیلادلفیا، ۲۷۰ هزار در شیکاگو، ۱۸۰ هزار در بوستون، ۳۹۰ هزار در شرق نیوجرسی، ۱۹۰ هزار در فلوریدا و ۱۶۰ هزار در اهایو ساکن هستند و دقیقاً همین ایالات هستند که بیشترین نماینده را به «کنوانسیون» (Convention)، جمعی که در آن هر حزب نامزد ریاست جمهوری خود را معرفی می کند، احزاب دموکرات و جمهوریخواه می فرستند.

در عین حال به هنگام انتخابات نمی توان نفوذ یهودیان را به عنوان یک گروه قوی، منحصر به حدود سه میلیون رأی در میان آراء آمریکاییان دانست. نیویورک تایمز از قول یک سناتور غرب دور می نویسد: «در ایالت او بیش از یک یا دو هزار یهودی زندگی نمی کنند، ولی همگی آنان در مبارزه انتخاباتی او مشارکت می کنند.» (۸۶) همین نشریه ضمن مقاله ای می آورد: «مهمترین جنبه کمک یهودیان به کاندیداها، نه جنبه مالی آن، بلکه همکاری عملی شان است. یهودیان مبارزات انتخاباتی را رهبری می کنند، نطق ها را می نویسند، برنامه های تبلیغاتی

تلویزیونی را تهیه می‌کنند و در مورد سیاست مبارزاتی کاندیداها تصمیم می‌گیرند.»^(۸۷)

۴. نفوذ در کاخ سفید. نباید این واقعیت تلخ را از نظر دور داشت که یهودیانی برای ایجاد ارتباط با کارکنان کاخ سفید گمارده شده‌اند تا نظریه‌های مشورتی در مورد دیدگاههای مسلط یهودیان آمریکایی را به ریاست جمهور ارائه دهند و به اصطلاح، رابطه بین جماعت یهود و ریاست جمهوری را تضمین کنند. آنچه را که می‌توان دیدگاه یهودی خواند، به هر اندازه مبهم و نامطمئن هم که باشد، امروزه عاملی است که باید آن را در بالاترین رده نفوذ سیاسی به حساب آورد.

۵. وجود شبکه متشکل از سازمانهای صهیونیست و صهیونیست گرا. این گروه‌ها که اغلب یهودیان در آنها عضو هستند، قادرند بسیار سریع و ماهرانه در مقیاس ملی و محلی، هر گونه مبارزه سیاسی را به راه اندازند. ابزار این جنبشها و عملکردها بسیار متنوع است: فعالیت شدید از طریق وسایل ارتباط جمعی، شانتاژ و تهدید پنهان و آشکار مقامات، سازماندهی تظاهرات، انجام ضیافت‌ها و میتینگ‌ها، تهاجم، شورش، آتش‌سوزی جنایی، آدم‌کشی، ترور و ...

حال بد نیست تا به نمونه‌ای از عملکردهای آنان اشاره شود، تا شاید به نتیجه‌ای که مجله هفتگی «تایم» اذعان دارد و می‌گوید:

«فشار سیاسی متکی بر وفاداری قومی، جزئی از دموکراسی آمریکاست.» برسم.

در کتاب «پیوند نژادی و سیاست خارجی»، صفحه ۸۱ آمده است: «دولت اسرائیل در سایه

فشارهای بی‌شرمانه لابی به عضویت ملل متحد پذیرفته شد.»

«آیزنهاور» میل نداشت، کشورهای نفت خیز عرب را از دست بدهد: «نفت منبع شگفت‌آور

قدرت استراتژیک و یکی از بزرگترین ثروتهای تاریخ جهان است.»^(۸۸)

ملوین دروفسکی در همان کتاب، ص ۲۶۵-۶، نقل می‌کند که چگونه «کندی» نظم

می‌گردد. وی در بهار ۱۹۶۱ پس از انتخاب خود گفت: «من می‌دانم که به لطف آراء یهودیان

آمریکا انتخاب شده‌ام. من در انتخاب خود وامدار آنان هستم. حالا به من بگوئید که برای ملت

یهود چه کاری باید انجام دهم.»^(۸۹)

روژه گارودی در کتاب «اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل» موارد متعددی را نقل کرده است، از جمله: (۹۰)

«ترومن به دلایل انتخاباتی، این وسواس را کنار گذاشت و رؤسای جمهور پس از او نیز چنین کردند.»

«ترومن در سال ۱۹۴۶ راجع به قدرت لابی صهیونیستی و رأی یهود در برابر دیپلماتها اظهار داشت:

‘ متأسفم آقایان، اما من باید به صدها هزار انسانی که چشم به راه موفقیت صهیونیسم هستند، پاسخگو باشم و من در میان منتخبین خود حتی چند هزار عرب هم ندارم ‘.

«کمیته آمریکایی - اسرائیلی امور عمومی، با امضای ۷۶ عضو سنا از رئیس جمهور «فورده» خواست که همچون آنان، از اسرائیل پشتیبانی کند.»

«کارتر پس از انتخاب خود اعلام کرد: ‘ ما تعمیدگران، همان توراتی را می‌خوانیم که شما می‌خوانید ‘ و افزود: ‘ بقای اسرائیل داخل در چارچوب سیاست نیست، بلکه یک وظیفه اخلاقی است ‘.

در این باره نمونه‌های بسیار زیادی وجود دارد، (۹۱) اما در نمونه‌هایی که لابی صهیونیستی، موارد ناسازگار با مصالح آمریکا را تحمیل نمود، برای افکار عمومی آمریکا، که طی سالها تبلیغ به این باور رسیده‌اند که پشتیبانی بی‌قید و شرط از اسرائیل آسیبی به منافع آمریکا نمی‌رساند، بسیار دردناکتر خواهد بود. برای گریز از تفصیل، در این مورد خاص، علاقمندان را به کتاب «اسطوره‌ها...» ارجاع می‌دهیم.

رئیس کمیسیون امور خارجی مجلس سنا در مصاحبه با C.B.S بر تمام این گفتارها مهر تأیید زد. او اظهار داشت: «اسرائیلیها بر سیاست کنگره و مجلس سنا اشراف دارند.» (۹۲)

تعبیر نیکسون حکایت از پیشمرگی ایالات متحده در قبال اسرائیل دارد. وی در کتاب «۱۹۹۹ پیروز بدون جنگ» می‌آورد:

«تعهد ما در قبال حمایت اسرائیل تعهدی ریشه‌دار است ما متحدان رسمی نیستیم، اما ما با هنری قوی‌تر از یک ورق کاغذ با هم بیرند داریم؛ یک تعهد اخلاقی.

تعهدی است که هیچ رئیس جمهوری آن را در گذشته زیر پا نگذاشته و هر رئیس جمهوری در آینده، از روی ایمان آن را محترم خواهد شمرد. آمریکا هرگز اجازه نخواهد داد دشمنهای سوگند خورده اسرائیل به هدفشان که نابود کردن این کشور است دست یابند.» (۹۳)

بی‌جهت نیست که آمریکا در سالهای ۱۹۴۶ - ۱۹۸۳ بیش از ۲۷ میلیارد دلار به اسرائیل کمک نمود که به هر خانواده پنج نفری اسرائیل ۳۸ هزار دلار می‌رسید. (۹۴) تنها از سال ۱۹۵۱ تا سال ۱۹۵۹ دو میلیون اسرائیلی به طور سرانه بیش از سهم دو میلیارد نفر ساکنان جهان سوم، کمک دریافت نمودند. (۹۵) البته این ارقام، کمکها و هدایای خصوصی یا فروش اوراق قرضه عمرانی اسرائیل را در برنمی‌گیرد. از سال ۱۹۴۶ بیش از ۱۷ میلیارد دلار کمک نظامی در اختیار اسرائیل قرار گرفت و مجموعاً ۷۰٪ کمکهای رسمی آمریکا را کمکهای نظامی تشکیل می‌دهد. (۹۶) این موارد خارج از روابط پنهانی و ارتباطات دستگاههای جاسوسی و اطلاعاتی آن دو می‌باشد. (۹۷) از سال ۱۹۶۶ تا سال ۱۹۷۲ ایالات متحده سی‌بار حق و توی خود را علیه محکومیت اسرائیل در سازمان ملل به کار برده است. (۹۸) در اثنای همایش سالانه کمیته آمریکایی - اسرائیلی در امور عمومی که رئیس جمهور کلینتون به آن دعوت شده بود، کلینتون از انبوه کمکهای نظامی سخن راند. وی گفت:

«ایالات متحده به وعده‌های خود وفا کرده است: توان نظامی اسرائیل امروز برنده‌تر از هر زمان دیگر است. ما با فروش F15IS بهترین دستگاه جهان با شمع عمل طولانی، مراقبت کرده‌ایم. ما تحویل ۲۰۰ هواپیما و چرخ بال جنگی را ... ادامه داده‌ایم، و متعهد شده‌ایم که با ۳۵۰ میلیون دلار، در تولید «آرو» که اسرائیل را از هر گونه معجزه جدید موشکی حفظ می‌کند، شرکت جوییم و یک دستگاه فرامردن راکت افکن مسلسل در اختیار اسرائیل گذاشته‌ایم، ما...» (۹۹)

چرا؟

جایی برای این سؤال وجود ندارد، چون به قول «استیون گرین»، کسانی که خطرات روابط امنیتی عجیب اسرائیل و آمریکا را گوشزد می‌کنند، باید منتظر عواقب انتقاداتشان باشند. (۱۰۰) اما

بالاخره جورج بال، زبان به اعتراض گشود. وی در ۱۵ ژوئیه ۱۹۸۲ در برابر کمیته روابط خارجی سنای آمریکا گفت: «کشور ما باید به سرعت در روابطش با اسرائیل تجدید نظر کند. دولت اسرائیل در ربع قرن اخیر مخفیانه به ماجراجوییهای نظامی در خاورمیانه پرداخته و به منافع آمریکا توجهی نداشته است.» او می‌افزاید: «این رشته ممتد رویدادها چنان عادی شده که امری بدیهی می‌نماید. ابتدا اسرائیل زمانی را که توجه آمریکا به جای دیگر معطوف است، با دقت انتخاب می‌کند و مخفیانه به ماجراجویی نظامی می‌پردازد، سپس دولت آمریکا واکنش نشان داده و اسرائیل را تهدید می‌کند، اما هر دو کشور می‌دانند که این تهدید هرگز عملی نخواهد شد، آنگاه اسرائیل با عصبانیت واکنش نشان می‌دهد و ما با کمک نظامی دلجویی می‌کنیم.» (۱۰۱)

بال گفت: «هنگامی که آمریکایی‌ها درباره راه حلهای ممکن برای مسائل خاور میانه گفتگو می‌کنند، اغلب، کسی با این جمله که «اسرائیل هرگز با این راه حل موافقت نخواهد کرد»، می‌کوشد به گفتگو پایان دهد.» بال گفت: «ما باید این عادت را ترک کنیم. آمریکا در خاور میانه بیش از اندازه به ساز اسرائیل رقصیده است.» (۱۰۲)

شاید بال خطر را به جان خریده و از اتحادیه بهتان ستیز «بنی بریث» (۱۰۳) هراسی ندارد و یا اینکه از قانون «خابیوس - گسو» (۱۰۴) آگاهی نیافته است.

به نظر، هیچ یک از اینها نمی‌تواند عقده‌های حقارت آمریکاییان را ولو با تهمت «یهود ستیزی» و «ضد اسرائیلی» بودن، در درون خفه کند و از این انفجار باز دارد و البته این حق طبیعی هر مظلومی است تا در برابر این مدعیان حقوق بشر، حداقل اجازه فریاد یابد. برخی معتقدند، در بین رؤسای جمهور آمریکا تنها آیزنهاور بود که - از بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون - توفیق فرار از دستورالعملهای صهیونیست‌ها را داشته است، چرا که هیچ رئیس جمهوری جرأت اعتراض را هم به خود نداده است و امروزه در حد بسیار افراطی، تنها در کابینه کلinton ۳۸ نفر صهیونیست، مسئولیتهای عمده معاونت، مدیریت و مشاوره رئیس جمهور را بر عهده دارند. (۱۰۵) اما بهتر آن است که حد نهایی شجاعت دولتمردان آمریکا را صرف اعتراض به صهیونیست‌ها بدانیم و وگرنه، حتی آیزنهاور نیز به نحوی دیگر در شورای روابط خارجی آمریکا، اسیر طرحهای سرمایه‌دارانی بود که عمدتاً از صهیونیست‌ها متأثر بودند.

نوع دیگر نفوذ و فشار صهیونیست‌ها استفاده از «زن» می‌باشد. عنایت به تحقیقی که پژوهشگر آلمانی «ارنست تسوندل» در مورد «انحرافات اخلاقی رؤسای جمهور آمریکا» انجام داده است، نشان می‌دهد که عمده رؤسای جمهور آمریکا یا دارای زن صهیونیست بوده‌اند و یا دل در گرو عشق دختری صهیونیستی و یهودی دارند و دوران ریاست جمهوری را با رسوایی گذرانده‌اند، به طوری که فشار این لابی‌های اندرونی موجب صدور و انجام فرامینی بر خلاف خواسته رؤسای جمهور آمریکا و به نفع صهیونیست‌ها گشته است. نمونه اخیر آن را می‌توانید در ماجرای «مونیکا لوینسکی» معشوقه یهودی کلینتون دنبال کنید. (۱۰۶)

«انسان می‌تواند بی‌آنکه زندگی خود را به خطر
 بیندازد، یا تندرستی‌اش را فدا کند، میهن
 پرست باشد. جانهای کم ارزشتری برای فدا
 شدن در این راه فراوان هستند.»
 ملون (۱۰۷)

ستیز بر ستیغ سلطه

روزی کریستف کلمب گفته بود: «طلا، گرانبهاترین کالا است... همچنان‌که وسیله رهایی
 ارواح از دوزخ است، وسیله مستقر ساختن آن ارواح در لذتهای فردوس نیز می‌باشد.»^(۱۰۸) اما
 امروزه بهتر است، رنگ الهی مایه تداوم ثروت باشد و شاید به همین دلیل است که جان. دی.
 راکفلر می‌گوید: «پولهای مرا خدا به من داده است.»^(۱۰۹) جنگها و کشتارها، بحرانها و وحشتها
 مثل خرابیها در کنار آبادانیها، در دوعرصه فقر و غنا به طور نامساوی از هم فاصله گرفته‌اند. انبوه
 جمعیت تهیدست در یک طرف با قِلّت افراد ثروتمند در طرف دیگر جبران شده است. این تغییر
 سوداگری شاید در هیچ جای دیگر به اندازه آمریکا تجلی و تعالی نیافته است. از جنگ داخلی که
 برخورد منافع کارخانه‌داران بالنده شمال و طبقه انحصارطلب حاکم و برده‌دار جنوب، که هر دو
 خواستار زمام حکومت فدرال بودند،^(۱۱۰) تا به امروز، نزاع بر سر ثروت از راه قدرت نهادینه شده
 است. تنها گروهی که به نظر از وادی ایدئولوژی به قدرت نگریده‌اند و قدرتمندان را با زنجیر
 ثروت به سوی اهداف خود می‌کشانند، «صهیونیست‌ها» هستند. در دنیای نو که معتقدند، هرکس
 شانس خود را دارد، واعظ، پزشک و استاد فقیر، طبعاً مظنون هستند و ثروتمند، مورد اعتماد و
 عمدتاً خلاق در سیاست است. در آستانه قدرت نیز مسلماً یک روزولت، یک کندی یا یک
 راکفلر در مجموع اعتماد بیشتری از یک ترومن، یک آیزنهاور یا یک نیکسون، ایجاد می‌کند.^(۱۱۱)

دقیقاً به همین جهت است که سری مختصر در زندگینامه گروه اخیر نشان می‌دهد که این افراد بیش از آن که آزاداندیش باشند، گرفتار طرح و برنامه‌ریزی ثروتمندان بوده‌اند. خلاصه در این سرزمین، ثروتمندان آن موفق‌اند، موفق‌ها آمریکایی، و بازنده‌ها مطرودند. پس جایگاه توده در فرایند ثروت کجاست؟ این گروه چگونه و چه زمانی برابر می‌شوند تا در نتیجه قدرتمند گردند؟ واقعیت آن است که این بار نیز تکامل ثروت، کاخ قدرت را بر استخوانهای شکسته مردگانی در گورستانی نهان بنا کرده است، به تعبیر «هاروی واسرمن» هر چند هزینه پدید آوردن صنایع - و ثروت - آمریکایی را کمر شکسته و چشمهای از بینایی افتاده مردان، زنان و کودکان پرداخت می‌کند، اما ارزش آنها تنها به اندازه سوخت این صنایع بوده است. (۱۱۲) «ودرو ویلسون» (Woodrow Wilson)، رئیس جمهوری دموکرات آمریکا در زمان جنگ جهانی اول و بیست و هشتمین رئیس جمهور آمریکا، (۱۸۵۶ - ۱۹۲۴) رئیس جمهور دموکرات آمریکا براساس اندوخته‌های دموکراسی و مردم‌دوستی‌اش (!) می‌افزاید:

«آدمها آرزوهای بسیار و ماشین‌آلات گرانند. شما می‌توانید آدمتان را رد کنید و آسان

بجای او یکی دیگر بگذارید، خیلی‌های دیگر هستند که به طیب خاطر حاضرند به

جای او بایند، لیکن نمی‌توانند ماشین خود را بدون پرداخت یک بهای سنگین دور

بیاندازید و ماشین تازه‌ای به جایش بگذارید.» (۱۱۳)

این نوع تفکرها باعث گردید، تا طول عمر متوسط یک کارگر کارخانه در «لارنس» بیست و دو سال کوتاه‌تر از عمر متوسط یک مالک باشد، (۱۱۴) و پرنده سعادت همواره بر شانه‌های مرفهان بنشیند. این شرایط مسلماً دموکراسی آمریکا را جز گزافه نمی‌نمایاند. این کشور خود را دارنده آزادترین دموکراسی جهان می‌داند، ولی برای نمونه باید اشاره کرد که در انتخابات ریاست جمهوری تنها ظاهری از دموکراتیک وجود دارد، زیرا مردم ایالات مختلف، نمایندگان خود را برای کالج انتخاباتی، انتخاب می‌کنند و آرای اعضای کالج برای انتخاب رئیس جمهور اساسی خواهد بود.

با این حال هر چند اعضای کالج از قبل کاندیدای مورد تأیید خود را اعلام می‌کنند و مردم به این دلیل او را به عنوان نماینده خود انتخاب می‌کنند، ولی هیچ گونه تعهد و تضمینی وجود

ندارد که این فرد پس از انتخاب شدن برای کالج، حتماً به همان افرادی که سابقاً برای ریاست جمهوری و معاونت وی اعلام کرده بود، رأی دهد و این از عجایب دموکراسی جامعه آمریکاست. در همین نوع حضور مردم نیز، عملاً بیش از ۳۰ الی ۴۰٪ واجدان شرایط در انتخابات شرکت نمی‌کنند و این عده هم عمدتاً یا از سوی بنگاههای مالی تطمیع شده‌اند و یا فریب تبلیغات امپراتوری خبری را خورده‌اند که در دست یهودیان و محافل سرمایه‌داری آمریکا قرار دارد. (۱۱۵)

چهره آزادی نیز خوش‌رنگتر از برابری و مشارکت سیاسی نیست. برای این مورد حکایت تیلور مارکسیسم و کمونیسم آزمایش خوبی بود. آزادی بیان و عقیده تنها تا جایی معنا دارد که مغایر با اصول مورد نظر دموکراسی مداران و حاکمان بر بلندی قدرت و ثروت نباشد. لذا در برخی ایالات به شرایط رأی‌دهندگان یاد کردن «سوگند ضد کمونیست» نیز اضافه گردید، (۱۱۶) و در حیطه سیاست و عالم مطبوعات هر اعتراض، به بهانه کمونیستی بودن خفه شد و امروزه به دلیل بنیادگرایانه بودن، هر زخمی از بی‌عدالتی یا نابرابری و فقر و درماندگی در گذر زمان کهنه می‌شود، نه درمان. زمانی از استضعاف آنها فریاد آزاد اندیشان بلند بود، ولی امروز تکرار دردمندی آنان این پدیده‌ها را امری عادی ساخته است، چرا که دردناک‌تر از آن رفتار با هم‌نژادان و هم‌مسلمانان از جامعه آمریکاست. در سوسوی این جامعه آزاد، اسارت، آزادی و فغان شادی با شلاق سلطه و سرمایه سرکوب می‌شود. نگاهی به دستگاه قضایی (الگوی نهادهای بی‌طرف) در جامعه آمریکا بار دیگر انسان را به یاد عبارت پرزیدنت «توماس جفرسون» می‌اندازد که می‌گفت:

«قانون اساسی فقط یک قطعه موم بی‌شکل در دست هیأت داوران است که

می‌توانند آن را تاب دهند و به هر شکلی که میل داشته باشند درآورند.» (۱۱۷)

آری، ندای آزادی، حقوق بشر و دموکراسی حتی برای خود مردم ایالات متحده تعبیر همان تار عنکبوتی است که تنها پشه‌های ضعیف را در بند می‌کشد و خرمگسان قدرتمند ثروت‌گرا براحتی آن را می‌گسلند و می‌گذرند. «فرد رادل» استاد دانشکده حقوق ییل، در مطالعات سیاسی خود پیرامون دیوان مالی ایالات متحده می‌نویسد:

«اعتقاد به این امر که کسانی که قاضی می‌شوند، همزمان با آن از لحاظ سیاسی

بی طرفی اختیار می کنند. یا اگر بخواهند باید اختیار کنند، و این که با پوشیدن ردای قضاوت، نسبت به مسائل اجتماعی و اقتصادی ملت، بی طرفی برمیگزینند یا باید برگزینند، ... سخنی بسیار گزاف است. از وکیلی که زندگی حرفه‌ای خود را در خدمت مراجعان سرمایه‌دار گذارده و صادقانه به منافع آنها علاقمند بوده است، انتظار می‌رود که این گونه امور را همچون یک رؤیا فراموش کند و شرافت قضایی را از صفحه ذهن خویش پاک سازد.» (۱۱۸)

اگر گفته «لدرر» (W. Z. Lederer) در مورد قانون دموکراسی‌ها را بپذیریم که یک ملت زمانی خوب و شایسته عمل می‌کند که تک‌تک شهروندان آن نسبت به مسائل اشتیاق و دلوپسی نشان دهند، (۱۱۹) در آن صورت بسیاری از جوامع و در رأس آن جامعه آمریکا دارای بی تفاوت‌ترین (اگر نگوییم جاهل‌ترین) مردم نسبت به حاکمان و قدرتهای سیاسی و مالی خود هستند، مردمی که افکارشان با سیاست سیاستمداران رقم می‌خورد و قبل و بعد از هر حادثه‌ای رهبران آنها به تحلیل و توجیه افکار عمومی می‌پردازند و مردم را نسبت به صداها مداخله مستقیم و غیر مستقیم نظامی و غیر نظامی در سراسر جهان راضی و آرام نگه می‌دارند. ویلیام ج. لدرر در کتاب «ملتی از گوسفندان» به انتقاد از این وضعیت جامعه خود پرداخته است. وی می‌گوید: «ما درست مثل یک گوسفند عمل می‌کنیم، نه مثل یک جامعه جسور از آمریکایی‌های آگاه و شجاع» آنگاه عمده هدف خود از نگارش کتاب را تجزیه و تحلیل بنیادهای اصلی غفلت و لزوم عنایت به بازتاب عملکرد مقامات آمریکا به عنوان نماینده‌های مردم می‌داند. (۱۲۰) او روی نکات حساسی انگشت گذاشته است، اما در ایالات متحده حتی معماران فکری مردم هم محافظه کاری پیشه کرده‌اند و بدین سان روشنفکران نیز تحت الشعاع طبقه حاکمان و سرمایه‌دار، گرایشهای شدیداً سودمندانه را دنبال می‌کنند، تا آنجا که شاید انتقادهای هم به استثنا تبدیل شود. (۱۲۱)

با این حال تبیینی از مجموعه ابهامات فوق را با طرح این سؤال که بالاخره حاکم کیست؟ آیا حاکمان سیاسی نمایندگان ملی هستند؟ ارتباط قله قدرت با فرآیند ثروت و رشد فقر در میان توده‌ها چیست...؟ در همین فصل ارائه دادیم و تلاش کردیم تا معمای ساختار حکومت آمریکا

برای استنباط شخص خواننده واضح تر طرح شود. در بخش بعدی بازتاب خارجی سیاستهای حاکمان پنهان را بررسی می‌کنیم.

پی‌نوشت

1. Michel Beaud. "A History of Capitalism 1500 - 1980" (New York: Monthly Review press, 1983), P.139.
 ۲. ایالات متحده آمریکا (کتاب سبز)، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰، ص ۷۵.
 3. J.F. Petras, H.M. Erisman. C. Mills, " The Monrore Doctrine and U.S. Hegemony in Latin America", in spheres of influence and The Third world, spokesman Books, 1973. P. 57.
 ۴. آمریکای لاتین میدان اصل سرمایه‌گذاری خارجی و دخالت نظامی آمریکا تا پایان قرن نوزدهم محسوب می‌شد.
 - لورنس ای. شوب و ویلیام مینتر. تراست مغزهای امپراتوری (شورای روابط خارجی و سیاست خارجی آمریکا)، مقدمه مترجم، منصور آسیم و علی رضایی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۲. دو مرجع لاتین فرق از این منبع اخذ شده است.
 ۵. جانانان کویتنی. دشمنان بیشمار (چهره بی‌نقاب سیاست خارجی آمریکا)، فصل اول، کریم زبانی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۸.
 ۶. لورانس ای. شوب و ویلیام مینتر. تراست مغزهای امپراتوری، مقدمه مترجم، ص ۵.
 ۷. جانانان کویتنی، دشمنان بیشمار (چهره بی‌نقاب سیاست خارجی آمریکا)، کریم زبانی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۱.
 8. Michad parenti. "Democracy for The few" (New York: 1983 by st. Martin's press, Inc.)
 ۹. اشاره به گفته سیسل رودس که امپریالیست‌گرایی را راه‌حلی برای مسأله نان شمرده است. او خود یک ثروتمند امپریالیست است. این نکته را می‌توان از جملات او راحت‌تر دریافت:
- «تقریباً سراسر جهان تقسیم شده است، و آنچه از آن باقی مانده است نیز در حال تقسیم، تسخیر یا مستعمره

شده است. به ستارگانی فکر می‌کنم که شب هنگام در بالای سر خود می‌بینیم. این دنیاها و وسیعی که ما هرگز نمی‌توانیم به آنها دست یابیم. من اگر می‌توانستم سیارات را نیز به اموال خود ضمیمه می‌کردم. من اغلب در این باره فکر می‌کنم.»

Shoap and Minter. "Imperial Brain Trust": The council on foreign Relations and us foreign policy (New York. Monthly Review press, 1977) chapter 1.

۱۰. جانانان کوفتی: دشمنان بیشمار، ص ۲۱.

۱۱. همان، ص ۲۲.

۱۲. آنچه در این قسمت بیان می‌شود، عمدتاً برگرفته از دو کتاب زیر است:

- Shoap and Minter "Imperial Brain Trust": The council on foreign relation and us foreign policy (New York. Monthly Review press, 1977) chapter 1.

- لورنس ایچ. شوب، ویلیام مینتر: *تراست مغزهای امپراتوری* (شورای روابط خارجی و سیاست خارجی آمریکا)، منصور آسیم و علی رضایی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴ و ۱۳۷۰.

۱۳. همان: مقدمه مترجم، ص ۴.

۱۴. همان، مقدمه مترجم، ص ۱۴.

۱۵. همان، ص ۱۶.

۱۶. بنیاد راکفلر در سال ۱۹۳۹ حدود ۴۴/۵۰ دلار جهت تأمین بودجه این پروژه به شورا اعطا نمود. شورا نیز اقدام به ایجاد چندین قسمت از جمله سیاسی، مالی، اقتصادی، تسلیحات، مسائل ارضی و اهداف صلح نمود تا مطالعات مستمری پیرامون آنها صورت گیرد و مشخص شود که درگیریا چگونه بر ایالات متحده تأثیر خواهد گذاشت. پس از بحث و مباحثه هر گروه، خلاصه‌ای از مطالب به رئیس جمهور و وزارت خارجه فرستاده می‌شد.

۱۷. ر.ک. هالی اسکالر، سه جانبه‌گرایی (کمیسرین سه جانبه و برنامه‌ریزی نخبگان برای اداره جهان)، جلد اول، احمد دوست‌محمدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۸۱.

۱۸. همان، ص ۳۰۲ و *تراست مغزهای امپراتوری*، ص ۱۳۷.

۱۹. لورنس ایچ. شوب و ویلیام مینتر، *تراست مغزهای امپراتوری*، منصور آسیم و علی رضایی، ص ۱۳۹.

۲۰. همان، ص ۱۳۷.

۲۱. هالی اسکالر، سه جانبه گرایی، احمد دوست محمدی، ج ۱، ص ۲۴.
۲۲. تراست مغزهای امپراتوری، فصل دوم: جدولهای ۲-۱، ۲-۲، ۲-۳، ۲-۴، ۲-۵ و خصوصاً در این رابطه فصل سوم، جدولهای ۳-۳ و ۳-۴.
۲۳. همان، جدول ۲-۵، ص ۶۸.
24. William Gnetder. "Trilateralists to Abound in corter's white House." Washington post, 16 January 1977.
۲۵. عمده استنادات این فصل از کتاب زیر است:
- Sklar, Holly. "Trilateral commission and Elite planning for world management." Boston: south and press, 1980.
- هالی اسکالر، سه جانبه گرایی (کمیسیون سه جانبه و برنامه ریزی نخبگان برای اداره جهان)، عبدالرحمن عالم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.
۲۶. هالی اسکالر، سه جانبه گرایی، دوست محمدی، ج ۱، ص ۲۱.
۲۷. لورانس ایچ. شوب، ویلیام مینتر، تراست مغزهای امپراتوری، ص ۷۰.
۲۸. هالی اسکالر، سه جانبه گرایی، ص ۳۰.
۲۹. ساختمانی در واشنگتن دی. سی. که محل فعالیتهای حزب دموکرات بود، در ژوئن ۱۹۷۲، طبق دستور مقامات دولت نیکسون (از حزب جمهوریخواه) جهت کسب اطلاعات مورد نظر، مورد استراق سمع و دستبرد شبانه قرار گرفت.
۳۰. هالی اسکالر، سه جانبه گرایی، ج ۱، ص ۱۲۴.
۳۱. همان، ص ۱۴۷.
۳۲. همان، ص ۵۹.
۳۳. همان، ص ۷۰.
۳۴. هالی اسکالر، سه جانبه گرایی، عبدالرحمن عالم، ص ۸.
۳۵. سه جانبه گرایی، ج ۱، ص ۷۱.
۳۶. همان، ص ۷۰.

۳۷. همان، ص ۷۳-۷۲.

۳۸. برای اطلاع بیشتر از ماهیت برنامه‌ها ر عملکرد است. ماری صندوق بین المللی پول و بانک جهانی رک. میرجلیلی و مید حسینی، «بحران هویت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول»، ماهنامه سیاسی - اقتصادی، ش ۱۰۲-۱۰۱.

شایان ذکر است که جمهوری اسلامی ایران نیز با آغاز برنامه توسعه اول گرفتار وام و به دنبال آن اجرای خواسته‌های صندوق در مورد سیاستهای اقتصادی شد که به نظر بسیاری از اقتصاددانان جز بحران بیشتر چیزی در برداشت و ناگزیر در برنامه دوم، تحت عدالت اجتماعی در اولویت قرار گرفت. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به:

- مؤمنی، فرشاد: «کالبد شکافی برنامه اول توسعه»، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، تهران.

- مؤمنی، فرشاد: «علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران»، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۷۴.

- محمدی، داود: «برنامه تعدیل فقرزا یا فقرزدا»، ماهنامه سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱۱-۱۱۲.

- کمالی دهکردی، پروانه: «سیاستهای تعدیل اقتصادی»: مؤسسه پژوهشهای بازرگانی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱.

۳۹. روزنامه سلام، ۷۱/۱/۱۵، نقل از رئیس بانک جهانی.

۴۰. سه جانبه‌گرایی، ص ۷۵.

۴۱. همان، ص ۷۶.

۴۲. آلن ولف، سرمایه‌داری چهره ضد دموکراتیک، ص ۵۱۶ (به نقل از هالی اسکالر، «سه‌جانبه‌گرایی»).

۴۳. همان

۴۴. هالی اسکالر، سه‌جانبه‌گرایی (مدیریت وابستگی و دموکراسی)، ص ۷۹-۸۰.

۴۵. نوام چامسکی، آمریکای بزرگ و حقوق بشر (سخنرانی در دانشگاه هاروارد ۱۹ مارس ۱۹۸۵)، بهزاد باشی،

انتشارات آگما، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۰.

۴۶. همان، ص ۳۱.

۴۷. همان، ص ۴۶-۲۴ (به نقل از «سیاست تطبیقی»، ژانویه ۱۹۸۱).

۴۸. روزه گارودی، پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، پیشگفتار مترجم، نرین حکمی، وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۴.

۲۹. روزه گارودی: ماجرای اسرائیل صهیونیسم سیاسی، منوچهر بیات مختاری، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۴، ص ۷۵.

۵۰. برای آگاهی از تفاوت صهیونیسم سیاسی و مذهبی. همین مقدار لازم است بدانیم که صهیونیسم مذهبی، بیگانه از برنامه سیاسی، سلطه بر مسلمانان و تأسیس دولت یهود می باشد و تنها در بین گروه های محدودی رایج بوده است.

ر.ک. روزه گارودی، پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، نشرین حکمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵.

• روزه گارودی، ماجرای اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، منوچهر بیات مختاری.

۵۱. روزه گارودی، پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، ص ۶.

۵۲. همان، ص ۷.

۵۳. روچیلد خاندانی یهودی که از راه صرافی و بانکداری، ثروت بسیار هنگفتی به دست آورد، مؤسس خاندان مایرآمل روچیلد بود. این خاندان از جنگ های ناپلئون تا جنگ جهانی اول و دوم و بعد از آن نقش عمده ای را در راستای اهداف مالی خود داشته اند.

ر.ک. جهان زیر سلطه صهیونیسم: انتشارات سپاه پاسداران، ۱۳۶۴، ص ۱۴۲.

• کتابی نیز به نام همین خاندان منتشر شده است. ر.ک. «روچیلدها».

۵۴. جهان زیر سلطه صهیونیسم، انتشارات سپاه پاسداران، ۱۳۶۴، ص ۱۴۳.

• آشوری، داریوش: دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب های سیاسی)، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۱.

۵۵. لی اوبرین، سازمان های یهودیان آمریکا و اسرائیل، ناصری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، ۱۳۶۹، ص ۱۹.

۵۶. ایالات متحده آمریکا (کتاب سبز)، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۱ و ۱۲.

۵۷. لی اوبرین، سازمان های یهودیان آمریکا و اسرائیل، ص ۱۳.

۵۸. همان، ص ۱۴.

۵۹. همان، ص ۱۵.

۶۰. لیوغل دادبانی و آکساندر کیسلو، نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا، نوری آریان، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۲۳.
۶۱. همان، ص ۲۶.
۶۲. همان، ص ۳۲.
۶۳. همان، ص ۳۳.
۶۴. همان، ص ۳۴-۳۵.
۶۵. همان، ص ۳۸.
۶۶. همان.
۶۷. روزگاردی، پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، پیشگفتار مترجم، نثرین حکمی
۶۸. روزه گاردی، اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل، حمیدرضا آذیر و حمیدرضا شیخی، انتشارات گوفر شاد، مشهد، ۱۳۷۷، ص ۱۷۹.
۶۹. همان، ص ۱۸۱.
۷۰. ل. دادبانی و آ. کیسلو، نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا، ص ۲۱-۲۲.
۷۱. همان، ص ۴۲.
۷۲. همان، ص ۴۲-۴۳.
۷۳. همان، ص ۴۵.
۷۴. استیون گریس، جانیداری (روابط سری آمریکا و اسرائیل)، سپیل رونخانی، چاپ و نشر بنیاد، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۶-۱۷.
۷۵. همان، ص ۱۸.
۷۶. همان، ص ۲۱.
۷۷. همان.
۷۸. اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل، ص ۱۹.
۷۹. ریچارد نیکسون، ۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ، فریدون دولتشاهی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳۱۸.

۸۰. اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل: ص ۲۰۵.
۸۱. نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا: ص ۹۸.
۸۲. همان، ص ۱۱۱.
۸۳. همان، ص ۴۸.
۸۴. همان، ص ۸۹ (به نقل از The New York Times، 5/5/1970، ص ۱).
۸۵. همان، ص ۹۲-۹۹.
۸۶. The New York Times (6/5/1970)، ص ۱۴.
۸۷. The New York Times (6/5/1970)، ص ۱۴.
۸۸. روزه گارودی، اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل، ص ۲۰۸.
۸۹. همان، ص ۲۱۰.
۹۰. همان، ص ۲۰۸-۲۲۰.
۹۱. همان، ص ۲۲۲.
۹۲. همان.
۹۳. ریچارد نیکسون، ۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ، فریدون دولت‌شاهی، ص ۳۱۸.
۹۴. استیون گرین، جانبداری (روابط سری آمریکا و اسرائیل)، سهیل روحانی، چاپ و نشر بنیاد، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۹۹.
۹۵. روزه گارودی، اسطوره‌ها....، ص ۱۹.
۹۶. جانبداری: ص ۲۹۹.
۹۷. همان، ص ۳۰۱-۳۰۰.
۹۸. اسطوره‌ها....، ص ۱۹.
۹۹. همان، ص ۲۲۶-۲۲۷.
۱۰۰. جانبداری، ص ۳۰۱.
۱۰۱. همان، ص ۳۰۲.
۱۰۲. همان، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۱۰۳. به نمونه‌ای از عملکرد این بنیاد بهتان افکن در همان کتاب، ص ۳۰۱ نگاه کنید. همچنین ر.ک. «نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا»، ص ۶۷-۶۸. نمونه‌هایی از انتقادهایی که منجر به ضد یهودی‌گرایی (سمیتیسم) می‌شود، آورده شده است.
۱۰۴. به موجب این قانون هر کس که «هولوکاست» یا کشتار یهودیان به دست نازی‌ها را انکار کند، به یک سال زندان و پرداخت نقدی تا سقف ۵۰ هزار دلار محکوم خواهد شد. با تصویب این قانون در فرانسه نام ارائه دهنده آن و نخست وزیر وقت فرانسه برآن نهاده شد.
- طبق همین قانون «روژه گارودی» به خاطر نگارش «اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل» محکوم شد.
۱۰۵. «بررسی نیم قرن سلطه صهیونیسم و ارکان قدرت آمریکا»، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۵۵۲۹، ۲۳ تیر ۱۳۷۷.
۱۰۶. «نگاهی به انحرافات اخلاقی رؤسای جمهور آمریکا»، روزنامه جمهوری اسلامی، سه شنبه ۷۷/۶/۱۷، ص ۱۱.
۱۰۷. هاروی واسرمن، تاریخ مردمی آمریکا، محمدقاضی و ملک ناصرنوبان، نشر آردین، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۲.
۱۰۸. همان، ص ۲۱.
۱۰۹. همان.
۱۱۰. همان، ص ۲۳.
۱۱۱. روژه کان، چهره عربان آمریکا، جمشید ارجمند، سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۳، ص ۱۹-۲۰.
۱۱۲. هاروی واسرمن، ص ۵۷.
۱۱۳. همان.
۱۱۴. ایالات متحده آمریکا (کتاب سبز)، انتشارات وزارت امورخارجه تهران، ۱۳۷۰، ص ۵۶.
۱۱۵. همان، ص ۲۳.
۱۱۶. همان، ص ۵۶.
۱۱۷. ایگورگی یوسکی و ویکتور اسمیلوف، توطئه سرکوب ناراضیان آمریکا، مجید عمرانی، انتشارات آلفا، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۰۳.
۱۱۸. همان، ص ۱۰۴.

۱۱۹. ویلیام ج. لدرر، *ملتی از گوسفندان* (شمه‌ای از امپریالیسم خبری ایالات متحده آمریکا)، عبدالحمید دلخواه، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۶۰، ص ۲۲۳.
۱۲۰. همان، ص ۲۲۹-۲۳۰.
۱۲۱. بشیریه، حسین؛ *جامعه‌شناسی سیاسی*، نشر نی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۵۴-۲۵۶.

بخش سوم

اسلام و غرب، دو سوی یک مرز

«جنگ بین مسیحیت و اسلام از زمان قرون
وسطی تا به امروز به اشکال مختلف شعله ور
بوده است و یک قرن و نیم است که اسلام
تحت سیطره غرب و تمدن اسلامی خاضع
تمدن مسیحی می‌باشد.»

روستو (۱)

ژنرال گارو پس از پیروزی در جنگ میسلون در خارج دمشق و در اوایل اشغال سوریه بوسیله
فرانسه، بلافاصله به سوی قبر صلاح‌الدین ایوبی (فاتح جنگهای صلیبی) در جامع اموی شتافت
و در حالی که با پایش به قبر می‌زد، گفت:
«صلاح‌الدین ما اکنون برگشته‌ایم!» (۲)

و پس از اشغال قدس در جنگ جهانی اول، ژنرال اروپایی گفت: «امروز جنگهای صلیبی
پایان یافت.» (۳) «روستو» نیز به عنوان رئیس بخش برنامه‌ریزی وزارت امور خارجه آمریکا،
معاون وزیر امور خارجه و مشاور جانسون گفته بود: «همانا هدف استعمار در خاور میانه

نابودی تمدن اسلامی است و ایجاد اسرائیل، جزئی از این نقشه می‌باشد که ادامه جنگهای صلیبی تلقی می‌گردد.^(۴) به همین خاطر «نیکسون»، خود و سایر رؤسای جمهور آمریکا را به واسطه تعهد اخلاقی، ملزم به حفظ اسرائیل می‌داند.^(۵) بالاخره میسبو «بید» (یکی از وزرای خارجه فرانسه) در پاسخ به توضیحی که از او در مورد جنگ مراکش خواسته شده بود، اعلام کرد: «بدرستی که جنگ هلال و صلیب است!»^(۶) کم نیستند مواردی که در طول دو جنگ جهانی، اروپاییان به بهانه حمایت از اقلیت‌های دینی خصوصاً مسیحی، خود را ملزم به مداخله در امور کشورهای عثمانی، روسیه و سایر کشورهای اسلامی و جهان سوم کرده‌اند. حال آیا دغدغه غرب، تعصب دینی است؟ سابقه تاریخی پاسخ منفی می‌دهد. نویسندگان کتاب «التبشير والاستعمار في البلاد العربیة» این مسأله را ریشه‌یابی کرده‌اند. در آنجا آمده است:

«از جمله دلایل شایعی که برای جنگهای صلیبی وجود دارد، علل مذهبی و در

نهایت آن فتح بیت المقدس است. در حالی که حقیقت دستیابی و سیطره بر شرق

اسلامی بود که به عنوان عمده مرکز اقتصادی و دفاعی قلمداد می‌گردید.»^(۷)

با توسعه تجاری و صنعتی غرب و رخوت مسلمانان، زمینه تمسک به این حربه شدیدتر شد و شرق شناسان و مبلغان مسیحی به عنوان منادیان استعمار، ابزارهای قابل توجه و مشروعیت بخشی را برای سردمداران منفعت طلب غرب پی‌ریزی کردند که حدود آن تنها بوسیله خود آنان تعریف می‌شد. لذا به اسم دین، از دو جنگ استعماری جهان تنها برای ساختن اسطوره کشتار شش میلیون یهودی بسنده کردند تا با نوحه سرایی بر آنها ادامه استعمار را با تاوان‌کشی از مسلمان بی‌گناه میسر سازند. گویی هم اینان نبوده‌اند که به اسم مسیحی‌گری و محور تمدنهای بدسروش، بزرگترین نسل‌کشی‌های تاریخ را با شکار شصت میلیون سرخپوست و صد میلیون سیاهپوست پراهنداختند.^(۸) و حتی امروز - و این لحظه که نوشتار رقم می‌خورد - بزرگترین تجمع سیاهان در اعتراض به رویه نژادپرستانه دولت کلینتون آغاز شده است. این رویه منافقانه غرب تا به آن جا پیشرفته است که نظریه پرداز بزرگ شورای روابط خارجی آمریکا و سه جانبه‌گرایان نیز در توجیه نظریه خود پیرامون برخورد تمدنها به این رفتار استناد می‌کند. «هانتینگتون» سکوت غرب در کشتار مسلمانان بوسنی، و جسارت آن در حمله به

عراق و حمایت شوروی در تجهیز ارمنستان را نشانه‌هایی از نزاع تمدن‌ها در آینده می‌داند.^(۹) البته «ریچارد نیکسون» رئیس جمهور اسبق آمریکا را باید از پیشکسوتان طرح مسأله «تجدید حیات جهان اسلام» و پیامدهای آن برای غرب، به شمار آورد.

ولی در اثر خود تحت عنوان «فرصت را از دست ندهید»^(۱۰) جهان اسلام را عامل مهم و در عین حال خطرناک جهان بعد از جنگ سرد نشان می‌دهد. ایشان تفکرات «بنیادگرایی اسلامی» را عنصر اصلی ناآرامیها و حرکت‌های انقلابی جهان سوم در قرن آینده می‌بیند. به اعتقاد وی اسلام، عامل محرک جهان سوم و جایگزین کمونیسم بی‌اعتقاد در این کشورهاست. نیکسون «تفکرات انقلابی» را که در اکناف جهان سوم بوسیله افراطیون مطرح می‌شود، مانند کمونیسم فریبنده غرب می‌داند. با این تفاوت که «انقلاب کمونیستی» فقط به تأمین نیازهای مادی انسان توجه می‌کند، اما «انقلاب اسلامی» به تأمین نیازهای معنوی انسان نیز عنایت دارد. از نظر نیکسون، تندبادهای تغییر و دگرگونی، جهان اسلام را فرا می‌گیرد، آنچنان که غرب نمی‌تواند جلودار آنها باشد، اما می‌تواند جهت آنها را منحرف سازد.^(۱۱) آنگاه می‌افزاید:

«...اگر آمریکا همچنان نسبت به درگیریهایی که در آن، ملل مسلمان قربانی‌اند، بی‌تفاوت باشد، در واقع جهان غرب و جهان اسلام را به برخورد با هم دعوت کرده است.»^(۱۲)

آنچه حقیقت این تحلیلها را مشهود می‌سازد، انگیزه‌های طراحی آنهاست. هیچ یک از این نظرات نه تحفه‌ای برای دین و مذهب تلقی می‌شود و نه تمدن مشترکی در راستای تکامل بشری می‌باشد. وجه اشتراک این گونه تبیینها با لعاب دینی اصرار بر انگیزه‌ای است که امروز، سردمداران سرمایه‌داری جهانی دنبال می‌کنند و آن بحث «منافع» است. در ورای این ارزش سایر امور مجازند؛ ولی به مخاطره افتادن این انگیزه، مساوی با قربانی شدن هر نوع تقدس، ولو مذهبی می‌باشد. امروزه عملکرد سرکرده سرمایه‌داری جهانی و مدعی نظم نوین، چیزی جز جلب منفعت نیست. دلیل عدم مداخله در بوسنی را صریحاً نبود منفعت در آن منطقه ذکر کرده و علت حضور در جنگ خلیج فارس را ضرورت منافع توجیه می‌کند. تحلیلگران عرصه قدرت، اکنون به این درک رسیده‌اند که با فروپاشی جهان کمونیسم، شیوع خلاء هویت در جهان غرب، بوسیله رونق اسلام‌گرایی و تجدید حیات دینی در حال پر شدن است. بنابراین عالی‌ترین وسیله

تحکیم ثبات مبتنی بر سیطره ایالات متحده آمریکا، تمسک به امور وجهی چون دین است. لذا مدام دین اسلام را در قالب افراط گرایی و ناصوابی جلوه گر می سازد، تعبیر شمشیر اسلام درالگوهای طالبانی تمثیل آورده می شود، بنیاد گرایی اسلامی مساوی با بربریت قرون وسطای اروپا قلمداد می شود و شاهد آن کشتار الجزایر است که به اسم جنبش اسلامی عنوان می گردد. شاید این نوع بیان، ما را به یاد تئوری توطئه بیندازد و آن را توهم انگاریم؛ ولی حقیقت آن است که تعبیر توهم توطئه از تئوری توطئه نیز خود یک نوع توطئه و ساده انگاری معصومانه است که ذات امپریالیستی حاکمان جهان، فارغ از آن نمود یافته است. خوش باوری ملل مسلمان و جهان سوم، چیزی از ترفندها و عنادهای جویندگان منفعت نمی کاهد. برائت از شرارت در ذات استعماری قدرتی چون آمریکا حتی بر مردمان ایالات متحده هم باور نکردنی است و این دولت همواره برای توجیه توسعه عملکردهای مداخله جویانه خود در سایر کشورها به تئوری توطئه و وجود برنامه ریزی برضد خود استناد می جوید، تا آنجا که منتقد معروف سیاست خارجی آمریکا «نوام چامسکی» می گوید:

«این الگو در طول عمر دوران پس از جنگ رایج بود، و در حقیقت این امر، قوانین عمومی هنر سیاستمداران و ایدئولوژی نهفته در آن را به نمایش می گذارد. سیاستمداران، در واکنش، برای توجیه برنامه های خود «امنیت» را مستمسک قرار می دهند و پشت این ترجیحات، کمتر دلایل منطقی وجود دارد. ما معمولاً به این نتیجه می رسیم که خطراتی که امنیت را تهدید می کند، از قبل برنامه ریزی شده است - می پذیریم که گاهی هم برای هدفهای دیگر سازماندهی شده است - تا مردم بی تفاوت را متقاعد کنیم که مداخله های خارج از مرز یا مداخلات پرهزینه در اقتصاد داخلی این کشورها را بپذیرند. سازهایی که نوعاً سیاست دوران پس از جنگ براساس آنها شکل گرفته؛ برای تحمیل و یا حفظ یک نظام جهانی که در خدمت قدرت دولتی و منافع گردانندگان اقتصاد خصوصی باشد؛ لازم هستند و فراهم کردن امکانات رشد آن بوسیله هزینه های عمومی و بازاری که دولت تضمین کرده، ضروری است.» (۱۳)

تأمل در نظریه خوش بینانه دیگری چون «پایان تاریخ» که از سوی «فرانسیس فوکویاما»، پژوهشگر مؤسسه مطالعاتی «راند»^(۱۴) ارائه شد و در آن سخن از ختم تضادهای ایدئولوژیک و تفوق لیبرال - دموکراسی به سبک آمریکایی به میان آمد،^(۱۵) کم کم مارا متقاعد می سازد که حرارت علم نیز با فتیله قدرت تنظیم می شود و شاید پست مدرنیسم ها و خصوصاً «میشل فوکو» در طرح این مسائل چندان هم به بیراهه نرفته اند،^(۱۶) و اکنون قدرت، به علم انگیزه و جهت می دهد و بحثهای علمی کلان، تنها در صورتی که در راستای منافع امپریالیسم باشند، شایع می گردند. لذا سخن از گفتگوی تمدنها، در جایی که برخورد تمدنها منفعت ساز باشد، همچون آب در هاون کوبیدن است، و همان طور که تاریخ نشان داده است، تمدنها را مردم ساخته اند و دولتهای سلطه گر، آن را به نفع خود منحرف یا برخی را نابود کرده اند. گفتگوی تمدنها همیشه برای مردمان جهان شیرین و پرجاذبه بوده است، ولی امروزه تنها برای دولتهایی جذابیت دارد که در پی خواسته حقه مردمند و از عوام فریبی بیزاری می جویند، و گرنه از حاکمان پنهان و متظاهران به رأی مردم، جز ابزار ساختن «گفتمان علم» به سود منافع گروهی، امیدی نیست. هیچ بعید نیست زمانی از «گفتگو» استقبال کنند، در آن صورت باید مطمئن بود، یا گفتگوی تمدنها در راستای منافع واقع شده و یا باردیگر نسخه ای موقت است برای تجدید قوا و ترمیم جراحتهای استثمار، و امیدی است برای گریز از خروش مردمان بیدار جهان. انقلاب اسلامی ایران جوششی بود که با تحریک این خروش، انگیزه های امپریالیستی را به چالش کشید. در این قسمت لازم است برای ارائه یک نمونه عینی، نحوه عملکرد دولتمردان آمریکا را در ایران با هم مرور کنیم.

«ما از اول هم اشتباه کردیم که گذاشتیم، پای
آمریکایی‌ها به این کشور باز شود.
«من آنها را می‌شناسم و می‌دانم چه نقشه‌هایی
در این جا دارند...» کار آنها هیچ گونه تماسی با
اوضاع و احوال این کشور ندارد و نباید فرصت
دیگری به آنها داده شود.»
(۱۷) وزیر مختار روس

تاریخچه روابط ایران و آمریکا

عبارت فوق خالی از حس رقابت قدرت‌ها در ایران نیست، ولی واقعاً آمریکاییان چه اهدافی را
با چه ابزاری در ایران دنبال می‌کردند؟ آیا شبهای روابط دو کشور همیشه از تاریکی نالیده‌اند و یا
این که دائماً خورشید روشنی بر آن تابیده است؟ تاریخ، قضاوت در این باره را روشن‌تر
می‌سازد؛ اما نباید از نظر دور داشت که همواره ستارگانی بوده‌اند، که در روابط دو کشور خواسته
یا ناخواسته نور افشانی کرده و شبها را از ظلمانیت محض خارج بساخته‌اند. با عنایت به این
ویژگی، سعی بر آن است تا عمده نکات در سیر روابط مورد مذاقه قرار گیرد.

آغاز شناخت

زمانی که در سال ۱۷۸۷ میلادی (۱۱۶۶ ش.) جورج واشنگتن به عنوان اولین رئیس جمهور
آمریکا انتخاب شد، کریم‌خان زند، سرسلسله زندیه، در ایران حکومت می‌کرد. از آن سال تا
۱۸۸۳ م. (۱۲۶۲ ش.) یعنی نزدیک به یک قرن هیچ رابطه سیاسی بین دو کشور برقرار نبود. (۱۸)
در حالی که نزدیک به پنج قرن از اکتشاف آمریکا می‌گذرد، ایرانیان بیش از یک قرن و نیم نیست

که از آن آگاهی یافته‌اند. «جمس موریه»، مؤلف کتاب «حاج بابا در لندن» می‌نویسد: «روزی فتحعلی شاه ما را به حضور طلبید و مهربانی‌های زیاد کرد و به من خلعت داد، بعد پرسید: 'می‌گویند مملکتی است آمریکا و این چگونه است و چطور بدان سفر می‌کنند؟ آیا این مملکت زیر کره زمین است؟'»^(۱۹) ایرانیان در تعبیر خود به تبعیت از عثمانیان آن کشور را «یئگی دنیا» (دنیای جدید) می‌نامیدند و در برخی کتابهای فارسی اشاره مختصری به آن و شیوه کشف آن شده بود.^(۲۰) جالب آن است که همان گونه که کریستف کلمب به واسطه تصادف موفق به کشف آمریکا شد، نگاه رسمی ایرانیان به آمریکا نیز زاده طوفان تصادف است. میرزا ابوالحسن خان شیرازی ملقب به ایلچی در راه بازگشت از دربار بریتانیا گرفتار طوفان دریا شد و کشتی سفیر ایران در کنار یئگی دنیا پهلو گرفت و باعث گردید تا ایلچی «حیرت‌نامه»^(۲۱) را بنگارد و شرح سفر او، اسباب آگاهی بیشتر ایرانیان از سایر قدرتهای اروپایی شود.^(۲۲) وی نخستین ایرانی بود که قدم در قاره آمریکانهاد.^(۲۳)

مسیونرهای مسیحی^(۲۴)

اولین تماس آمریکاییان با ایران از راه هیأتیای مبلغ مذهبی و به تعبیر «روبین» با نوعی احساس همدردی و ارتباط عاطفی همراه است.^(۲۵) مسیحیان آمریکا اطلاع داشتند که یک اقلیت مسیحی سی هزار نفری از قرن پنجم میلادی در نواحی شمال غربی ایران و سواحل دریایچه رضائیه (ارومیه) زندگی می‌کنند. اینان آسوری‌ها و به قول آمریکاییها نستوریها (نسطوریها) بودند که به گفته آنان در برخورد با مسلمانان متعصب و بخصوص اکراد این ناحیه مورد زجر و شکنجه واقع شده و طرز رفتار طوایف کرد با این اقلیت مسیحی بی‌نهایت خشن است.^(۲۶)

در سال ۱۸۲۹ دو تن به اسم «الی اسمیت» (Eli Smit) و «دوایت» (Harison Gray otis) (Dwiht) از طرف مقامات مذهبی ایالات متحده به ایران اعزام شدند و ضمن بازدید از ایران خصوصاً ارومیه، مجموعه مطالعات خود را منتشر کردند.^(۲۷) در قسمتی از گزارش آمده است: «مزرعه‌ای که در این جا موجود است، به نظر من آماده حصار می‌باشد.»^(۲۸)

به دنبال این گزارش «جوستین پرکینز» (Gustin Perkins) و «ایزابیل گرانت» (Isable Grant) از سوی اداره امور خارجی کلیسای «پرسبیترین» به عنوان میسیون نستوری وارد ایران شدند^(۲۹) و با ایجاد کلیسا، کتابخانه، چاپخانه، بیمارستان و مدرسه، اقدام به تبشیر مذهب مسیح کردند. در این سالها سفارت انگلستان خودسرانه به حمایت از این گروه اندک آمریکایی پرداخت^(۳۰)

مقامات ایران نیز حداکثر مساعی را در کمک به این گروه به کار بردند، از جمله پس از ورود پرکینز، وی طی فرمانی، حمایت عمومی محمدشاه - ملک قاسم میرزا - را به دست آورد.^(۳۱) در سال ۱۸۵۱ شاه تغییر مذهب در میان مسیحیان را قانونی شمرد و در سال ۱۸۷۸ مسیحی شدن یهودیان نیز جنبه قانونی به خود گرفت و از ممنوعیت خارج گردید.^(۳۲) وسعت فعالیت میسیونرهای آمریکایی به جایی رسید که در سال ۱۸۸۴ آمار زیر ارائه شد:

اداره ۲۴ میسیون آمریکایی در تهران، ارومیه، همدان و تبریز و آموزش ۲۳۰ مددکار بومی که عمدتاً نستوری بودند؛ اداره ۲۵ کلیسا با ۱۷۹۶ شرکت کننده؛ برگزاری ۴۵۷۸ مراسم مذهبی؛ شرکت ۲۰۸ دانش آموز در مدارس شبانه و ۲۴۵۲ دانش آموز در مدارس روزانه؛ نشر ۱۶۸۰۸۹۰ صفحه چاپی؛ دریافت ۱۹۱۰ دلار اعانه^(۳۳) و... بنا به گفته «یسلسون» از بدو ورود میسیونرهای مسیحی و یهودی، ناصرالدین شاه با بلند نظری و بدون تعصب با آنها رفتار می نمود و اجازه گسترش فعالیت می داد، ولی به اعتقاد یسلسون، جاه طلبانه ترین فعالیت میسیونری را در ایران آمریکاییان بر عهده گرفتند و سایر ملل غربی همدست آنان شدند.^(۳۴) آنها به رغم برخی اقدامات خیرخواهانه برای همکیشان خود، همواره خود را برتر از ایرانیان می دانستند و تا حدی پیش رفتند که اینان را فرومایه، فاسد و «محمیدیان وحشی» می نامیدند.^(۳۵) فعالیت مذهبی آمریکاییان در نواحی شمالی ایران سبب شد تا دولت روسیه نیز به فکر حمایت از اقلیت ارتدوکس ایران در برابر هجوم مذهبی پروتستان های آمریکایی بیفتند. مبشران ارتدوکسی با خشونت و حمایت نظامی دولت روسیه، سعی در جلب مسیحیان به آیین خود نمودند.^(۳۶) اقلیتهای مسیحی این ناحیه که چندی پیش با مسالمت در کنار یکدیگر روزگار می گذراندند، به جدال مذهبی روی آوردند و در این میان هر دو طرف - روسیه و آمریکا - دولت ایران را به

مسامحه متهم می نمودند! این امر سبب شد تا گروه‌های زیادی از اقلیت‌های مذهبی، ایران را ترک کنند و با اخذ تابعیت آمریکایی، مشکلی به مراتب پردردس‌تر برای سالیهای آینده ایجاد کنند.^(۳۷) عدم درک نقش تربیتی جامعه ایران توسط آمریکاییان سبب شد تا خشونت قیابیل کرد با مسیحیان، پای همسایه دیگر ایران را نیز به این کشور باز کند و با دخالت‌های نابجای دولت آمریکا و فشار در پیگیری علل قتل کشیش لاباری، ایران را درگیر جنگ ناخواسته‌ای نمود که در آن عثمانی به تجهیز اکراد و روسیه به حمایت سیاسی از آنها پرداخت و سیاستگذاران آمریکا به عنوان مشوقان جنگ ایران علیه اکراد پدیدار شدند.^(۳۸) در مجموع تحرکات آمریکاییها در شمال ایران به بافت اجتماعی و فرهنگی این ناحیه لطمه‌های جبران ناپذیری وارد کرد که اثرات آن در این دوره قابل ملاحظه است.

با اعطای حق مالکیت اراضی از سوی ناصرالدین شاه به میسیونرهای آمریکایی، جدال دینی با مسلمانان نیز اوج گرفت و در همدان، بوشهر و شمال غرب ایران حوادث ناگواری آفرید.^(۳۹) نزاعهایی که ناخواسته، یا علیه منافع قدرتهای رقیب صورت می‌پذیرفت و سلطه‌گری قدرتها عرصه رقابت را تنگتر می‌نمود، تا جایی که اولین سفیر آمریکا برای تشویق رؤسای خود در توجه به ایران نوشت: «هر ملتی جاه‌طلب است و کشورها به طور یکسان حق دارند، خاک خود را گسترش دهند.»^(۴۰)

مناسبات سیاسی

در نیمه اول قرن نوزدهم، بیشترین مسیحی آمریکایی پیش از ایجاد هرگونه روابط رسمی وارد ایران شدند. در این دوره بر اساس دکترین مونرو، سیاست انزوای طلبی خارجی آمریکا حاکم بود، ولی این سیاست مانع از آن نبود تا میسیونرهای مذهبی در سایر کشورها به تبلیغ بپردازند. آنچه در این دوران سیاستمداران آمریکایی - خصوصاً در کشورهایی چون ایران - دنبال می‌کردند، نظارت بر عملکرد میسیونرها و حفظ جان و منافع آنان بود. البته مبلغان دینی نیز کاملاً بی‌ارتباط از حکومت نبودند و شواهد بحث سابق، حکایت از میزان وابستگی آنها دارد، به طوری که اولین نامزد سفارت آمریکا در ایران، دکتر «هنری جسپ» (Dr. Henry Jessup)، به

عنوان مبشر مذهبی آمریکا، در سوریه اقامت داشت.^(۴۱) از سوی دیگر بسیاری از میسیونرهای فعال در ایران از جمله افرادی بودند که روابط نزدیکی با برخی سیاستمداران در وزارت خارجه آمریکا داشتند که نهایتاً به واسطه فشار همین گروه از کارگزاران سیاسی آمریکا بود که باعث شد تا در زمانی که دولت ایران هیچ نماینده‌ای در آمریکا نداشت، موظف به حمایت از چهارده میسیونر آمریکایی در ارومیه باشد و به علاوه انگلستان به عنوان حافظ منافع آمریکا قلمداد گردد.^(۴۲)

عامل دیگری که باعث توجه دولتمردان آمریکا به ایران شد، مسأله رقابت روسیه و انگلستان در ایران بود. در این زمینه اغلب به گونه‌ای تحلیل می‌شود که نشان دهد، ایران در پی دخالت دادن آمریکا در حالت اضطرار و التماس قرار گرفته است و سیاستمداران آمریکایی انگیزه به مداخله در ایران، آن را طرد می‌کردند. هرچند این مسأله به خودی خود از جمله دلایل تلاش ایران برای رابطه با آمریکا بوده است، ولی شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که آمریکاییان نیز تمایل فراوانی به این رابطه داشته‌اند. در اسناد وزارت خارجه آمده است:

«...از قراری که ایلچی آمریکا نوشته و گفته با اکثر، بلکه با همه دولتها دوستی دارند، مگر با دولت علیه ایران و بسیار طالب هستند.»^(۴۳)

حتی این نکته که ایران جایگاه خاصی در سیاست آمریکا داشت، از گزارش دومین روز ورود سفیر ایران و استقبال از وی مستفاد می‌شود.^(۴۴) در حقیقت ایرانیان به دنبال برقراری رابطه با یک دولت نبودند، بلکه با هوشیاری به دنبال خروج از بن بست مناسبات شمال - جنوب (روس و انگلیس) بودند، به طوری که بلافاصله پس از عقد قرارداد ایران و آمریکا دستورالعمل جدیدی برای امین الدوله صادر شد و آن امکان ایجاد رابطه با سایر دول و خصوصاً عقد قراردادهای مشابه با اتریش و فرانسه بود.^(۴۵)

نکته دیگری که در مقدمه «گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا» آمده است، تلاش ایران برای تقویت نیروی دریایی خود، در خلیج فارس می‌باشد و این مسأله از عصر نادری تا این زمان از لوازم عمده گریز از سیطره قدرتهای بیگانه در منطقه بود. همزمانی مذاکره بین ایران و آمریکا پس از مصائب ترکمنچای، هرات، ارزنة الروم و درخواست حمایت دریایی یا در اختیار

نهادن قوای دریایی برای ایران، خود نشانگر عزم ایرانیان در گریز از سلطه بیگانگان است. شاید به روایتی دولت ایران تنها به جهت این نیاز با آمریکا مشغول مذاکره شد. (۴۶) سند شماره یک، دقیقاً به این مسأله و خرید کشتی پرداخته است و سند شماره چهار، انعقاد عهدنامه بدون توجه به این نیاز را منتفی می‌داند:

«اما فصل پانزده و شانزده آن یک کلمه اگر تغییر کند، دولت ایران نمی‌تواند قبول نماید که عهد بسته شود. باقی فصول آن اگر بخواهند اندک تغییری ندهد، اولیا مضایقه نمی‌نمایند. قبل از وقت، اولیای آن دولت را مطلع نماید که دولت ایران، محض برای آن دو فصل پانزده و شانزدهم باشد با دولت آمریکا عهد می‌بندند. اگر دو فصل را بی تغییر و تبدیل قبول دارند سفیرشان بیاید و عهدنامه بسته خواهد شد. اگر دو فصل را قبول ندارند و می‌خواهند از برای آن حرف بزنند، ضروری نخواهد بود که زحمت بی جهت بکشند و اخراجات بکنند و ایلچی بفرستند.» (۴۷)

با این حال فشار استعمار انگلیس سبب شد تا ظاهراً این هدف محقق نشود و ایران حاضر شد، موقتاً بدون اصرار زیاد بر این امر، علاوه بر آمریکا با دول نمسه (اتریش)، پروس (آلمان) و فرانسه نیز به همین سبب وارد مذاکره شود:

«... اگر دولت انگلیس لجاجت و ایستادگی کرد و کار را نگذارد، و امین‌الملک ملجأ شد، آن وقت اذن دارد که عهد آمریکا را بدون آن دو فصل هم منعقد نماید.» (۴۸)

ایران در آغاز، حتی طمع مالی هم نسبت به سایر دول نداشت و از جمله در مورد آمریکا نیازمندی خود به مقداری قرضه را پس گرفت:

«... ساعی باشید که مأمور متیم آمریکا زودتر به دارالخلافه بیاید. پول قرض کردن از دولت آمریکا بدیهی است که دیگر ضروری نیست و پولی ما لازم نداریم. عهدنامه نمسا و پروس را هم زودتر تمام کرده، روانه دارید.» (۴۹)

در هر حال عمده هدفی که آمریکا در این مرحله دنبال می‌نمود، حمایت از اتباع خود و گریز از حمایت از ایران به دلیل عدم منافع در این سرزمین بود. لزوم عنایت بیشتر به میسیونرها ظاهراً اسباب حضور آمریکا شد. در این رابطه «فردریک فریلینگ هایزن» (Fredrick

Frelinghuysen) وزیر خارجه آمریکا در ۲۵ مارس ۱۸۸۲ می نویسد: «میسوینرها تا رسیدن به اهدافی که با فداکاری دنبال می کنند، راه زیادی را در پیش دارند و ما نماینده سیاسی در ایران نداریم و در صورت بروز حادثه، دولت آمریکا به امکانات خیلی کمی دسترسی دارد.» (۵۰)

متعاقب این امر در ۱۴ فوریه ۱۸۸۳ ساموئل بنجامین را به عنوان سفیر و کنسول اول آمریکا در ایران منصوب کرد. (۵۱)

آنچه از این پس زمینه حضور آمریکاییان را بیشتر می سازد، تلقی وجود منافع و تجارت پرسود و لزوم سبقت جویی از سایر رقبا در این منطقه می باشد.

در گزارشهای سفرای آمریکا به دولت متبوع خویش، پی در پی از امکان تجارت و سرمایه‌بری یا عدم آن سخن به میان می آید. بنجامین در نامه‌ای به ناشران امریکن اکسپورتور در نیویورک نوشت:

«تجارت با ایران بازارهای وسیع آسیای مرکزی را به روی آمریکاییان باز می کند... پاداش این تجارت ارزش آن را دارد که با رقبای نیرومندی که هم اکنون شتاب زده در صدد به دست آوردن آن هستند مبارزه کنیم.» (۵۲)

دوم آوریل ۱۸۸۶ «وینستون» (F. H. Winston) در زمان ریاست جمهوری «گراور کلیولند» (Grover Cleveland) وارد ایران شد. وی علاقه‌ای به همکاری نشان نداد و پس از دو ماه طی یادداشتی استعفا داد. او نوشته بود:

«زمینه تجارت با ارزشی برای آمریکا وجود ندارد و در این رابطه دورنمایی نیز به چشم نمی خورد.» (۵۳)

پس از وی اسپنسر پرات وارد تهران شد و پنج سال خدمت کرد. او معتقد بود:

«تروتهای طبیعی زیادی در این سرزمین وجود دارد و ما بهره‌وری از این ثروتها می توان منافع زیادی بدست آورد.» (۵۴)

این سفیر پرشور تمام تلاش خود را به کار گرفت تا دولت آمریکا را نسبت به مسائل ایران علاقه‌مند نماید. وی حتی با موافقت شاه تصمیم گرفت تا تغییراتی در سیستم سیاسی ایران بدهد و شاه را به آمریکا دعوت نماید. اما در هر موردی با مخالفت دولت متبوع خود مواجه

شد و در نهایت به حکومت ایران نوشت:

«آمریکا علاقه‌ای به شرکت در مسائل داخلی و با قانونگذاری کشور دیگر ندارد و بالاتر از آن دخالت در اصلاحات داخلی کشورهای دیگر به منافع آمریکا لطمه می‌زند.» (۵۵)

به همین دلیل بود که انگلستان نیز تحول ایران در راستای دموکراسی را خلاف اهداف استعماری خود می‌پنداشت و ترجیح می‌داد که وضعیت موجود متحول نشود. (۵۶) تلاش پرات در تمام زمینه‌ها با مخالفت مواجه شد، تا جایی که او نوشت:

«من تأسف شدید خود را از این که صنایع آمریکا چنین فرصت مغتنمی را از دست داده، ابراز می‌دارم.» (۵۷)

پس از وی «تراکستون بیل» (Truxton Beale) بر آشوب روابط افزود و ایران را برای سرمایه‌داری، نامناسب قلمداد نمود و «واتسن اسپری» (Watson R. sperry) و «الکساندر مک دونالد» (Alexander McDonald) هم کاری از پیش نبردند.

نکته قابل توجه در این مرحله از روابط، کافی نبودن منافع موجود در ایران در قبال عنایتی است که آمریکا قصد دارد، به عنوان یک شریک تجاری بدان بنگرد و لذا تلاشهای افرادی چون پرات را به بهانه نامتوازن بودن با سیاست خارجی آمریکا مورد انتقاد قرار می‌دهد و در نهایت او را خلع می‌کند، در حالی که جسارت عمده سفرای خود را در بدرفتاری با ایرانیان نادیده می‌گیرد. (۵۸) اسپری نیز به رفتار آمریکا در اعطای تابعیت اعتراض کرد و استفاده از آن را به عنوان سلاحی علیه کشور متبوع آنان ملامت کرد، ولی پیش از این انتقاد، خود وی از سوی وزارت امور خارجه مورد اعتراض قرار گرفت. (۵۹) در جریان انقلاب مشروطه نیز «هاوارد باسکرویل» (Howard C. Baskerville) از مدرسه میسیونرهای آمریکایی به دفاع از مردم در کنار مشروطه‌خواهان برخاست. اما وزارت امور خارجه آمریکا با سعی در جلب گذرنامه او تلاش کرد تا او را فردی بی‌هویت نشان دهد و هیأت میسیونرها نیز پس از استعفای باسکرویل از آموزگاری مدرسه، وی را گمراه معرفی کرد و از این جهت ابراز تأسف نمود، در حالی که باسکرویل صریحاً اعلام کرد: «من برای دفاع از زندگی و اموال آمریکاییان می‌جنگم و سعی

می‌کنم به مردمی که در مضیقۀ قرار گرفته‌اند، کمک نمایم» (۶۰)

با این حال دولت آمریکا به دلیل برخی محدودیت‌ها از جمله توافق ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس و غیرقابل دسترس بودن نواحی چون تبریز ناچار شد، سیاست عدم مداخله در ایران را بپذیرد. لذا به این دلیل بدون ملاحظات بشردوستانه و شرایط ویژه میسیونرها در تبریز، حتی از پناه دادن به زنان و کودکان نیز خودداری نمود. (۶۱)

روابط رسمی ایران با آمریکا نیز علی‌رغم تلاش افرادی چون امیرکبیر، عملاً تا سال ۱۸۸۴ م. (۱۳۰۶ ق.) معطل ماند، تا بالاخره با ترغیب پرات - که بیشتر روحیه فرانسوی داشت تا آمریکایی - اعتمادالدوله، فرزند هفتم میرزا آقاخان نوری ملقب به «حاجی واشنگتن» وارد آمریکا شد. وی در بدو ورود، در سخنرانی با حضور رئیس جمهور آمریکا، کلیولند، هدف کشور خود را چنین تبیین کرد:

«... روشن است که ما نمی‌خواهیم با پول و قشون به ما کمک کنید یا به خاطر ما چیزی را از دست بدهید، اما ما می‌خواهیم که ما را از دیپلماسی و عدالت خود بهره‌مند سازید... با علم و صنایع خود به ما کمک کرده... میل داریم روابطمان را با شما به منظور امنیت و راحتی کشورمان از تجاوز کشورهای نیرومند همسایه تقویت نمایم» (۶۲)

میرزا قلی خان که پس از مأموریت آمریکا به لقب «صدر الوزاره» نیز مفتخر گردید، در مدت ۸ ماه اقامت خود در آمریکا تصویری حقیقی از آن سرزمین ارائه نمود. وی معتقد بود که آمریکا تفاوت چندانی با ایران ندارد و اگر ایرانیان به خود آیند، در اندک مدتی همپای دیگران می‌شوند. آنچه به نظر او تفاوت عمده بود و تعجب او را برانگیخت، «سیاست مدن» بود. گزارشهای وی هرچند آشکارا به نظام استبدادی اشاره‌ای نداشت، اما تأثیر عمده‌ای در شخص شاه و درباریان گذارد. (۶۳) هیچ بعید نیست که به واسطه این گزارشها و تعاریف بود که شاه از پرات تقاضا نمود تا اصلاحاتی سیاسی را مشابه قوانین آمریکا در ایران تدارک ببیند. (۶۴) پس از میرزا قلی خان، سفارت ایران در آمریکا رو به رکود نهاد، اما بار دیگر در آستانه قرن بیستم، خورشید روابط سیاسی ایران و آمریکا با انتصاب میرزا اسحاق خان مفخم‌الدوله به عنوان سفیر ایران در آمریکا،

طلوع نمود. وی روابط ایران را تا حد ارسال سفیر برای کشورهای آمریکای لاتین، ارتقا داد. پس از وی ممتازالملک، راه او را در توسعه روابط خارجی مشتاقانه استمرار بخشید و با سفر به مکزیک، آن کشور را ترغیب به افتتاح سفارت در تهران نمود. (۶۵)

انقلاب مشروطه و منافع آمریکا

شاید بتوان درخشانترین مرحله روابط سیاسی و عمدتاً مردمی ایران و آمریکا را در این مرحله از تاریخ ایران جویا شد. در این دوره نیز هنوز ایران کشور پرمفعتی برای آمریکا محسوب نمی‌شود و لذا با وقوع انقلاب مشروطه هرچند هم میسیونرها و هم دیپلماتها قلباً حامی حرکت مردمی بودند، ولی رسماً خود را بی‌طرف نشان می‌دادند و دولت آمریکا خود را از مداخله در وضعیت پدید آمده به حاشیه کشید. این نحوه رفتار هرچند به خودی خود برای ایرانیان که سالها مداخلات بیگانگان را تحمل کرده بودند، پسندیده بود، اما ناسازگاری آمریکا با اتباع خود که به عنوان قهرمان اصلاحات ایرانی ظهور کردند، برای ایرانیان ناگوار بود. حرکت سنجیده «باسکرویل» نه به دلیل حمایت از مردم ایران، بلکه بیشتر به خاطر آرمانهای آزادیخواهانه‌اش برای ایرانیان فراموش شدنی نیست و تجلیل از وی را در تشییع جنازه سه هزار نفری او ثابت کردند. با این حال رفتار دولت آمریکا در تلاش برای «سلب تابعیت» آمریکایی وی نیز، از خاطره ایرانیان محو نمی‌گردد. (۶۶) همچنین اقدامات اصلاح طلبانه «مورگان شوستر» و استقلال عمل و پشتکار وی در رونق اقتصادی ایران همواره مورد تمجید قرار گرفت، تا جایی که پس از اخراج وی (به واسطه فشار روسیه)، دولت ایران در سال ۱۹۱۷ بار دیگر خواستار بازگشت وی به عنوان رئیس بانک ملی گردید. اما این بار نیز عکس‌العمل دولت آمریکا، قرار دادن شوستر در «لیست سیاه» بود. (۶۷) در حالی که مردم آمریکا انتظار اعتراض دولت آمریکا نسبت به اخراج شوستر را داشتند، آن دولت با سکوت در برابر این واقعه عملاً در کنار توطئه روسیه و انگلستان، برای سلب توسعه اقتصادی و سیاسی از ایران قرار گرفت (۶۸) و «فیلیس» معاون وزیر خارجه، در برخورد با شوستر با قاطعیت تمام خصومت وزارت خارجه آمریکا را نسبت به عملکرد تبعه خویش آشکار نمود. (۶۹)

پس از جنگ جهانی اول، ارزش نفت بیش از پیش آشکار شد و کشتی‌های جنگی انگلستان با نفت ایران (به جای ذغال سنگ) کارآمدتر گشت و بر حرص رقبا افزود. لذا ایران که در طول جنگ به علت نقض بی‌طرفی‌اش از سوی دول درگیر و طرفداری از متفقین، گرفتار صدمات شدید شده بود، در سال ۱۹۱۹ برای شرکت در کنفرانس صلح ورسای، به پرزیدنت ویلسون، رئیس جمهوری وقت آمریکا، متوسل شد. ویلسون این موضوع را در جلسه‌ای که برای تعیین کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس تشکیل شده بود، مطرح کرد، ولی در مقابل مخالفت شدید انگلستان در دعوت از ایران، پیشنهاد خود را پس گرفت. کمی بعد نیز در برابر تحمیل قرارداد غیرمنصفانه ۱۹۱۹ که در واقع ایران را تحت الحمايه انگلستان می‌ساخت، با اکتفا به عدم رضایت خود، عملاً بر طرح انگلستان صحه گذارد.^(۷۰) این همه، حکایت از نوعی مدارا با انگلستان بود، تا مداخله در ایران، که مذاکرات نفت، زمینه منافع سرشار آن را تضمین می‌کرد، استمرار یابد و همین اندک تمایل اخلاقی مخالفت با انگلستان، به اساس تجاری و سوداگرانه مبدل شود.

لزوم حضور

پس از جنگ جهانی اول، آمریکا تصمیم به بهره‌مندی از منافع ایران گرفت، لذا پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و پدیدار شدن رضاخان، برای کسب امتیاز نفت شمال، قراردادی از سوی «شرکت استاندارد اویل» و بعد «شرکت نفت سینکлер آمریکا» با ایران بسته شد، که هر دو مورد با اعتراض شدید روسیه و انگلستان مواجه شد و لغو گردید، و آمریکا صلاح در این دید که فعلاً از راه مدارا با انگلستان وارد شود. بنا بر قول دکتر مصدق پس از تقاضای ایران برای مستشار مالی از آمریکا، دکتر میلیسو در جهت اهداف انگلستان از طرف ایالات متحده آمریکا وارد ایران شد.^(۷۱) اما میلیسو نیز در پی مخالفت رضاشاه با قانون پیشنهادی وی، مجبور به ترک ایران گردید و با قتل رابرت المیری، معاون کنسولگری آمریکا در تهران - که به قولی از سوی انگلستان طراحی شده بود - عرصه را برای یکه‌تازی بریتانیا آماده ساخت.^(۷۲)

در نوامبر ۱۹۳۵ جلال علا، سفیر ایران در آمریکا، به علت سرعت غیرمجاز بازداشت شد و

دولت آمریکا از عذرخواهی خودداری کرد. به دنبال آن انتشار موضوعات توهین آمیز در مورد رضاشاه در مطبوعات آمریکا، روابط دو کشور را از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ به حالت تعلیق درآورد. (۷۳)

با شروع جنگ جهانی دوم، بار دیگر ایران اعلام بی طرفی کرد. اما در سحرگاه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) دقیقاً یازده روز پس از انتشار منشور آتلانتیک، که طی آن چرچیل و روزولت رئیس جمهور آمریکا آزادی، استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای کلیه ملت‌های جهان به رسمیت شناخته بودند، کشور بی طرف ایران از شمال، جنوب و غرب مورد تهاجم قرار گرفت. (۷۴) رضاشاه بی درنگ وزیر مختار انگلیس و شوروی را به حضور طلبید و در این مورد توضیح خواست، اما جوابی دریافت نکرد، لذا ضمن تلگرافی از پرزیدنت روزولت استمداد طلبید. وی نیز که به نظر بیش از همه در پی اجرای طرح «عرصه بزرگ» شورای روابط خارجی آمریکا بود، (۷۵) عمداً پاسخ را به تأخیر انداخت. در عین حال او که در ضمن کنفرانس آتلانتیک از نقشه‌های انگلستان در مورد ایران آگاه شده بود، پس از مدتی رضاشاه را دعوت به مجاهدت نمود! (۷۶) بی توجهی رضاشاه به خواسته متفقین، زمینه سقوط او و حضور محمدرضا را فراهم آورد که با سیاستی در راستای متفقین به آلمان اعلان جنگ داد. در اواخر جنگ، در تهران کنفرانسی بدون اطلاع میزبان از سوی شوروی، آمریکا و انگلستان برگزار شد. در حاشیه این کنفرانس، بین شاه جدید و رؤسای جمهور سه دولت ملاقاتهایی صورت گرفت، ولی عملکرد و رفتار روزولت بیش از همه آمیخته با نخوت و خودبینی بود، به نحوی که در سفارت شوروی و آن هم پس از مدتها انتظار، اجازه داد تا شاه ایران، وارد شود. (۷۷) در این دوره، تلاش ایران در حفظ تمامیت ارضی خود بود و چون آمریکا رقابت دو قدرت شمال و جنوب در ایران یا تبدیل ایران به قدرت منطقه‌ای را به صلاح منافع خود در عربستان نمی‌دید، اعلام کرد که تلاش نموده است تا با صدور اعلامیه‌ای در کنفرانس، این خواسته ایران برآورده شود. (۷۸) در نتیجه آغاز جنگ سرد و رقابتی سخت برای نفت در ایران، ظاهراً تنها توانست شکل حضور سه ابرقدرت را از سلطه نظامی به اقتصادی تغییر دهد. «یسلسون» در این باره می‌افزاید: «بررسی زمینه استراتژی جهانی آمریکا نشان می‌دهد که اهداف فعلی این کشور در ایران خیلی پیچیده‌تر از اهداف

انگلستان در ایران قرن نوزدهم است.» توصیه وی (مشابه سفارش سه جانبه گرایان) گریز از ظهور این اندیشه است که آمریکا جانشین امپریالیسم انگلستان شده است. (۷۹)

«ایالات متحده بایستی قدرت لازم را به منظور
تضمین امنیت اعمال نماید و در عین حال از
«اشکال مرسوم امپریالیسم» اجتناب
ورزد.» (۸۰)

ایسانیا برمن

امپریالیسم نوین

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا نسبت به سایر رقبای قبل از جنگ در موقعیت برتری قرار گرفت، به همین جهت برای برخورداری از منافع شرکای در جنگ و غنایم پس از جنگ، آشکارا حصار انزوا را درید و برای بهره‌بری بیشتر «حاکمان پنهان» مستقیماً به اجرای طرحهای آنان پرداخت. ایران در این دوره به جهت سود سرشار نفت، کمینگاه رقبا و عرصه حراج منافع بود. سه دولت بزرگ تقاضای امتیاز نفت نمودند. دکتر مصدق به عنوان نماینده اول مردم تهران در مجلس، چون حرص و ولع سودجویان را دید، خواهان طرح سریع مسأله نفت در مجلس شد. او گفت:

«... آنهایی که اهل تشخیص‌اند و نماینده این ملتند، می‌دانند که تأخیر موجب زبان است. اگر متفقین در تسخیر معادن ایران با هم اتفاق کنند و هرکدام برای خود از این نمد کلاهی بخواهند، ما باید آن را به وسعت کله هریک تقسیم بکنیم و هر قسمت را در طبق اخلاص بگذاریم و با کمال خضوع و خشوع تقدیم نماییم و خود را مرهون نوع پرستی و بشردوستی آنها بدانیم. پس تا چنین روزی نرسیده است، باید هرچه زودتر تصمیمی را که حافظ منافع ماست اتخاذ کنیم و مجال ندهیم که از این نمد ما برای خود کلاهی بسازند.» (۸۱)

جالب این جاست که آمریکا در جریان قرارداد ننگین ۱۹۱۹ که منجر به تحت‌الحمایگی ایران توسط انگلستان می‌شد، آن کشور را، نه صریحاً، بلکه تلویحاً مورد انتقاد قرارداد و ظاهراً از آن مسأله ابراز نارضایتی نمود و به اتفاق فرانسه مردم را تحریض به مخالفت می‌کرد. ولی در این دوران دولت آمریکا به عنوان پیشگام به اتفاق انگلستان طرحی را به مسکو پیشنهاد نمود تا به موجب آن، ایران در حد یک مستعمره تحقیر شود. دکتر میلیسپو در خاطرات خود می‌گوید:

«به نظر می‌رسد بهتر باشد وظیفه هدایت امور داخلی ایران به عهده سه دولت

بزرگ واگذار شود... اجرای اصول و شیوه کار باید عملاً بر سبیل یک کمیسیون سه

جانبه نظارت شود تا به محض این که مسأله‌ای به وجود آید به فوریت و پیش از آن

که تبدیل به یک وضع پیچیده و اختلافات تلخ شود حل و فصل گردد.» (۸۲)

دولت حکیمی نیز در سال ۱۳۲۴ ش. پنهان از مردم، برآن گردن نهاد و تنها پیشنهاد کرد، ایران هم دو نماینده در آن کمیسیون داشته باشد که بار دیگر با حرکت بموقع و سنجیده دکتر مصدق و برخی از نمایندگان مجلس رسوا گردید و طرح در نطفه نابود شد. (۸۳)

در ۲۶ تیر ۱۳۲۸ ش. مذاکرات محرمانه‌ای از سوی «نویل گس» به عنوان نماینده انگلیس و گلشاییان، وزیر دارایی ایران انجام شد که منجر به امضای قرارداد الحاقی مشهور به «گس - گلشاییان» گردید. این قرارداد صرفاً تعدیلی در قرارداد ۱۹۳۳ بود تا از انتقاد زیاد در مورد آن کاسته شود. دولت ساعد برای تصویب فوری، آن را با قید دو فوریت تقدیم مجلس نمود که بار دیگر با مخالفت شدید گروه اقلیت مجلس روبرو شد. در این میان شاه که به دعوت پرزیدنت ترومن به آمریکا رفته بود تا بتواند مبلغی به عنوان وام و کمک مالی از آمریکاییان دریافت کند، مورد کم لطفی مقامات آمریکایی قرار گرفت و به عنوان اعتراض، از سفر با هواپیمای اختصاصی رئیس‌جمهور آمریکا خودداری نمود.

نویسنده کتاب «سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی» یکی از دلایل این واکنش آمریکاییان را لزوم همراهی با انگلستان می‌داند، تا بر این اساس، ایران به خاطر نیاز شدید مالی ناچار به امضای قرارداد الحاقی گردد. (۸۴) یا این وجود، ایران در همین سال موافقتنامه‌ای نظامی با آمریکا امضا نمود که به موجب آن علاوه بر استخدام مستشار و خرید اسلحه از آمریکا، دولت

ایران تمام اسرار و اطلاعات فنی خود را در اختیار آمریکاییان قرار می‌داد که بدون اجازه و تصویب مجلس، آغاز و تا سال ۱۳۵۷ مرتباً ادامه یافت.^(۸۵) دکتر آرتور میلسپو در خاطرات دوران جنگ جهانی دوم خود می‌گوید:

«در این کشور به علت شرایط داخلی و خارجی، آمریکا به صورت یک عامل مهم و اجتناب‌ناپذیر در آمده بود و سنتهای زنده و اصیل آمریکایی پیشرفت کرده بود. در میان ملت ایران مهمترین عناصر طبقه باسواد برای دریافت کمک و پشتیبانی، به ایالات متحده می‌نگریستند. ایران تنها کشور خاورمیانه بود که مساعی جنگی آمریکا مردم را تحت تأثیر قرار داده...»^(۸۶)

هرچند در این دوران آمریکا در جرگه و بلکه رأس استعمارگران قرار گرفته بود، ولی هنوز چندان برای ایرانیان ملموس نبود. در سال ۱۳۲۸ به موجب طرح کمکهای نظامی خارجی مصوب کنگره آمریکا، ایران جزء کشورهای دریافت‌کننده کمکهای نظامی قرار گرفت که نتیجه آن برای آمریکا در دو مورد عمده خلاصه می‌شد: ۱) وابسته کردن ایران در راستای سلاحها و سازمان آمریکایی. ۲) قرار گرفتن ایران در راستای استراتژی نظامی آمریکا در مقابله با اتحاد شوروی، و نهایتاً همراهی بلوک غرب.^(۸۷)

در این دوره از تاریخ ایران تا سال ۱۳۳۲، آنچه در روابط با آمریکا قابل ملاحظه بود، تلاش برای یافتن جای پای قوی در ایران بود. برای این منظور در کنار انگلستان با سلطه شوروی و کمونیسم بر منابع ایران مخالفت می‌ورزیدند و جنگ سرد، زمینه این تقابل را جدی‌تر می‌ساخت. در عین حال آمریکا غافل از یکه‌تازی انگلستان نبود و تلاش داشت تا به نحوی به تقسیم منافع دست یابد. به این ترتیب در بهمن ۱۳۲۵ پایگاه «سیا» در سفارت آمریکا در تهران آغاز به کار نمود و در سال ۱۳۲۸ طرح عملیاتی موسوم به «بدامن» را شروع کرد. هدف ظاهری این برنامه مقابله با نفوذ و تبلیغات گروه چپ بود، ولی در نهایت منجر به کودتای ۲۸ مرداد گردید که عوامل اجرایی طرح «بدامن» چون برادران «رشیدیان» و «تفضلی»‌ها نقش اساسی را عهده‌دار بودند.^(۸۸) آغاز اختلاف ایران و انگلستان بر سر نفت، فرصت خوبی بود تا آمریکا در راستای طرحهایی که در زمان جنگ برای دوره صلح می‌کشید، تلاش کند. در قدمهای اولیه

«کنفرانس واشنگتن» بدون دعوت از ایران با نمایندگانی از آمریکا و انگلستان در سال ۱۳۳۰ برگزار شد که مورد اعتراض نماینده ایران در سازمان ملل قرار گرفت. تحلیل مسکو در این دوره، امپریالیسم خواندن غرب بود، لذا رادیو مسکو طی تفسیری برنامه آمریکا را تلاش برای اختصاص ذخایر نفتی خاورمیانه با کنار زدن انگلستان دانست. (۸۹)

از سایه «سیا» تا سلطه سیاه

در بخش دوم مشاهده کردیم که تصمیم‌گیرندگان اصلی سیاست خارجی آمریکا، دو طرح تحت عنوان «پروژه مطالعات جنگ و صلح» و «عرصه بزرگ» را برای موفقیت آینده خویش ترسیم کردند. تصمیم برای سلطه بر آسیای جنوب شرقی و حمله به ژاپن دقیقاً در راستای برنامه‌های شورای روابط خارجی آمریکا بود. (۹۰) پس از جنگ، لازم بود تا به بهانه سیطره کمونیسم، این برنامه متکامل گردد و منابع بکر و غنی این منطقه چرخه‌های رقابت غرب در برابر شرق را به حرکت درآورد. ایران با توجه به موقعیت استراتژیک خود در طول جنگ جهانی اول و دوم، جزء برنامه و دریچه‌ای برای طرحهای آینده تلقی می‌شد. با پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات سال ۱۹۵۲ و روی کار آمدن آیزنهاور، این تلاش با انتساب جنبشهای ناسیونالیستی به توطئه کمونیست، بار دیگر رونق گرفت و نقش ایران با نخست‌وزیری مصدق و پس از ملی شدن صنعت نفت در ایران (در سال ۱۳۲۹ ش.) برجسته‌تر شد. (۹۱) برای آماده کردن افکار عمومی آمریکا و جهان، آمریکا به همراهی انگلستان مبارزه تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه دولت مصدق و گرایشهای کمونیستی آن به راه انداخت.

آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در کنفرانس فرمانداران ایالات چهل و هشتگانه آمریکا در سال ۱۹۵۳ اوضاع ایران را وخیم توصیف کرد و طی یک مصاحبه مطبوعاتی پیرامون رفواندوم، درباره انحلال مجلس هفدهم ایران، اظهار داشت:

«تهدید کمونیست‌ها نسبت به آسیا برای آمریکا بسیار شوم و نحس است. گمان می‌کنم امروز صبح در روزنامه‌ها خوانده‌اید که مصدق توانست بر پارلمان فایز شود و خود را از شر آن خلاص کند. البته مصدق در این اقدام از حزب کمونیست ایران

استفاده می‌برد... اگر دنیا این منطقه را از دست بدهد، چگونه می‌تواند امپراتوری
ثروتمند و اندونزی را حفظ کند؟ در این صورت ملاحظه می‌فرمایید که این راه را
باید در جایی مسدود کرد و دیر یا زود باید مسدود شود و ما مصمم به این کار
هستیم» (۹۲)

بالاخره کودتا به وقوع پیوست. کرومیت روزولت، از عوامل عمده کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲،
در مورد نحوه و کیفیت انجام آن می‌گوید:

«کودتای ایران نخستین عملیات مخفی علیه یک دولت خارجی بود که بوسیله سیا در
ماه‌های آخر حکومت ترومن تنظیم شده بود. ولی بررسی درباره اجرای آن متوقف شد. وی
مدعی است که اواسط سال ۱۹۵۳ به مدت سه هفته در ایران اقامت داشته و با کمک ژنرال
شوارتسکف، فرمانده هیأت مستشاری در ژاندارمری ایران، کودتا را رهبری کرده است. مبلغ یک
میلیون دلار آمریکایی برای هزینه بلوا و آشوب و اغتشاش در اختیار داشته، ولی فقط ۷۵ هزار
دلار آن را خرج کرده است. روزولت می‌افزاید که آیزنهاور از چگونگی عملیات مربوط به کودتا
از آغاز تا پایان آگاه بود و دستور اجرای کودتا توسط دالس، وزیر خارجه وقت آمریکا، به
برادرش آلن دالس، رئیس سابق سیا، و همچنین والتر بدن اسمیت، معاون وزارت خارجه، صادر
شد. وی در ادامه می‌گوید، انگلیسی‌ها پیش از آن تاریخ در سال ۱۹۵۲ برای پیشنهاد کودتا وارد
مذاکره شده بودند» (۹۳)

دو نکته در مورد این واقعه وجود دارد که اغلب مورد استناد تحلیل‌های کودتای ۲۸ مرداد قرار
می‌گیرد؛ مورد اول، مدارای مصدق با آمریکا و نکته دوم، تبریته دولت آمریکاست، با این تفسیر
که ایالات متحده قصد دفع کمونیست‌ها را داشته است. این دو ابهام تنها در یک نگاه منطقی به
رفتار آمریکا قابل تبیین است. آنچه مسلم است، این که حتی خود آمریکاییان نیز طرح خطر
کمونیست را بهانه‌ای بیش نمی‌دانستند. کرمیت روزولت (برادر ثوودر روزولت) از کارگزاران
اصلی کودتا، معتقد بود که دکتر مصدق گرایش به کمونیسم ندارد و انگلیسی‌ها در مورد ایران
اشتباه کرده‌اند. (۹۴) از سوی دیگر تعداد اعضای حزب توده در سال ۱۳۳۲ به حدود ده هزار نفر
می‌رسید و این امر برای دولت مصدق خطری قلمداد نمی‌شد. (۹۵) اساساً سلطه و حضور آمریکا

و انگلیس (حتی بدون کودتا) در حدی بود که به خودی خود امکان سقوط در دامان کمونیسم را نمی‌داد. بالعکس بحران اقتصادی به واسطه عدم صدور نفت، چیزی بود که با توطئه چینی آمریکا دامن زده می‌شد. باری روبین در کتاب «جنگ قدرتها در ایران» با اشاره به نامه مصدق به مقامات آمریکا در مورد تقاضای کمک به دولت او می‌نویسد:

«این آخرین شانس بقای مصدق و فرصتی برای اتخاذ یک سیاست قاطع و واقع‌بینانه از طرف آمریکا در ایران بود. ولی واشنگتن عملاً در مسیر اجرای نقشه‌ای بود که قبلاً با کارگردانی انگلیسی‌ها طراحی شده بود. آیزنهاور تقریباً یک ماه بعد به نامه مصدق پاسخ داد و مضمون این پاسخ هم که با مشورت برادران دالس تهیه شده بود، چندان دلگرم‌کننده نبود. (چون) یک هفته قبل از ارسال این پاسخ برای مصدق ... تصمیم نهایی سرنگونی مصدق اتخاذ شده بود.» (۹۶)

آیزنهاور در نامه خود، مصدق را به مدارا با انگلیس توصیه کرد و افزود:

«آمریکا امکانات محدودی برای پرداخت این کمکها به ایران دارد و بهتر است دولت ایران برای تأمین احتیاجات مالی و احیای اقتصادی خود به فکر حل مسأله نفت و سرازیر کردن درآمد نفت به خزانه خالی کشور باشد.» (۹۷)

ولی عجیب آن است که چرا مصدق، خود، روی مسأله خطر سیطره کمونیسم مانور می‌داده است. مصدق در تماس‌های خود با مقامات آمریکا تأکید می‌کرد که آمریکا فقط با حمایت از او می‌تواند از خطر قدرت یافتن کمونیست در ایران جلوگیری نماید و اگر دست از حمایت او بردارد و موجبات «سقوط» حکومتش را فراهم کند، بهای سنگینی برای آن خواهد پرداخت. (۹۸) روبین معتقد است، یکی از بزرگترین اشتباهات مصدق در این مذاکرات و تماسها، تأکید او روی خطر کمونیسم و بزرگ کردن خطر حزب توده در ایران بود. (۹۹) ارتشبد فردوست در خاطرات خود پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد همان سال می‌گوید:

«به محض اطلاع از خبر فرار شاه، حزب توده در تهران به سرعت وارد عمل می‌شود و مجسمه‌های محمدرضا را پایین می‌کشد و شعار جمهوری می‌دهد. آیا این حزب توده که می‌خواست حاکم شود، حزب توده واقعی بود یا ساختگی؟

می‌گیریم ساختگی ... زیرا باعث شدند مصدق با طیب خاطر، کناره‌گیری خود و بازگشت محمدرضا را بپذیرد و تسلیم شود ... مصدق وقتی دید خیابانها در تصرف توده‌هاست، وضع را نگران‌کننده دانست و با سفیر آمریکا ملاقات نمود و عجز خود را در مقابل حزب توده اعلام داشت ... مصدق با تمام طرح آمریکا، که از طریق سفیر به او اطلاع داده شد، موافقت کامل نمود.» (۱۰۱)

از طرف دیگر مصدق و حامیان وی با توجه به کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، مطمئناً از احتمال انجام کودتای دیگر غافل نبودند. خصوصاً اینکه دکتر حسین فاطمی به عنوان وزیر خارجه مصدق، قبل از انجام کودتا از وقوع یک کودتای نظامی خبر داده بود، (۱۰۱) و آیت‌الله کاشانی ضمن ارسال نامه‌ای پر محتوا به دقت حوادث آینده و میزان سیطره طلبی آمریکا را گوشزد نموده بود. در قسمتی از نامه آمده است:

«... حرف این جانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفتارندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردی و خانه‌ام را سنگ باران و باران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را میرد بستید. حالا نه مجلس و نه تکیه گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم، با لطائف الحیل خارج کردید و حالا همان‌طور که واضح بود، در صدد به اصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید، و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان‌طور که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به هندرسن هم گوشزد کردم، که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیابسنده می‌خواهد به دست جناب عالی این ثروت ما را به چنگ آورد. و اگر واقعاً با دیپلماسی می‌خواهید کنار بروید، این نامه سندی است در تاریخ ملت ایران، که من شما را با وجود همه بدیهای خصروسی‌تان نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا بوسیله زاهدی، که مطابق با نقشه خود شما است آگاه کردم، که فردا جای هیچ‌گونه عذر موجهی نباشد.» (۱۰۲)

دقیقاً تمام آنچه آیت‌الله کاشانی گفته بود، اتفاق افتاد. زاهدی دوباره وارد عرصه شد و در رأس عملیات قرار گرفت و طرح، اجرا شد و واحدهای نظامی طرفدار مصدق هیچگونه دخالتی علیه کودتا نکردند و ماجرایی به سادگی خاتمه یافت. (۱۰۳)

هرچند در خدمات ملی گرایانه مصدق در آغاز نهضت، بحثی وجود ندارد، ولی گذر ۴۲ روز از بهترین ایام دولت در مذاکره با مقامات آمریکایی در کشور آمریکا، (۱۰۴) انحلال مجلس با یک رفراندوم خلاف قانون اساسی، (۱۰۵) ابراز خستگی از بحران نفت و ادعا در گریز از آن به هر نحو ممکن در ملاقات با آمریکاییان، (۱۰۶) مظلوم‌نمایی در عین شادابی برای مقامات آمریکایی و قهرمان‌نمایی برای ایرانیان در عین سستی، (۱۰۷) گریز از شنیدن اخطارهای کودتا و ...، اینهاماتی است که عمده تحلیلگران بی‌طرف را به تصدیق گفته آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا، می‌رساند که مصدق را «تنها امید غرب در ایران» می‌نامید (۱۰۸) و ما را به تصدیق برداشت نویسندگان فرانسوی «ایران در قرن بیستم» و می‌دارد تا اولین پیروزی آمریکا در رقابت با انگلستان را، در اولین عملیات سازمان سیا (از این نوع) در ایران بدانیم. ناگزیر باید اذعان کرد که حادثه‌ای چون مشروطه به وقوع پیوست و نهضتی که علیه استثمارگران انگلیسی برپا شده بود، در نهایت با حمایت خود انگلیسی‌ها منجر به پیروزی سلطه‌گر تازه نفسی چون آمریکا گردید و بانی کارزار، تنها قربانی آن بود؛ ملتی که در ناکامی نهضت مشروطه، حداقل در مورد نهضت ضدبیگانه نفت، انتظار انحراف یک جریان ملی بر خدمت را نداشت.

استبداد زائیده استعمار

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳ م.) شاه شخصاً کنترل سیاست خارجی ایران را تحت نظارت آمریکا به دست گرفت، و در عرصه داخلی، زمینه ۲۵ سال استبداد تمام عیار غراهم گردید؛ حکومت یکدستی که منافع استعمارگران را بیش از یک حکومت متحول ولو در قالب دموکراسی، تضمین می‌نمود. در همان روز سرلشکر زاهدی به درجه سپهبدی ارتقا یافت و در مسند نخست‌وزیری قرار گرفت. شاه نیز در ۳۰ مرداد به ایران بازگشت. کرومیت روزولت، مسئول «اداره خاور نزدیک» سیا و از عوامل کودتا، اولین برخورد خود با شاه را بعد از کودتا

اینگونه توصیف می‌کند:

«شاه در آن جا، در اتاق پذیرایی منتظر من بود... موقمی که به یکدیگر دست می‌دادیم، مردی دیگر با لباس فراک با گلاس‌های کوچک و دکا و خاویار وارد شد... اولین کلمات [شاه] بسیار موقر و سنگین ادا شد: 'من تاج و تخت من را از برکت خداوند، ملت، ارتش و شما دارم.' گلاسش را برداشت و به سلامتی من دستش را بلند کرد و من هم همین کار را کردم. هر دو آن را نوشیدیم.» (۱۰۹)

بلافاصله سیل کمکهای آمریکا نیز آغاز و در ۱۴ شهریور یک کمک ۴۵ میلیون دلاری به عنوان کمک اضطراری ارسال شد. مجموعاً بین سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ (۱۳۳۲ - ۱۳۳۵ ش.) کمک اقتصادی آمریکا به دویست میلیون دلار بالغ گردید و تا سال ۱۹۶۱ به ۶۱۱ میلیون دلار رسید و میزان کمکهای نظامی هم کمی کمتر از این رقم بود. (۱۱۰) با این حال آمریکا از شریک خویش غافل نماند و لزوم کمک را منوط به ترضیه خاطر انگلستان کرده بود. (۱۱۱) زاهدی هم بی‌محبا اعلام نمود که بقای ایران در گرو درآمدهای نفتی است و فروش نفت هم بدون کمک «شرکتها و قدرتهای بزرگ» ممکن نیست. وی افزود: «حال که دولت انگلستان و آمریکا آمادگی خود را برای کمک به ایران اعلام کرده‌اند، چرا از این فرصت استفاده نکنیم! انگلستان حاضر است با ما کنار بیاید، اما اول می‌خواهد «روابط» تجدید شود.»

ظاهراً انگلستان از اولویت قائل شدن به تجدید روابط، سود بیشتری می‌برده است. (۱۱۲) در ۱۴ آذر ۱۳۳۲ روابط ایران و انگلیس رسماً تجدید شد و در مذاکره، بحث حل مسأله نفت و همچنین تسهیل زمینه فعالیت مبلغان مسیحی انگلیسی و برخی موارد دیگر به تأیید طرفین رسید. (۱۱۳) چندی پس از برقراری روابط، کمیسیون با حضور آمریکا تشکیل گردید تا به بحث نفت بپردازد؛ در نتیجه مباحثات، دولت ایران قرارداد جدیدی با شرکتهای نفتی خارجی امضا نمود که به واسطه آن شرکتهای آمریکایی و انگلیسی هر یک با اختصاص ۴۰٪ سهام به خود و ۲۰٪ مابقی به شرکتهای فرانسه و هلند، بار دیگر در رأس سودگیری قرار گرفتند؛ این قرارداد، معروف به «پیچ - امینی» در ۲۹ مهر ماه ۱۳۳۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. (۱۱۴) پس از این قرارداد آیزنهاور، رئیس جمهور، و دالس، وزیر خارجه آمریکا، پیام تبریکی به شاه و زاهدی

فرستادند. وزیر سوخت کابینه انگلستان نیز به مردم انگلیس مژده داد: «حال که نفت ایران مجدداً به دست ما افتاد، ما می‌توانیم کمبود سوخت خود را که بیش از سه سال بود و در نتیجه «ملی شدن نفت» در ایران پدید آمده بود، جبران کنیم.» شاه نیز با ابراز خرسندی این توافق را راه‌حل منصفانه‌ای برای مسأله‌ای مشکل‌دانش (۱۱۵) درآمد نفت از رقم ۹۰ میلیون دلار در سال ۱۹۵۵ به ۴۸۲ میلیون تا سال ۱۹۶۴ رسید. (۱۱۶)

از وقایع دیگر بعد از کودتا، باید به ارتقای سفارت آمریکا به عنوان سفارت کبری و ورود نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، به تهران اشاره نمود، که به دنبال اعتراض دانشجویی، سه تن از دانشجویان به شهادت رسیدند. در ورای این مسائل، کودتا، به طور خلاصه، دو جریان را در ایران تقویت نمود:

۱- اسلام‌زدایی

۲- سیر وابستگی اقتصادی

در مورد نخست، بلافاصله پس از کودتا فداییان اسلام سرکوب شدند و چهار نفر از اعضای برجسته آنان، اعدام و مابقی به زندان و تبعید محکوم شدند. در مورد دوم، ایران خودکفایی خود را از دست داد و سیاست درهای باز اقتصادی و درآمد نفت، سیل کالاهای تجملی و غذایی ارزان قیمت را افزود و تولیدکنندگان داخلی را به ورطه ورشکستگی کشاند؛ به طوری که عمده مردم به کارهای خدماتی پرداختند و در سال ۵۷ میزان وابستگی ایران به نفت به ۸۴٪ رسید. (۱۱۷)

فروش انواع اجناس بیگانه، به علاوه خریدهای کلان تسلیحاتی و بازگشت دوباره پول نفت به جیب شرکت‌های آمریکایی چیزی بود که از همان ابتدا در حمایت کمپانیهای آمریکایی و حاکمان پنهان سیاسی آمریکایی از جریان کودتا می‌توان فهمید.

«گازیوروسکی» معتقد است، انگیزه اصلی آمریکا ناشی از تمایل سیاستمداران به منافع شرکت‌های نفتی بود و می‌گوید:

«دولت آبرنهور مصممانه از منافع سرمایه‌داران آمریکایی پشتیبانی می‌کرد و

همچنین برادران دالس که از وکیلان [حقوقی] برجسته وال استریت بودند و در امور

بازرگانی بین‌المللی تخصص داشتند» (۱۱۸)

آیزنهاور کسی جز مجری طرحهای «شورای روابط خارجی آمریکا» نبود که با عضویت در این شورا، راه ریاست جمهوری را پیموده بود و برادران دالس، وزیر خارجه و رئیس سابق سیا، خصوصاً آلن دالس به عنوان رئیس کل شورا از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۶۹ به مدیریت شورا پرداخته بودند و وال استریت از بنگاههای اقتصادی وابسته به شورا محسوب می شد (۱۱۹) (نگاه کنید به جدول ضمایم).

بالاخره با سفر محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۳۳ به آمریکا، مرحله‌ای دیگر از تاریخ این ملت مظلوم با الگوی آمریکایی آغاز می شود. سیاست نیز همچون نفت، صحنه مبادله انگلیس و آمریکا گشته است. با برکناری زاهدی (به عنوان عامل آمریکایی) در سال ۱۳۳۴، پی در پی سه نخست وزیر سرسپرده - حسین علا، منوچهر اقبال، جعفر شریف امامی - روی کار آمدند که دو مورد اخیر استاد لژ فرماسونری محسوب می شدند، چنان که حکومت اقبال به «کابینه فراماسون ها» مشهور شد، چرا که بیش از ده تن از وزیران او را اعضای فرقه مزبور تشکیل می دادند. (۱۲۰) آمریکا به دلیل نفوذ بی چون و چرا بر شاه از اشغال پست نخست وزیری بوسیله وابستگان انگلیس ابایی نداشت، چرا که نخست وزیران، عناصری خنثی محسوب می شدند. دکتر اقبال، خود را «غلام خانه زاده» شاه می نامید و طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی در سال ۱۳۳۶ گفت: «سیاست خارجی مملکت، تحت هدایت مدبرانه شاهنشاه روشن است. این سیاست اعلیحضرت همایونی می باشد و مال دولت نیست.» (۱۲۱) به علاوه آمریکا از طریق «اصل چهار»، تحصیل کرده های آمریکا را برای احراز پستهای مهم دولتی، پرورش می داد تا خلأیی باقی نماند. (۱۲۲)

به هر حال در هنگامی که کنفرانس «باند ونگ» نوید آزادی ملت های آسیایی و آفریقایی را سر می داد و مصر کانال سوئز را ملی کرد و جنبش عدم تعهد، نصبح می گرفت، در ایران، ملت به فراموشی سپرده شد و حکومت در تقابل و رقابت غرب و شرق به دامان غرب افتاد تا با هزینه این مردم، مخارج نظامی گری آمریکا را تقبل کند. غرب با استفاده از امکانات کشورهای جهان سوم، زنجیری به دور کمونیسم می کشید که بوسیله پیمان ناتو از اروپای غربی شروع می شد و تا ترکیه امتداد می یافت. پیمان «سیتو» نیز از پاکستان شروع و به اندونزی ختم می شد. حلقه

مفقوده اتصال ترکیه به پاکستان با حضور ایران در پیمان بغداد که شامل: ترکیه، پاکستان، عراق و ایران بود، تکمیل گردید. علا در ۱۹ مهرماه ۱۳۳۴ آن را امضا نمود. آمریکا به عنوان ناظر، حضور عمده‌ای در کمیته‌های اقتصادی، نظامی و مبارزه با خرابکاری داشت (۱۲۳) و بر اساس همین برنامه است که با اوج‌گیری مبارزات مسلحانه در ایران، رژیم شاه با استناد به کمیته «مبارزه با خرابکاری» از آمریکا استمداد می‌طلبد و با مسئولیت یک آمریکایی، این مداخله در ایران آغاز می‌شود. (۱۲۴) با خروج عراق از این پیمان، نام آن به «ستو» تغییر کرد و ایران تا سال ۱۳۵۷ از اعضای اصلی آن قلمداد می‌گردید.

آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام، طی انتشار اعلامیه تند دولت را تهدید به اقدام قاطع کردند که پس از یک سال در ۲۵ آبان ۱۳۳۵، علا، نخست‌وزیر وقت، گرفتار ترور ناموفقی گردید. (۱۲۵) این حادثه آغازی بر یک تهاجم گسترده و سهمگین ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) به همراهی سیا علیه اسلام‌گرایان بود.

با روی کار آمدن کندی در آمریکا و تأکید وی بر تحول سیاسی - اقتصادی به نفع قشر متوسط، بحران اقتصادی دیگری برای ایران آفریده شد. استدلال آمریکاییان در این باره آن بود که با بالا بردن قدرت خرید این قشر، که عمده جمعیت کشورهای جهان سوم و وابسته به آمریکا را تشکیل می‌دهد، بازار گسترده‌تری برای کالاهای خود بیابند. امینی، طرح اصلاحات ارضی آمریکا را در غیاب مجلس به مورد اجرا درآورد و رسانه‌های غربی از آن به عنوان انقلاب (!) یاد کردند. امینی که آمریکاپرستی او شاه را به هراس انداخته بود، در سخنرانی خود گفت:

«مالکان بزرگ! یا به تقسیم اراضی رضایت بدهید، یا انقلاب، شما را وادار به تقسیم زمینهایتان خواهد کرد.» (۱۲۶)

تحلیلی که نویسنده کتاب «۲۵ سال حاکمیت آمریکا بر ایران» از این مسأله می‌دهد، زیباست. وی معتقد است، واشنگتن از برنامه اصلاحات ارضی، از آن جهت که قدرت مالکان بزرگ و صاحب نفوذ قدیمی را به عنوان پایگاههای انگلستان در هم می‌شکست و در عوض طبقه جدیدی را مطابق سلیقه آمریکا به عرصه ظهور می‌رساند، بسیار خرسند بود. لذا یک ماه پس از تصویب آن «چستر پاولز»، مشاور کندی در امور آسیا و آفریقا، برای حمایت مستقیم از تصویب

این قانون وارد ایران می‌شود و ورد زبانش کلمه «انقلاب سفید» می‌باشد.» (۱۲۷)

با تمامی نقشه‌هایی که در پس این طرح نهفته بود، یک نتیجه مصیبت‌بار دیگر برای مردم ایران پدیدار ساخت و آن وابستگی شدید در مواد غذایی بود. مالکان با طرح قبلی به شهرها رفتند و صاحب کارخانه شدند. صنایع مونتاژ را گسترش دادند و اراضی بریده بریده کشاورزان به علت عدم رسیدگی مسئولان و کفاف سرمایه‌گذاری رها گردید و روستاییان به دنبال کار به شهرها روی آوردند و بعضاً با وضعیت بسیار مشقت‌بار، در همان صنایع یا امور خدماتی مشغول به کار شدند. در ۲۳ آبان ۱۳۴۲ آمریکا قول اعطای هزار تن گندم و آرد رایگان را به دولت ایران، طی قراردادی تضمین کرد. در ۷ مهر ۱۳۴۲ قرارداد خرید ۱۴۰ هزار تن گندم از آمریکا به امضا رسید. در ۲۵ آبان همین سال، قرارداد خرید ۲۵ هزار تن ذرت امضا شد و به دنبال آن، راکتورها برای عقد قرارداد، و بانکهای خصوصی و بین‌المللی برای اعطای وام، به ایران هجوم آوردند. (۱۲۸)

طلیعه یک تحول

پس از امینی، اسدالله علم با توجه به فوت آیت‌الله بروجردی در ۱۶ مهر ۴۱، قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی را تصویب کرد که در آن، سوگند به قرآن و ممنوعیت انتخاب بانوان حذف شده بود. در این مورد رژیم، قصد زورآزمایی با روحانیت داشت، تا اگر چنانچه با آن مخالفت شود، گناه عقب ماندگی زنان را بر عهده اسلام و دین بگذارد. امام خمینی (ره) که با درایت به این مسأله پی برده بود، اعلام داشت: «ما با ترقی زنها مخالف نیستیم. ما با فحشا مخالفیم. با این کارهای غلط مخالفیم. مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زنها داشته باشند؟ مگر آزاد مرد و آزاد زن با لفظ، درست می‌شود؟!» (۱۲۹) حضرت امام (ره) طی تلگرافی از شاه، خواهان لغو آن شد که بالاخره در دهم آذر ۴۱ نخست‌وزیر وقت اعلام نمود که قانون مربوطه اجرا نخواهد شد. (۱۳۰) به دنبال این موفقیت، برخی از علما به شادمانی در این پیروزی می‌پردازند. امام خمینی (ره) که در جلسه‌ای در این رابطه شرکت داشتند، می‌فرمایند: «تمام اینها خیمه شب بازی است، دروغ است. اینها برنامه‌های اساسی تری برای این مملکت دارند و این

شکلی که عمل شده فریب و نیرنگی برای شما علما است. شما باید در انتظار توطئه‌های بزرگتر باشید و من به شما اعلام خطر می‌کنم. (۱۳۱)

مسافرت شاه به آمریکا که به دعوت کندی صورت گرفته بود، جهت گرفتن برنامه برخی اصلاحات و تغییرات در کشور بود، که به همراهی برنامه‌ریزان سیا تنظیم و اجرا گردید. با این حال اجرای آنها و اصول ششگانه انقلاب سفید و ماجرای رفتار دوم، جز بر نفرت مردم از شاه و آمریکا نیفزود، و آمریکا در این ماجرا مورد انتقاد قرار گرفت. گزارش دفتر بودجه آمریکا درباره چگونگی پیشرفت برنامه‌های اقتصادی ایران، لحن انتقادی تندتری داشت و سفیر وقت آمریکا در ایران، «جولیوس هولمز»، ضمن گزارشی نوشت: «ایران فاقد مدیریت قوی و پرسنل فنی لازم برای اجرای طرحهای مورد نظر شاه است. بعضی از برنامه‌ها جنبه «نمایشی» دارد، بی‌آنکه نتیجه کار در درازمدت به درستی از ریایی شود.» او اذعان می‌دارد که آمریکا در نظر مردم ایران بتدریج در نقش امپریالیسم کهنه انگلیس ظاهر می‌شود. (۱۳۲) کینه جوانان ایرانی از آمریکا بیش از جوانان شوروی است و در حدود ۳۳٪ جوانان ایران، آمریکا را مداخله‌جو و متجاوز می‌دانند، در حالی که طبق همین تحقیق تنها ۱۹٪ از جوانان شوروی در مورد آمریکا چنین قضاوتی دارند. (۱۳۳)

فاجعه مدرسه فیضیه و دلجوییهای بعدی شاه و توطئه مهاجرت دادن علما به نجف، بیش از پیش مردم را مصمم می‌ساخت که شاه را فاقد اراده قوی و متأثر از آمریکا بدانند. با این وصف ماحصل سفر شاه به واشنگتن؛ برکناری امینی، انقلاب سفید، اصلاحات ارضی و سرکوب آزادیخواهان بود. (۱۳۴) در این زمان شاه هر نوع مخالفتی را به فتوایها منتسب می‌کرد و به قول فردوست، وقتی که شاه طرح «انقلاب سفید» کندی را عملی می‌ساخت، یک قالب مشخص، یافته بود و هر مخالفتی را با این قالب به سادگی تحلیل می‌کرد. هر کس، حتی همه مردم، اگر مخالف دیکتاتوری او بودند، مخالف اصلاحات ارضی او تلقی می‌شدند و طبق این قالب، فتوایال بودند، تا جایی که «عَلَم» اعتراضات دانشجویی را به فتوایها نسبت داد (۱۳۵) و دائماً در گزارشات ساواک از حرکت روحانیون، به عنوان مخالفت با اصلاحات ارضی یاد می‌شد، (۱۳۶) در حالی که مخالفت روحانیت و در رأس آن امام خمینی (ره) به دلیل سلطه‌یابی آمریکا بود. ایشان فرمودند:

«ما شاهد به اصطلاح اصلاحات ارضی بودیم که زراعت ایران را به باد داد و بازار برای آمریکا درست کرد و ایران را تالاب پرنگاه کشانید. نابودی کشاورزی ایران پس از انقلاب سفید و بازار مصرف شدن ایران، برای محصولات آمریکا در ازای نفت چیزی نیست که بتوان برای آن توجیهی یافت» (۱۳۷) ... باز هم خجالت نمی‌کشند، می‌گویند انقلاب شاه و ملت. بگویند انقلاب آمریکا و راحت کنند خودشان را، بگویند دستور آمریکا، انقلاب آمریکا» (۱۳۸)

در پی این مخالفتها سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران، در دوم فروردین ۱۳۴۲ به مدرسه فیضیه قم حمله کرد، (۱۳۹) و طلاب و علما را که مشغول سوگواری وفات امام صادق (علیه السلام) بودند، به خاک و خون کشید. پس از این واقعه، مراسم بزرگداشتی در شهرهای مختلف به عنوان مبارزه با رژیم به راه افتاد که سیل خروشان این امواج متلاطم بار دیگر در سحرگاه پانزده خرداد همان سال حماسه قرن را آفرید و شور مردمی با حرکتی منسجم، ساواک، شاه و مأموران سیا را غافلگیر کرد؛ به نحوی که سرهنگ «یاتسویچ»، رئیس «سیا»ی سفارت آمریکا، صبح روز پانزده خرداد به ساواک مراجعه کرد و خواستار در امان ماندن در آن محل شد. (۱۴۰) سیل تظاهرات چنان بود که به مأموران رژیم، فرصت مراجعه به آیین‌نامه آمریکایی «کنترل اغتشاشات» را نداد. فردوست می‌گوید: «او یسی، فرمانده گارد، دقیقاً برعکس آیین‌نامه عمل می‌کرد و وقتی در ساعت ۱۲ ظهر به من تلفن کرد، گفت: 'بیچاره شدم'! گفتم: 'وقتی یک افسر در رده شما به آموزش و آیین‌نامه توجیهی ندارد و دائماً به دنبال کارهای دیگر است، نتیجه از این بهتر نمی‌شود'». (۱۴۱) فردوست معتقد است، اگر این تظاهرات تا غروب با سازماندهی ادامه می‌یافت، منجر به سقوط شاه می‌شد. (۱۴۲) بالاخره در ساعت ۵ بعدازظهر با سرکوب خونین، تظاهرات آرام شد و حکومت نظامی اعلام گردید. این سرکوب که با حمایت کامل دولت آمریکا از اقدام شاه صورت گرفت، (۱۴۳) منجر به دستگیری حضرت امام (ره) گردید. اسدالله علم با توافق انگلستان و آمریکا کنار گذاشته شد و حسنعلی منصور به توصیه انگلستان، مورد قبول آمریکا واقع شد و به نخست‌وزیری رسید. (۱۴۴) رخداد پانزده خرداد، دولتمردان آمریکا را متوجه برخی خطرات برای اعضای سیا، دیپلمات‌ها و تبعه آن کشور نمود و لذا رسالت منصور، تضمین این

سلامت در قالب تحقیر ملت بود که به «کاپیتولاسیون» انجامید و این لایحه مصونیت مستشاران آمریکایی در ۲۱ مهر ۱۳۴۳ به تصویب رسید. امام خمینی (ره) به شدت با آن مخالفت کرد. ایشان شاه را وابسته و بی‌اراده می‌دانست، لذا مخالفت او در اصل با آمریکا و اجانب دستیار او بود. حضرت امام (ره) اشاره کردند که دیروز، ممالک اسلامی به چنگال انگلیس و عمال آن مبتلا بود و امروز به چنگال آمریکا و عمال آن افتاده است. (۱۴۵) در این مرحله انگلستان طرف معامله و شریک آمریکا محسوب می‌شود که در تحکیم منافع آمریکا ذی‌نفع است. امام خمینی (ره) نیز حمله خود را متوجه توطئه گرانی کرده بود که حتی از راه تلفنهای قرمز (مربوط به سران رژیم) کلیه مکالمات را از طریق سیا در سفارت خود در تهران تعقیب می‌کردند (۱۴۶) و برنامه و الگو ارائه می‌دادند و شاه و مستشاران آمریکایی او مجری آن بودند. امام خمینی (ره) گفتند:

«رئیس‌جمهوری آمریکا بداند این معنا را. بداند که امروز در پیش ملت ما از مشهورترین افراد بشر است که چنین ظلمی به ملت اسلامی کرده است. امروز قرآن با او خصم است. ملت ایران با او خصم است. (۱۴۷)

«تمام گرفتاری ما از آمریکاست... این و کلا هم از آمریکا هستند. این وزرا هم از آمریکا هستند، همه دست‌نشانده آمریکا هستند. اگر نیستند، چرا در مقابل آن نمی‌ایستند، داد بزنند؟ (۱۴۸)

«ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند. عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند. ما را فروختند. استقلال ما را فروختند... در این قانون اگر یک خادم آمریکایی یا آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پای خود منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد. دادگاههای ایران حق محاکمه ندارند. باید پرونده بروید به آمریکا و در آنجا اربابها تکلیف را معین کنند... چرا، برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند. آمریکا می‌خواست این کار انجام شود.» (۱۴۹)

پس از سخنرانیهای افشاگرانه، امام خمینی (ره) بار دیگر دستگیر و به ترکیه تبعید شد. رئیس

دفتر ویژه اطلاعات شاه می‌گوید:

«همان‌طور که منصور به دستور آمریکا و با اختیارات ویژه به صدرات رسید، تبعید امام خمینی نیز دستور مستقیم آمریکا بود. تصور من این است که شخص محمدرضا به این کار تمایلی نداشت و بهتر است بگویم از انجام آن واهمه داشت.» (۱۵۰)

پس از این واقعه در اول بهمن ۱۳۴۳، حسینی منصور، نخست‌وزیر، به دست فداییان اسلام ترور شد. «تی‌کی‌پلر یانگ» از دانشگاه پرینستون در مورد ماجرای مصونیت اتباع آمریکایی گفت: «کاپیتولاسیون اشتباه معصیت‌باری است که منافع آمریکا را دچار مشکل خواهد نمود. این عمل ناشیانه و زشت، نشانه‌ای از رفتار خشن و احمقانه امپریالیسم است، ولی با این همه، ما آنقدر فشار آوردیم، تا به اجرا درآمد.» (۱۵۱)

رویه‌مرفته سیاست‌کنندگی، اصلاحات محدود بود. با ترور‌کنندگی، جانسون به عنوان مخالف اصلاحات، رئیس‌جمهور شد. وی معتقد بود، خشونت شاه کافی نیست و آمریکا تا آخر خط بایستی او را پشتیبانی نماید. واقعه کاپیتولاسیون و تبعید حضرت امام (ره) از ارمنانهای دوره جانسون است. (۱۵۲) با این وجود شاه احساس می‌کرد به او بی‌اعتنائی شده و ضمن شکایتی، مزایای خود را برای کرمیت روزولت این گونه بیان کرد:

۱- موقعیت ژئواستراتژیک ایران و سد کمونیزم

۲- حمایت از آمریکا در واقعه ویتنام

۳- پرکننده خلاء حضور انگلیسی‌ها در خلیج فارس

۴- مقابله و پادزهر انقلاب ناصری

۵- شدیدترین حامی اسرائیل در منطقه (۱۵۳)

تلاش شاه آن بود تا توجه بیشتری به او شود و تسلیحات مورد نیاز را چند برابر قیمت به او بفروشند، در عین حال طالب اسلحه بیشتر بود و هشدار می‌داد، از این که با او مثل بچه مدرسه‌ای رفتار می‌شود، نیز ناراحت است. (۱۵۴) رفتار جانسون علاوه بر رنجاندن شاه بر احساس ضدآمریکایی ایرانیان نیز افزود. حادثه‌ای که شعله این نفرت را بیشتر افزود، حضور

«سه‌جانبه‌گرایان» در تهران بود. ماجرا از این قرار بود که گروهی از صاحبان صنایع و سرمایه‌گذاران آمریکایی در ۱۷ ماه مه ۱۹۷۰ (۱۳۴۹ ش.) برای شرکت در یک کنفرانس شش روزه وارد ایران شدند. از مجله تایم، جیمز ا. لنین و از بانک چیس منهن، دیوید راکفلر، دو برپاکننده مهم طرح بودند.^(۱۵۵) امام خمینی (ره) در نجف طی اعلامیه‌ای این کنفرانس را محکوم کرد: «هرگونه قراردادی که با سرمایه‌داران آمریکایی و دیگر امپریالیست‌ها بسته شود، برخلاف امیال ایرانیان و اصول اسلام است.»^(۱۵۶) به دنبال این مباحث، آیت‌الله محمدرضا سعیدی به انتقاد شدید پرداخت که ضمن آن دستگیر و در زیر شکنجه ساواک جان سپرد. این رویداد بار دیگر دریای خشم مردم را موج ساخت. در ۳۰ و ۳۱ مه ۱۹۷۲ (۱۰ و ۱۱ خرداد ۱۳۵۱) نیکسون، رئیس‌جمهور و هنری کیسینجر، مشاور امنیتی وی وارد تهران شدند، ولی به جای کوشش برای تعدیل رویه شاه، او را بیشتر به سوی خودکامگی، سوق دادند و با افزودن به قدرت و اختیارات وی، به جای آن که راهی در جهت دموکراسی، فرارویش قرار دهند، برعکس، زمینه دیکتاتوری شاه را فراهم کردند.^(۱۵۷) از سوی دیگر، در حالی که دکتترین نیکسون، نوعی تشویق رژیم‌های وابسته به آمریکا برای هرچه بیشتر مسلح شدن به شمار می‌رفت، نیکسون و وزیر خارجه‌اش، کیسینجر، هر دو به سنت قرن ۱۹، فروش اسلحه را دنباله دیپلماسی تلقی می‌کردند و در این راه از توسل به هیچ وسیله‌ای ابا نداشتند. کیسینجر بخوبی می‌دانست که چه می‌کند. او می‌خواست اولاً کمک تسلیحاتی را مبدل به فروش اسلحه کند؛ بدین جهت دست شاه را برای خرید هر مقدار اسلحه که می‌خواست، باز گذاشت. ثانیاً از این طریق پولهای نفت را به آمریکا بازگرداند و از نظر اقتصادی و ارزی، اوضاع کشور خود را بهبود بخشید. ثالثاً تئوری جنگ برای آمریکا به دست دیگران را به مرحله اجرا درآورد.^(۱۵۸) سفارشهای تسلیحاتی سرسام‌آور شاه، امان مقامات آمریکا را نیز بریده بود؛ یکی از کارمندان رسمی دولت گفته بود: «او هر چیزی را که پرواز کند، می‌خرد.»^(۱۵۹) گزارش گروه مسئول در سنای آمریکا، در مورد این تصمیم غیرمعمول شاخه اجرایی، بدین قرار است:

«ایران به طور قابل ملاحظه‌ای از روند نظارت وزارت دفاع و وزارت خارجه بر فروش تسلیحات معاف شده است. این فقدان سلسله مراتب یکایک موارد فروش.

جایی برای هیچ‌گونه اظهار نظر مؤثر مأموران سفارت و ارتش آمریکا در ایران و مأموران مسئول این کار در آمریکا باقی نگذاشته است. در ضمن نیز برای تولیدکنندگان اسلحه در آمریکا و سه بخش که مسئول تهیه ساز و برگ نظامی در آمریکا هستند، و سازمان کمکهای امنیت دفاعی، یک منبع ثروت بادآورده شده است.» (۱۶۰)

به دنبال این تسلیحات، انبوهی از اتباع آمریکا به عنوان کارشناس و مستشار، راهی ایران می‌شدند تا به آموزش بپردازند؛ آموزشهایی که تنها با بودن خود آنها استفاده از سلاحها را برای نظامیان ایران مقدور می‌ساخت. زونیس در کتاب «شکست شاهانه» می‌گوید: «هجوم پنجاه هزار آمریکایی به ایران و تعهد مستمر شاه به ایالات متحده، مردم را به انزجار کشانده بود.» (۱۶۱) این روند تا سال ۵۷ همچنان ادامه یافت. (۱۶۲)

سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ (۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ م.) سالهای بحران در سیاست خارجی و داخلی محمدرضا بود. در ۱۲ آبان سال ۱۳۵۵ جیمی کارتر، نامزد حزب دموکرات، به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا برگزیده شد. وی برای پیروزی در انتخابات از حربه حقوق بشر سود جست، لذا شاه قبل از انتخاب کارتر، به طور جدی از انتخاب جرالد فورد، نامزد جمهوری خواهان، حمایت می‌نمود و به نفع او در انتخابات سرمایه‌گذاری کرد. کارتر و اعضای کابینه وی، ظاهراً بر سر سه مسأله اساسی چون: خریدهای غیرضروری نظامی، عدم رعایت حقوق بشر و افزایش بهای نفت با رژیم شاه مخالفت نمی‌نمودند. شاه نیز در ابتدا برای گریز از تهمت وابستگی، ناچار برخی حقایق را به زبان آورد. وی در مورد تهدید قطع فروش اسلحه در صورت افزایش قیمت نفت گفت: «آنها آزادند که اسلحه خود را به هر کسی که مایلند، بفروشند، همان‌طور که من نیز در مورد فروش نفت «خود» آزادم. همچنین به یاد داشته باشید که ایران می‌تواند هر سال برای کالاهای شما یک بازار ۱۰ میلیارد دلاری باشد، که در آن صورت شما آن را از دست خواهید داد.» (۱۶۳)

وی در مورد حقوق بشر گفت: «اگر قرار باشد، دفاع از حقوق بشر ما را به سوی شکستن و تبعیت سوق دهد، دیگر نام آن حقوق بشر نیست.» (۱۶۴) او همچنین در مصاحبه با روزنامه کیهان

گفت: «استعمارگران، یکباره لیبرال، آزادخواه و مدافع حقوق انسانها شدند.» (۱۶۵)

در ۲۶ بهمن سال ۱۳۵۵ شاه عنوان داشت: «هربار راجع به نفت اقدام کردیم، بامبولی در دنیا بر ضد ایران برپا شد.» (۱۶۶) اما این انتقادهای دیری نپایید. کارتر در ملاقات با زاهدی - سفیر ایران در آمریکا - گفت که امیدوار است، به زودی شاهنشاه را ملاقات کند. زاهدی نیز چندی بعد اعلام کرد که روابط ایران و آمریکا هرگز تا این اندازه عمیق و استوار نبوده است؛ مبادلات تجاری ایران و آمریکا قرار است در ۵ سال آینده به حدود پنجاه میلیارد دلار برسد. اما وی گفت، سالانه کمتر از ۴ واردات، نظامی بوده و مابقی به خرید تکنولوژی صنعتی و کشاورزی اختصاص دارد. (۱۶۷)

رئیس جمهور آمریکا، «ویلیام سولین» را که تجربه همکاری با حکومتهای استبدادی داشت، به عنوان سفیر در ایران برگزید. شاه نیز در ۲۲ آبان ۱۳۵۶ به آمریکا عزیمت نمود و در آن جا اعلام کرد که از افزایش بهای نفت خودداری می کند. (۱۶۸) در اسناد لانه جاسوسی، جلد ۸، سند ۲۲، در گزارشی سری به وزارت خارجه آمریکا آمده است:

«... به خواهش ما ایران در کمیسیون چهار دولت در ویتنام شرکت کرد و به متفق ما، ویتنام جنوبی تجهیزات نظامی تحویل داد. اواخر، یک واحد نظامی برای نظارت بر متارکه در ارتفاعات جولان فرستاد. به توصیه ما ایران مساعدت مالی به مصر و عده‌ای از کشورهای دیگر نیازمند تحویل داد که در این کشورها منافع ما با ایران مشترک بود.» (۱۶۹)

کارتر نیز در ۹ دی همان سال وارد ایران شد، ولی قبل و پس از ورود به تهران انجام قراردادهای کلان نظامی را از کنگره خواستار شده بود. سالهای ۵۶ و ۵۷، سالهای مبارزه خونین مردم با رژیم شاهنشاهی بود، از جمله این درگیریها، فاجعه ۱۷ شهریور ۵۷ بود. مقامات آمریکایی که با داعیه حقوق بشر و فشار بر دیکتاتورها روی کار آمده بودند، از این سرکوبها ابراز خرسندی کردند. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد که شاه به کنترل اوضاع ادامه می دهد و از عمل نظامی انجام شده در تهران - کشتار ۱۷ شهریور - و سایر شهرهای بزرگ ایران خوشحال است. (۱۷۰)

بیست روز بعد نیز کارتر ضمن نامه‌ای به شاه اعلام کرد: «ما از شما پشتیبانی می کنیم.» (۱۷۱) با

شدت گرفتن جریانهای انقلاب در این «جزیره ثبات»، سفرای انگلیس و آمریکا مدام به نخست‌وزیران، قوه‌باغی و امثالهم می‌گفتند: «مقاومت کنید. با شما هستیم.» آنها و دستگاههای اطلاعاتی آمریکا نیز دقیقاً مثل ۱۵ خرداد ۴۲ غافلگیر شده بودند. این رویه تا پایان کار دولت ازهارى ادامه داشت، ولی آمریکا و انگلیس نیز به این نتیجه رسیده بودند که باید محمدرضا موقتاً از کشور خارج شود. در کنفرانس «گوادلوپ»، سران غرب، امید خود را به بختیار بستند و ژنرال «هایزر» وارد تهران شد. او یک هفته ورود خود را از شاه پنهان نگه داشت و زمانی که ملاقات پیش آمد، به طور صریح خروج او را از کشور خواستار شد. وی از محمدرضا خواست تا تاریخ خروج را معین کند. حتی هنوز هم برای مقامات آمریکایی و انگلیسی، خروج او یک دوره موقت انگاشته می‌شد،^(۱۷۲) ولی شاه دیگر برای همیشه خارج می‌شد و طرح کودتای نظامیان که همزمان با ورود امام خمینی (ره) و بار دیگر پس از ورود ایشان، علیه نیروهای انقلابی و از سوی ژنرال رابرت هایزر، معاون فرماندهی نیروهای ناتو در اروپا، با دستور مستقیم کارتر دنبال می‌شد، نتوانست در مقابل سیل خروشان انقلاب دوام یابد و ناکام ماند.^(۱۷۳)

«در مورد یک حکومت سرسپرده، این قابل تصور است که برای حفظ بقای خود به اطاعت از ننگین ترین خواسته های ابرقدرتها تن دردهد؛ اما قابل تصور نیست که به خاطر اطاعت از کوچکترین درخواستهای همان ابرقدرت، از بقای خود صرف نظر کند.» (۱۷۴)

سیاست ماه عسل

سرانجام بهترین دوران ایام روابط ایران و آمریکا ورق می خورد. ولی در همین دوران خوش، دوستی دو دولت ایران و آمریکا و نحوه رفتار هر دو دولت نسبت به ملت خود، آمیخته با بدبینی و اغواست. نه تغییر دولت در دست دو حزب جمهوریخواه و دموکرات آمریکا، عقده نوع دوستی آمریکاییان را شکفت و نه ثبات دیکتاتوری ایران، بر محبوبیت آمریکا افزود.

هر حزبی با مجموعه ای از شعارهای کلیشه ای در صورتی نوین، ظاهر می شد و طرحی جدید با همان اهداف قدیم ایالات متحده، برای پیروان جهان سوم خود تدارک می دید. مردم آمریکا قبل از هر حادثه ای توجیه می شدند و سخن از امنیت ملی که پیوند ناگسستنی با منافع آن دولت دارد، رهیافتی بود که مرتب افکار عمومی را آماده می کرد. در واقعه ویتنام، مردم آمریکا افکار عمومی آن بشدت علیه برنامه نظامی رئیس جمهور واکنش نشان دادند، ولی کمتر آمریکایی به مداخله در آن کشور اعتراض کرد. حسرت ابرقدرتی در جهان و خصوصاً روند خصومت زای جنگ سرد، مجموعه برنامه های سیاسی و نظامی آمریکا را مشروع جلوه می داد و تنها زمانی مردم را وادار به واکنش می نمود که آتش، دامان آنها را نیز می گرفت. در جنگ ویتنام، چون کشته شدگان آمریکایی افزایش یافت، مردم بدان اعتراض کردند، آن هم اعتراض به کشته

دادن و نه مداخله کردن! مردم مادامی که دولت را در سیاست خارجی، بی ضرر به خود احساس می‌کنند، به دولت عنایتی ندارند. مداخله نظامی دولتمردان آمریکا در بیش از ۵۲ کشور جهان چندین بار اعتراضی چون مسأله ویتنام را بوسیله مردم آمریکا به وجود آورد؟ شاید بندرت. با این حال در آمریکا همواره رویه هر دولتی، استمرار هدف قدیم در ساختاری جدید است. تغییرات سیاست ایران در تمام دوره روابط خود با آمریکا (خصوصاً در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷) متکی بر نوعی تغییر ذائقه ایرانیان بود تا از تغییر جدید، تأثیر جدیدی پذیرند و یکسانی روند سلطه، آنها را وادار به شورش ننماید. شعارهای متنوع سیاستمداران آمریکایی برای دول پیرامون خود، تنها در جهت توجیه حرکت دول مرکز بود که آمریکا در رأس آنها قرار داشت. عملکردهای ضد و نقیض و عدم انطباق با شعارها باعث گردید تا در واقعه انقلاب ایران به گفته‌های خود اقرار کنند. چنان که در ۱۶ دی ماه ۵۷، کیسینجر، وزیر خارجه سابق آمریکا اعلام کرد، از آن بیم دارد که حوادث ایران به سایر کشورهای دوست آمریکا سرایت کند و همه را غرق در انقلاب سازد. وی گناه این حرکت را متوجه «هدف تو خالی دفاع از حقوق بشر» دانست. (۱۷۵) در دورانی که ایران در اوج قله روابط با آمریکا بود، آمریکاییان، ایران را در ته ذلت و حقارت می‌دیدند و کارشناسان آمریکایی در قبال حضور در ایران، مبلغی تحت عنوان حق توحش (یا عناوین مشابه) دریافت می‌کردند و مردم ایران به تبع دولت به ظاهر نماینده آن، تبه‌لوری از دریوزگی در برابر سایر ملل، بالاخص دول مترقی بود. این یک اصل ثابت و مسلم است که رکن سیاستگذار هر ملتی، بزرگ و نماینده آن ملت شمرده می‌شود و ضرورتاً تحقیر و ابزارگونه بودن آن، ناگزیر منجر به تحقیر آن ملت می‌گردد. مطیع بودن دولتمردان ایران، در دورانی که جنبشهای آزادیخواه روز به روز اوج می‌گرفت، حتی برای خود ملل استعمارگر نیز عجیب بوده و نهایت این اطاعت صرف، چیزی جز رابطه نامتوازن و عاری از احترام متقابل نبوده است.

اما این دوران شیرین روابط برای آمریکا و مصیبت‌بار برای ملت ایران، بالاخره به سر آمد، و روزگاری فرا رسید که در آن قطع روابط، معادله را عکس جلوه دهد. حکومت مدعی دموکراسی سالها از دولت معترف به دیکتاتوری حمایت نمود و در آخرین مرحله غروب آن، با فرستادن نیروی ویژه‌ای چون ژنرال «هایزر» تصمیم به انحراف مسیر مردمی گرفت، (۱۷۶) و در کنفرانس

«گوادلوپ» سران چهار کشور بزرگ جهان سرمایه‌داری، ضمن مخالفت با جنبش مردمی، اصلی‌ترین محور بحث خود را بر سر مشخص کردن استراتژی رویارویی با شرایط آینده ایران قرار دادند^(۱۷۷) و برای آینده ایران، برنامه‌ای چیدند که کمترین نمود در آن، جلوه دوستی و بالاترین حکایت آن، روایت خصومت بود. نگاه به روابط ایران و آمریکا در بعد از انقلاب را نمی‌توان به عنوان جزئی از تاریخ این کشور در قلمرو تاریخچه روابط محسوب کرد، چرا که جراحات وارد بر پیکره این روابط هنوز تازه است و هر از چندی نمک‌پاشی بر آنها، کوس خلوت ماه عسل سلطه آمریکا (یا روابط با ایران) رابه صدا درمی‌آورد؛ زمانی که شاید بتوان گفت، آمریکا با ایران رابطه داشت و روابط هیچ‌گاه دو جانبه و بر پایه احترام متقابل نبود. در آینده روابط بعد از انقلاب نیز، تأمل در این زمینه شایسته است که آیا صدمات و خسارات هم متقابل می‌باشد...؟!۱

حتی می‌توان ادعا کرد که روابط دو ملت هم یکسان نبوده است، به همان دلیل که در کمتر مواردی خواسته این مردمان ملاک عمل حاکمان قرار می‌گرفت؛ نمونه عملی این سبک تعامل تربیت ارتش و ساواک بدست سیا و موساد است. به گفته «ویلیام بلوم» کمکهای بی‌دریغ آمریکا به این ارگانها جز سرپوشی بر سطح فساد و ارتشای موجود در کشور نبود که حاکمان ایران آن را به حداکثر رسانده بودند. بنا بر نقل وی می‌توان عمق شکاف دولت و ملت ایران را در اوج دوره روابط ایران و آمریکا بهتر درک کرد.^(۱۷۸) او قول سناتور «هیوبرت نامگری» را می‌آورد که با شگفتی از این موضوع اظهار داشت:

«می‌دانید رئیس ستاد ارتش ایران به یکی از هموطنان ما چه گفت؟ گفت ارتش ایران در وضعیت خوبی قرار دارد و به برکت کمکهای ایالات متحده آمریکا اکنون قادر است از بین مردم غیرنظامی برآید. این ارتش به جنگ روسها نخواهد رفت، چون برای جنگ با ملت ایران تربیت شده است.»^(۱۷۹)

این غم‌نامه‌ها و حکایت‌های فزاینده از آن در عهد وصال یا به تعبیر ما در دوره ماه عسل روابط دو کشور صورت می‌گرفت. حال باید منتظر زمانه فراق بود تا رنج نامه دولت مردمی را هم مرور کرد.

پی نوشت

۱. جلال العالم، *قادة الغرب يقولون دمرُوا الإسلام/أهلِهِ*، ص ۳۴-۳۱.
۲. ر.ک. المحادثة العربية (۸) لطلاب كلية المعارف الإسلامية و العلوم السياسية، قسم اللغة العربية، دانشگاه امام صادق (ع). تهران. ص ۲۷.
۳. ظاهرة التنافس الاستكباري على العراق، الحوار الفكري و السياسي، ص ۵۶-۵۱.
۴. الحوار السياسي، سلسلة دراسات سياسيه ۲۸ و ۲۹، المركز الاسلامي للابحاث السياسية، قم. ۱۹۸۵ (۱۴۰۵ هـ)، صص ۲۱۲-۱۸۸.
۵. همان.
۶. همان.
۷. همان.
۸. رچارد نیکسون، ۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ، فریدون دولتشاهی، ص ۳۱۸.
۹. المحادثة العربية (۸)، ص ۲۷.
۱۰. مصطفی خالدي و عمر فروخ، *التبشير والاستعمار*، ص ۱۱۴.
۱۱. مصطفی خالدي و عمر فروخ، *نقش کلیسا در ممالک عربی*، مصطفی زمانی، (بی تا، بی جا)، ص ۱۴۰.
۱۲. روزه گارودی، *اسطوره های بینانگذار سیاست اسرائیل*، ص ۲۱.
۱۳. امیری، مجتبی؛ *نظریه برخورد تمدنها (هانتینگتون و منتقدانش)*، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۶، ص ۶۷-۶۲.
10. Richard Nixon, *seize The Moment*, (New York: Simon & Schuster 1992).
۱۱. امیری، مجتبی؛ *نظریه برخورد تمدنها*، ص ۳۳.
۱۲. برای مطالعه بیشتر آثار نیکسون مراجعه شود به:
۱۳. امیری، مجتبی؛ «نیکسون و رؤیای رهبری آمریکا بر جهان»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش ۷۹-۸۰.

فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳.

- امیری، مجتبی؛ فرصت را از دست ندهید. (بررسی آخرین کتاب نیکسون)، اطلاعات، ۱۸، ۱۹، ۱۳۷۱.
 امیری، مجتبی؛ صلح مطلق - صلح واقعی (نگاهی به کتاب ۱۹۹۱ نوشته نیکسون)، اطلاعات، ۱۷، ۱۸ و ۱۹
 اردیبهشت ۱۳۶۷.

۳

Richard Nixon. seize The Moment. (New York: Simon & Schuster 1992). pp. 194-232 and
 Beyond Peace. (New York: Random House, 1994).

۱۳. نوام چامسکی، دموکراسی بازدارنده، غلامرضا تاجیک، سازمان انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶.
 ۱۴. مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی غیرانتفاعی «راند» (Rand corporation) در سال ۱۹۴۸ به مثابه بازوی
 تحقیقاتی و مشورتی نیروهای مسلح آمریکا بنیان گذاشته شد. این مرکز امروزه از مهمترین مراکزی است که
 خارج از دیوان سالاری دولتی نیازهای علمی و تحقیقاتی ارگانهای امنیتی، نظامی و سیاسی آمریکا را تأمین
 می‌کند. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به:

Bruce L.R. Smith, The Rand corporation, (Cambridge: Harvard University, 1966).

۱۵. امیری، مجتبی؛ نظریه برخورد تمدنها، ص ۱۲.

- علی آقابخش و مینو انشاری‌راد. فرهنگ علوم سیاسی، مرکز مطابعات و مدارک علمی ایران، تهران، ۱۳۷۴.
 ص ۱۰۹.

۱۶. گنجی، اکبر؛ سنت، مدرنیته، پست مدرن، دفتر نخست، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۲۸ و
 ۱۰۲.

۱۷. باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، محمود مشرقی، انتشارات آشنایی، ۱۳۶۳، ص ۱۷.

۱۸. «آمریکا و یک قرن رابطه استعماری با ایران»، روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۵۳۳۶، تاریخ ۷۶/۸/۱۳.
 ص ۱۱.

۱۹. بینا، علی اکبر؛ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران (به نقل از محله وزرات امور خارجه)، انتشارات دانشگاه
 تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۳۵.

۲۰. تیسروانی، حاج میرزا محمدشرف ربن‌العابدین؛ کشف الغرایب، ناسخ التواریخ و تحفة العالم. بستان

السیاحیه.

۲۱. ایلچی، میرزا ابوالحسن خان؛ حیرت نامه، به کوشش حسن مرسلوند؛ نشر رسا، ۱۳۶۴.
۲۲. اداره انتشار اسناد، گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا (۱۸۵۱-۱۹۲۵ م.)، به کوشش سیدعلی مرجانی، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳.
۲۳. همان، ص ۲ (نقل از اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان؛ «تاریخ منتظم ناصری»، ذیل وقایع سال ۱۲۲۶ ق).
۲۴. Christian Missionaries (داعیان مسیحی)، افراد و گروههایی که وظیفه تبلیغ دین مسیح را در نقاط مختلف جهان برعهده دارند. استعمارگران غربی، از بیشتر این افراد و گروهها برای تحکیم سلطه خود در مستعمرهها استفاده می‌کردند.
- آقابخشی، علی؛ فرهنگ علوم سیاسی، ص ۴۹.
۲۵. باری روبین، جنگ قدرتها در ایران. محدود شرقی، ص ۹.
۲۶. بینا، علی اکبر؛ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، ص ۱۳۹.
۲۷. همان، ص ۱۴۰.
۲۸. گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا، وزارت امور خارجه، (۱۸۵۱ - ۱۹۲۵ م.)، ص ۳.
۲۹. بینا، علی اکبر؛ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، ص ۱۴۰.
۳۰. گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا، وزارت امور خارجه، (۱۸۵۱ - ۱۹۲۵ م.)، ص ۴.
- ۳۱ و ۳۲. و بدین وسیله توانست مانع تعرض مسیحیان کاتولیک نسبت به پروتستانها شود. همان، ص ۳ و ۴.
۳۲. آبراهام یلسون، روابط سیاسی ایران و آمریکا (۱۳۰۱ - ۱۳۴۰ ه. ق.)، محمدباقر آرام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۵.
۳۳. همان، ص ۴۶.
۳۴. همان، ص ۴۱.
۳۵. گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا، وزارت امور خارجه، ص ۴.
- جیمز ایبل، روابط بدفترام ایران و آمریکا (شیر و عقاب)، فروزنده برلیان، نشر فاخته، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۲.
۳۶. همان، ص ۱۲.
۳۷. همان، ص ۱۳.

۳۸. یسلسون، تلگراف ویلیام واتس کنسول آمریکا در تبریز، ص ۱۲۲.
۳۹. عمان، ص ۸۴-۹۱.
۴۰. همان، ص ۶۷.
۴۱. گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا، وزارت امور خارجه، ص ۷.
۴۲. یسلسون، ص ۶۰-۶۱.
۴۳. گزیده اسناد روابط ایران و آمریکا، وزارت امور خارجه، ص ۶ (به نقل از «نشریه وزارت امور خارجه»، دی ماه ۱۳۳۵، ص ۱۵ و مقایسه شود با اسناد ۱۶ و ۲۵).
۴۴. ر.ک. عمان، سند ۱۸.
۴۵. گزیده اسناد...، وزارت امور خارجه، ص ۷.
- ر.ک. اصفهانیان، کریم و روشنی، قدرت‌الله؛ «مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله»، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، قسمت اول: ص ۱۷۱، ۱۱۴، ۳۸.
۴۶. گزیده اسناد...، وزارت امور خارجه، ص ۵.
۴۷. همان، سند شماره ۴، ص ۳۷-۳۸.
۴۸. اصفهانیان و روشنی، مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله، قسمت اول، ص ۳۹.
۴۹. اصفهانیان، کریم؛ مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، قسمت دوم، ص ۱۱۸.
۵۰. یسلسون، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ص ۶۲.
۵۱. همان، ص ۶۳.
۵۲. همان، ص ۶۵.
۵۳. همان، ص ۷۱.
۵۴. همان، ص ۷۲.
۵۵. همان، ص ۷۸.
۵۶. باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، ص ۱۴.
۵۷. یسلسون، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ص ۷۵-۷۶.

۵۸. همان، ص ۶۹-۷۵، خصوصاً به رفتار مستکبرانه نوجامین دقت شود.
۵۹. همان، ص ۸۶.
۶۰. همان، ص ۱۴۶.
۶۱. همان، ص ۱۴۹.
۶۲. موجانی، سیدعلی؛ بررسی مناسبات ایران و آمریکا، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۶، به نقل از:
- State Department Documents (National Archives). Notes, parsia, vol.1.
۶۳. همان، ص ۱۷.
۶۴. یسلون، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ص ۷۸.
۶۵. موجانی، سیدعلی؛ بررسی مناسبات ایران و آمریکا، ص ۲۷.
۶۶. یسلون، روابط ایران و آمریکا، ص ۱۴۶.
۶۷. یسلون، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ص ۲۳۹.
۶۸. همان، ص ۱۷۲.
۶۹. همان، ص ۲۴۱.
۷۰. باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، محمود مشرفی، ص ۱۸-۱۹.
- یسلون، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ص ۲۲۲-۲۲۳.
۷۱. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۴، دکتر مصدق به نقل از کرنفلد، وزیر مختار آمریکا و مترجم وی، الیهیار صالح آورده است.
۷۲. باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، ص ۲۲.
۷۳. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۲۷.
- باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، ص ۲۲-۲۳.
۷۴. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۷۱.
۷۵. شورای روابط خارجی، بخش دوم، صص ۴۱-۴۲.
۷۶. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۷۵.

۷۷. باری روبین، جنگ قدرتها در ایران: ص ۳۰.
۷۸. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۸۹.
۷۹. یسلسون: روابط سیاسی ایران و آمریکا، صص ۲۹۱-۲۹۰. سه جانبه‌گرایان نیز چنانکه در مبحث حاکمان پنهان دیدیم بر این اعتقاد بودند که می‌بایستی از شیوه‌های رایج امپریالیسم (که بوسیله انگلستان تجربه شده) اجتناب نمود و نه از امپریالیسم.
۸۰. هالی اسکالر، سه جانبه‌گرایی، احمد دولت‌محمدی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۰۲.
۸۱. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۹۴.
۸۲. همان، ص ۱۰۸.
۸۳. همان، ص ۱۰۹-۱۱۰.
۸۴. همان، ص ۱۳۶.
۸۵. همان، ص ۱۵۰.
۸۶. آرتور مبلسبو، آمریکایی‌ها در ایران (خاطرات دوران جنگ جهانی دوم)، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۷۷.
۸۷. درویشی سه تلاتی، فرهاد: مناسبات امنیتی - نظامی آمریکا و ایران (۱۳۳۲-۱۳۷۷)، معاونت تحقیق و پژوهش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۷.
۸۸. «تودرتوی روابط: ۱۲۷۷-۱۳۲۰»، ماهنامه ایران فردا، ضمیمه شماره ۴۲، ص ۱-۲.
۸۹. همان، ص ۲.
۹۰. لورنس ایچ. شوب و ویلیام مینتر، تراست مغزهای امپراتوری، ص ۱۶۸ و ۱۸۷.
۹۱. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: همان، ص ۲۱۴.
۹۲. همان.
۹۳. کدیور، جمیل، رویارویی (انقلاب اسلامی ایران و آمریکا)، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۷۳، به نقل از:
- مدنی، سیدجلال‌الدین، «تاریخ سیاسی ایران»، دفتر انتشارات اسلامی قم، ۱۳۶۸، ج اول، ص ۲۸۶.

۹۴. مدنی، جلال‌الدین: تاریخ سیاسی معاصر ایران، دفتر انتشارات اسلامی قم، ۱۳۶۹، ص ۵۱۶.
۹۵. هوشنگ مهدوی، همان، ص ۲۱۴، پاورقی (به نقل از دکتر کیانوری).
۹۶. باری روبین، همان، ص ۷۹.
۹۷. باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، ص ۶۵.
۹۸. همان، ص ۶۶.
۹۹. همان، ص ۶۹، بسیاری از توده‌ایها عضو سیا بودند و عامل آمریکا.
- ر.ک. مارک ح. گازیزروسکی، دیپلماسی آمریکا و شاه، جمشید زنگنه. مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۸۶.
۱۰۰. فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰، جلد اول، ص ۱۷۹.
۱۰۱. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۱۵، پاورقی.
۱۰۲. منصوری، جواد؛ ۲۵ سال حاکمیت آمریکا بر ایران، بی‌جا، تابستان ۱۳۶۴، ص ۳۸-۳۹.
۱۰۳. فردوست، همان، ص ۱۸۲.
۱۰۴. آیت، سید حسن؛ چهره حقیقی مصدق/السلطنه (یادداشت‌های سیاسی حسن ارسنجانی)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۰، ص ۶۷.
۱۰۵. ژان پیردیگار، برنارد هورکاد و یان ریشار، ایران در قرن بیستم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۴۶.
۱۰۶. باری روبین، همان، ص ۶۴.
۱۰۷. همان، ص ۲۴-۲۶.
۱۰۸. هوشنگ مهدوی، همان، ص ۲۱۲.
۱۰۹. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰، جلد دوم، ص ۲۲۳ (به نقل از «خاطرات روزولت»، ص ۲۱۳).
- شاه هیچ‌گاه خدمت روزولت را فراموش نکرد و مرتب با عنوان دوست من، از او یاد می‌نمود و یاداش خدمت او را در دلالی معاملات کلان تسلیحاتی تضمین نمود. ر.ک. همان، ص ۲۲۴-۲۲۳.
۱۱۰. باری روبین، همان، ص ۸۹.

۱۱۱. همان.
۱۱۲. ازغندی، علیرضا: روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده: ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷)، نشر قومس، تهران: ۱۳۷۶، ص ۲۴۱.
۱۱۳. همان، ص ۲۲۳.
۱۱۴. همان، ص ۲۲۴.
۱۱۵. همان، ص ۲۴۵.
۱۱۶. روبین، همان، ص ۸۹.
۱۱۷. منصوری، جواد: ۲۵ سال حاکمیت آمریکا بر ایران، ص ۴۵.
۱۱۸. مارک ج. گازیروسکی، دیپلماسی آمریکا و شاه، جمشید زنگنه، ص ۱۹۲.
۱۱۹. لورنس اچ. شوپ و ویلیام مینتر، تراست مغزهای امپراتوری: منصور آسیم و علی رضایی. انتشارات اطلاعات: تهران، ۱۳۶۴، ص ضمایم، ضمیمه (۱).
۱۲۰. هوشنگ مهدوی: همان، ص ۲۱۹.
۱۲۱. همان، ص ۲۲۰.
۱۲۲. همان.
۱۲۳. منصوری، همان، ص ۴۹.
۱۲۴. همان، ص ۲۹.
۱۲۵. همان، ص ۵۱.
۱۲۶. روبین، همان، ص ۹۳.
۱۲۷. منصوری، همان، ص ۷۶.
۱۲۸. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۱۱، ۱۲، ۱۳.
۱۲۹. مدنی، جلال‌الدین: ج ۱، ص ۶۲۳.
۱۳۰. منصوری، همان، ص ۸۲.
۱۳۱. همان، ص ۸۳ (به نقل از «بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی»، ص ۱۷۵).
۱۳۲. روبین، همان، ص ۹۷.

۱۳۳. همان، ص ۹۸.
۱۳۴. هوشنگ مهدوی، همان، ص ۲۸۰.
۱۳۵. فردوست، حسین؛ همان، ص ۵۱۰.
۱۳۶. همان.
۱۳۷. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۲۸.
۱۳۸. همان، ج ۲، ص ۵۶.
۱۳۹. فردوست، حسین؛ همان، ص ۵۱۰.
۱۴۰. همان، ص ۵۱۴.
۱۴۱. همان، ص ۵۱۲، ۵۱۳.
۱۴۲. همان، ص ۵۱۴.
۱۴۳. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۱۱-۱۲.
۱۴۴. فردوست، همان، ۵۱۶.
۱۴۵. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۱۱.
۱۴۶. فردوست، همان، ص ۳۳۵.
۱۴۷. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۵.
۱۴۸. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۶.
۱۴۹. همان، ج ۱، ص ۱۰۲.
- البته شایان ذکر است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد و هجوم کنسرسیونهای نفتی و افزایش درآمد نفت، از شدت کمکیهای بلاعوض آمریکا کاسته شد و در عرض سازمانهای بین‌المللی وابسته، اعطای وام با شروط معین را به ایران شروع کردند، شروطی که عمده آن‌گیزه سیاسی را مدنظر داشت تا توسعه اقتصادی. در ۲۳ فروردین ۱۳۴۶ کمکیهای بلاعوض نظامی آمریکا به ایران قطع گردید و ۲۵ شهریور همان سال ۲۵ مرداد و ۱۷ آبان سال ۱۳۴۸ مجموعاً بیش از ۵۰۰ میلیون دلار وام از سوی بانک جهانی به ایران اعطا شد و خرد نوع جدیدی از وابستگی را به ارمغان آورد. تقاضای کابینولاسیون و تصویب آن نیز در راستای این سیر و دلبستگی نوین به آمریکا بوده است. امروزه نیز متأسفانه تحت عنوان طرحهای توسعه جهان سوم این نوع فشارها برای متقاضیان وام اعمال

می‌گردد.

۱۵۰. فردوست، همان، ص ۵۱۶.

۱۵۱. جیمز ا. بیل روابط بد فرجام ایران و آمریکا (شیر و عتاب)، فروزنده برلیان و جهان‌شاهی، نشر فاخته، تهران،

۱۳۷۱، ص ۲۲۱، به نقل از:

Young, classroom lecture, Princeton university, February 1965.

۱۵۲. همان، ص ۲۱۷.

۱۵۳. همان، ص ۲۳۶.

۱۵۴. همان.

۱۵۵. همان، ص ۲۲۹.

۱۵۶. همان، ص ۲۵۰.

۱۵۷. رجبی، فاطمه: آمریکا شیطان بزرگ، کتاب صبح، تهران، ۱۳۷۶، ص ۹۲ (به نقل از هویدا، فریدون؛ سقوط شاه، ص ۷۲).

۱۵۸. کدیور، جمیل: رویارویی و انقلاب اسلامی ایران و آمریکا، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۶۳. ر.ک. آنتونی سمسون، «بازار اسلحه»، فصل‌نامه نیک‌آیین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۷۰.

159. Newsweek. Aug. 23, 1976. P.52.

۱۶۰. جیمز ا. بیل، همان، ص ۲۷۵.

۱۶۱. رجبی، همان، ص ۶۱ (به نقل از ژوئیس ماروین، «شکست شاهانه»، ص ۴۲۱).

۱۶۲. مارک، ج. گازیووسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه (بای دولتی دست‌نشانده در ایران)، فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۹۴، جدول شماره ۶.

همچنین رجوع کنید به مجموعه قراردادهای نظامی که از سال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۷۹ بین ایران و آمریکا بسته شد. درویشی سه تلافی، فرهاد؛ مناسبات امنیتی - نظامی آمریکا و ایران (۱۳۳۲ - ۱۳۵۷)، انتشارات سیاه پاسداران ا. تهران، ۱۳۷۶.

۱۶۳. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۱۷.

۱۶۴. همان، ص ۱۸.

۱۶۵. همان.
۱۶۶. همان، ص ۱۷.
۱۶۷. همان.
۱۶۸. همان، ص ۱۸.
۱۶۹. همان، ص ۱۷.
۱۷۰. همان، ص ۲۰.
۱۷۱. منصوری، همان، ص ۱۹۷.
۱۷۲. فردوست، همان، ص ۵۷۱.
۱۷۳. خاطرات ژنرال عابیز، هفته‌نامه آلمانی اشپیگل، شماره ۴۲-۴۴، ۱۹۸۶.
۱۷۴. از مقدمه ناشر در کتاب سنت و مدرنیسم، انتشارات روزند، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۵.
۱۷۵. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۳.
۱۷۶. هفته‌نامه آلمانی اشپیگل، شماره ۴۲-۴۴.
۱۷۷. ضمیمه ایران فردا، ص ۲۳.
۱۷۸. ویلیام بلوم، سرکوب امید (دخالت‌های نظامی آمریکا و سازمان سیا از جنگ جهانی دوم تا کنین)، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۱۹.
179. Fred J. Cook in *The Nation* (New York), 24 June 1961. p. 550, Particular conditions in Iran after 'The coup.

بخش چهارم

ظهور فلق

«پیروزی انقلاب اسلامی شکست نیروهای
طاغوتی در جهان است.»

شهید رجایی - ۵۹/۷/۲۶
در اجلاس شورای امنیت سازمان ملل

انقلاب را عموماً مترادف با «دگرگونی» می‌دانند، اما این «تحول» به دو دلیل عمده ظهور می‌کند که شامل عوامل عینی و مجموعه عوامل ذهنی می‌گردد. «علل عینی» بیشتر در بردارنده جهت‌های مادی لزوم تحول می‌باشد و جنبه ذهنی، نوعی برداشت معنوی را در برمی‌گیرد. با این حال عمدتاً «عوامل ذهنی» مقدم و غالب بر ادله عینی هستند، لذا کمتر انقلابی در جهان یافت می‌شود که صرف زمینه‌های عینی منجر به مرحله تحول شده باشد، چرا که این موارد معطوف به امور مادی هستند و اهداف مادی بشر، بندرت عامل طغیان او تا حد از جان گذشتگی می‌گردد. این تعبیر حتی در انقلابهای کمونیستی نیز صادق است و اصرار آنها برگذار از مراحل مختلف بدون عنایت به تفسیر ذهن، عقیم خواهد بود. به همین جهت انقلابها همواره مورد عناد نیروهای ثبات طلب و محافظه کار بوده‌اند. باز به همین دلیل انتشار فکر انقلاب، ناگزیر

دامان انسانهای گریزان از تغییر را هم می‌گیرد و دامنه ذهنی، لاجرم عین را به تبعیت وامی‌دارد و این تغییر وضع موجود، فی‌الجمله برای عمده نیروهای ناخرسند از وضع حاضر، نویدبخش آینده‌ای بهتر است. با این حال مقوله صدور انقلاب در جهان، همواره صحنه ناخوشایندی از حرکت انقلابیان را برای دیگر ملل ترسیم می‌کند که آمیخته با زور، جبر، تحمیل عقیده و مرام است. این معنا با عملکردهای خصمانه کمونیستی، چهره‌گریزتری به خود گرفت و امروزه اگر برخی اندیشمندان، انقلابها را پدیده‌ای نفرت‌انگیز و مخرب اعتدال جوامع ندانند، حداقل صدور آنها را به ضرر جوامع سنتی و پیشرفته قلمداد می‌کنند که جز القای سلطه‌ای جدید در قالب ایدئولوژی به ظاهر جدید نیست! از این رو، به محض تولد یک انقلاب، همگان بی‌اراده در صدد خفه کردن آن هستند تا از سرایت ناخنجاریهای آن در امان بمانند.^(۱) از سوی دیگر شاید هیچ انقلاب صالح و خالص در جهان نتوان یافت که پس از مدتی دچار فرسودگی درونی نشده باشد و انحراف از اصول اولیه را به واسطه مقتضیات زمان نپذیرفته باشد و حتی برخی از انقلابها پا را از این هم فراتر گذاشته و غرزد خوار زمانه گشته‌اند.^(۲) با این حال انقلاب اسلامی، فارغ از هر دلیل عینی که طرفداران این نوع ادله برای ظهور آن اقامه کنند،^(۳) در درجه نخست، یک انقلاب معنوی و ارزشی بود که در دنیای جنبش ارزشهای دینی به مثابه برادر نهضت بیداری مسلمانان تلقی می‌گردید و نه مادر آن.^(۴) بنابراین تحریک این نوع احساسات دینی در کنار از دست رفتن ذخایر نفت و گاز در ایران، دوستان قدیم را بیش از دشمنان داخلی مصمم ساخت تا در ابتدا با تزویر و در نهایت با تهدید، خواستار بازگشت به همان اصول قدیم و جامعه بین‌المللی شوند که ابرقدرتها و من جمله آمریکا در رأس آن قرار داشت. عجیب‌تر آن که انقلاب اسلامی از جمله معدود موضوعاتی بود که شرق و غرب در برخورد با آن به اشتراک نظر رسیده بودند؛^(۵) غافل از اینکه:

«کمتر انقلابی را در جهان می‌توان یافت که به رغم حمله دشمنان، به زانو درآمده باشد و در حمله نظامی یا محاصره اقتصادی درمانده شده باشد. جوش و خروش انقلابی، امروزه به جهانیان آموخته است که درگیر شدن با انقلابها، بهایت سبک‌سری است.»^(۶)

در مورد انقلاب اسلامی و در مرحله اول طلوعه انقلاب، رویه‌ای که ایالات متحده در پیش گرفته است، حکایت از «سیاست تزویر» دارد. در این برهه - چنان که گذشت - مشاهده شد که هدف، انحراف جریان انقلاب بود. سولیوان، سفیر آمریکا، در مورد شرایط زمانی این روزها چنین می‌نویسد: «... هنگامی که «بال» وارد بازی شد، وقایع ایران به نقطه عطف خود رسیده بودند... اما «بال» که سلسله پهلوی را رو به زوال می‌دید، در جستجوی نوعی مکانیسم انتقالی بود که امکان قبضه کردن قدرت و پیش‌دستی بر انقلاب را به عناصر معتدل سیاسی بدهد.»^(۷)

در همین دوران دولت موقت بعد از انقلاب اسلامی برپا گردید و جو حاکم و نحوه برخورد دولتمردان آن زمان با ایالات متحده سبب گردید تا از آنها به عنوان گروه‌های میانه‌رو و معتدل نام برده شود و سیاست ظاهری آمریکا، نحوه مدارا و سازش با انقلاب بود. اما مسأله پناه دادن شاه مخلوع توسط دولت آمریکا، حمایت از برخی گروه‌های ضد انقلاب، و محکوم کردن اعدام جنایتکاران از سوی سنای آمریکا در ایران، در نهایت منجر به اشغال سفارت آمریکا در تهران گردید.

دوره دوم با انجام «انقلاب دوم» به رویارویی ایران و آمریکا انجامید؛ مرحله‌ای که «سیاست زور» به دنبال آن آغاز گردید و زمینه تنش با ماجرای طبس و جنگ تحمیلی و تحریم‌های پی‌درپی به اوج خود رسید.

دوره سوم به «حماسه دوم خرداد» آغاز گردید که سیاست آن، آمیزه‌ای از دو شیوه سابق و نوسانی در تحکیم و تساهل ظاهری است. در این نوع نگرش، برداشت آمریکاییان از مرحله ذهن فراتر نرفته و در عمل، فرآیند عینی، تکامل نداشته است.

با عنایت به مراحل فوق، به تدوین موارد بعدی می‌پردازیم، به آن امید که مطالعه عملکرد دوست سابق (!) و دشمن امروز، ما را از تأمل در سلوک آشنایان داخلی باز ندارد و استحاله درونی انقلابها را ولو از بیرون هدایت شود، جدی‌تر بگیریم.^(۸)

«ما مایوس نشده و دست از کار نکشیده‌ایم.»
 جان گریوز مسؤول روابط عمومی
 سفارت آمریکا در تهران.^(۹)
 «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.»
 امام خمینی (ره)
 ۵۸/۸/۱۷

سیاست محافظه کارانه

پس از ورود امام خمینی (ره) به میهن در ۱۲ بهمن ۵۷ دولت موقت به ریاست مهندس مهدی بازرگان تعیین شد و پس از سقوط قطعی رژیم در ۲۲ بهمن همان سال، دولت موقت از سوی قدرتهای بزرگ مورد شناسایی قرار گرفت.^(۱۰) انتصاب مرحوم بازرگان به نخست‌وزیری، مطلوبی بود که عمده سیاستمداران آمریکایی طالب آن بودند. سولیوان، سفیر آمریکا، در خاطراتش مدعی است که خطوط اصلی پیشنهاد او نیز آن بود که پس از خروج شاه و افسران ارشد وی از کشور، حصول توافق بین نیروهای انقلابی و فرماندهان جوان و جدید نیروهای مسلح به این صورت باشد که آیت‌الله خمینی شخصیت معتدلی مانند بازرگان یا میناچی را به نخست‌وزیری انتخاب کند و بدین وسیله از روی کار آمدن حکومتی (افراطی) از نوع ناصر و قذافی جلوگیری به عمل آید.^(۱۱) پس از آن «تامست» و «ناس» از اعضای سفارت آمریکا در ایران، طی گزارشهای خود حمایت از دولت بازرگان را بهترین راه تأمین منافع آمریکا و زمینه مساعد برای کسب موقعیت بهتر در ایران قلمداد کردند.^(۱۲) «لینکن» نیز طی ارسال گزارش از وضعیت ایران، به سیاستهای کوتاه‌مدت و بلندمدت آمریکا اشاره کرد و ضمن آن گفت:

«... و اما سیاست برنامه بلندمدت بر این اساس قرار گرفت که میانه‌روها باید

بر سرکار باشند و ناسیونالیست‌های مخالف مذهب تسلط بیشتری در اداره مملکت داشته باشند. در ضمن تا قبل از استقرار دولت جدید ما می‌توانیم راههای نفوذ در ایران را امتحان کنیم» (۱۳)

در این دوره مرحوم بازرگان، رهبران جنبه ملی و بعضی از رهبران روحانی مانند شریعت‌مداری از حفظ روابط دوستانه با آمریکا طرفداری می‌کردند. در همین زمان تشنج در آذربایجان و کردستان، قتل چند تن از رهبران مذهبی و درگیری نیروهای انقلابی و چپ را در پی داشت و در این ماجرا نیز آمریکا متهم به توطئه‌چینی بود. (۱۴) ایجاد مناقشات مرزی در غرب و جنوب و تحریکات ارضی از سوی عراق را برخی از نمونه‌های عملکرد سیاه آمریکا در زمان دولت موقت و پس از آن در جهت خاضع کردن ایران در آن دوره قلمداد می‌کنند. (۱۵) دولت موقت تلاش نمود تا این بحرانا را از طریق مسالمت‌آمیز و مذاکره حل نماید. در این میان اولین شکاف در حکومت بازرگان رخنه کرد و دکتر سنجابی از وزارت خارجه استعفا داد. دکتر یزدی که ظاهراً گرایش به نیروهای افراطی داشت - و از سویی متهم به پذیرفتن تابعیت آمریکا بود - به جای او منصوب گردید و امیر انتظام به عنوان معاون نخست‌وزیری انتخاب گردید. (۱۶) امیر انتظام با صراحت تمام از مأمور سیا برای حل مسئله کردستان مدد خواست. (۱۷) آمریکا نیز که استمرار دولت موقت را در برابر انقلابیان مذهبی به صلاح خود می‌دید، تلاش نمود تا به نحوی در تقویت دولت موقت کوشش نماید. در اسناد لانه جاسوسی، شماره ۳۱، در گزارش به وزارت خارجه آمریکا آمده است:

«سوءظن ایرانیان نسبت به دخالت ایالات متحده در کردستان در اینجا مشکل جدی و دنیاله‌داری است. در ملاقاتهایی که هفته گذشته با انتظام و یزدی داشتیم، یزدی وزیر خارجه، در اظهاراتش خطاب به مأمور سفارت مکرراً دخالت‌های سازمان سیا را مورد تأکید قرار داد... انتظام به ما اظهار داشته است که اگر ایالات متحده در یک سطح عالی علناً این گزارشها را تکذیب نماید، او و دیگر مقامات دولتی که از خطرات ناشی از تداوم این مبارزه آگاهی دارند، اسباب بهتری برای مقابله با این مشکل خواهند داشت.» (۱۸)

از سوی دیگر مقامات آمریکایی شروع به انتقاد از محاکمات و اعدامهای سریع در ایران کردند و پس از اعدام هویدا، نخست‌وزیر سابق، روز ۱۷ مه ۱۹۷۹ سنای آمریکا طی قطعنامه‌ای محاکمه و اعدامهای سریع در ایران را محکوم کرد و دولت ایران نیز به عنوان واکنش در برابر این اقدام از پذیرفتن «والتر کاتلر»، سفیر جدید آمریکا، در ایران خودداری نمود.^(۱۹) این در حالی بود که هرچند رهبر انقلاب با تأنی و تأمل این مسئله را دنبال می‌کردند، فریادهای کینه‌جویی و کيفرخواهی مردم از هر سو به گوش می‌رسید. در نیمه ماه مه ۱۹۷۹ (اردیبهشت ۱۳۵۸ ش.) یک هیأت بزرگ - که متشکل از اعضای دادگاه انقلاب و مبارزان مسلح بود - به حضور امام رسید و اعلام کرد که یا باید اعدامها ادامه یابد و یا آن که خودشان کارها را به دست خواهند گرفت و تمام زندانیان را اعدام خواهند کرد.^(۲۰)

غیرمنصفانه و ضدحقوق بشر خواندن محاکمه جنایتکاران رژیم سابق، از سوی آمریکا، خشم استکبار ستیزی مردم را بیش از پیش برانگیخت. در عین حال آمریکاییان در یکی از اولین واکنشهای جدی نسبت به مواضع ضدامپریالیستی انقلاب اسلامی ایران، به بنانه حفظ امنیت منطقه و ادعای این که احتمال داده می‌شود که یک نفتکش در خلیج فارس ربوده شود، ناوگان خود را در تنگه هرمز به حال آماده‌باش در آوردند.^(۲۱) دامنه مناقشه ایران و آمریکا با تهدیدهای نظامی به صورت مانور و جابجایی نیروها، و اعلام برخی مجازاتهای اقتصادی از سوی آمریکا علیه ایران گسترش یافت که بیشتر جنبه دیپلماتیک به خود گرفته بود. در این میان تحریک عراق و اقدامات خراب کارانه عوامل و جاسوسان بعضی در مرزهای غربی و داخل استانهای مرزی کشور شدیدتر شده بود. از جمله در سراسر تابستان و پاییز ۱۳۵۸ انفجارهای پی‌درپی در مناطق مختلف مسکونی و نفتی خوزستان و انفجار در بازار خرمشهر رو به گسترش نهاد.^(۲۲) در چنین شرایطی حمایت از شاه و نیروهای ارتجاعی منطقه، جو داخلی را با هدایت‌های امام خمینی (ره) به شدت به زیان آمریکا و منافع امپریالیستی آن در منطقه نموده بود. این رویه با دیپلماسی دولت موقت که در راستای عادی‌سازی روابط و مذاکره با طرفهای غربی و آمریکایی بود، سر ناسازگاری داشت. اقدامات برخی از سران دولت موقت، خشم مردم را که کینه‌ای دیرینه از نفوذ آمریکا داشتند، شعله‌ور می‌ساخت. امام خمینی (ره) ضمن محکوم کردن عملکرد سنای آمریکا

و حمایت از شاه، در پاسخ به کسانی که نگران تنش در روابط بودند، فرمود:

«خدا کند این رابطه به هم بخورد، رابطه ما با آمریکا رابطه غارت‌شده و غارتگر

است... ما چه احتیاجی به آمریکا داریم؟» (۲۳)

این شیوه برخورد قاطع، مقامات دولت موقت را ناخشنود می‌نمود، به همین منظور امیران نظام، معاون نخست‌وزیر طی ملاقاتی با پروس لینگن، کاردار سفارت آمریکا در تهران، وی را سفارش به صبر و خویشتن‌داری نمود و گفت، دولت مسئول بسیاری از وقایعی که روی می‌دهد، نیست. او خود ضمن شکایت از آشفتگی اوضاع اضافه کرد که در این باره از بازرگانان صدها بار از اعمال خلافی که صورت می‌گیرد، به آیت‌الله خمینی شکایت کرده، ولی نتیجه‌ای نگرفته است. (۲۴)

رفتار آمریکا در این دوره تناقض‌آمیز بود. از سویی هدف خود را حمایت و تقویت لیبرال‌ها و میانه‌روها می‌دانست و از طرف دیگر شاهد بود که عملاً اسلام‌گرایان انقلابی و طرفدار حضرت امام (ره) ریاست توده‌ها را برعهده دارند. لذا زمینه‌چینی برای اجرای نظر «جان‌گریوز» جدی‌تر تلقی می‌شد. او معتقد است:

«... همیشه این خطر هست که بنیادگرایان اسلامی که از حمایت بی‌دریغ توده‌ها برخوردارند آنها (لیبرال دموکرات‌ها، چپ‌گراها و تبه‌نظامیان مخالف) را نیست و نابود سازند. مع‌ذلک بنیادگرایان اسلامی نیز آسیب‌پذیر هستند. به نظر من حداقل دو سناریو وجود دارد که می‌توان آشوب به پا کرد و منجر به سقوط نهایی آنان شد:

«نیروهای رو به تفرق ناشی از نارضایتی‌های نژادی و منطقه‌ای که اگر به نحو مدی با آنها معامله شود، می‌توانند سبب بسته شدن حوزه‌های نفتی و رکود در اقتصاد سنتی شده و یا ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی انقلابی آن قدر بی‌اثر شود که توده‌ها از عدم استعداد و توانایی رهبران اسلامی خود ناراضی و ناامید شوند. ایجاد اختلاف در میان مدارس شامل دوره‌های متوسط و عالی نیز می‌تواند منجر به بروز نارضایتی عمومی و یا خشونت شده و سبب به وجود آمدن همان دوره‌های ۴۰ روزه شهادت‌طلبی شود که منتهی به سقوط شاه گردید.» (۲۵)

مسئول روابط عمومی سفارت آمریکا در تهران آنگاه می‌افزاید: «ایرانی‌ها علاقه زیادی به عزاداری دارند و مانند دیگر کشورهای جهان سوم نسبت به تقاضاهای جوانان خود بی‌اختیار آسیب‌پذیر هستند.» (۲۶)

مجموعه آشوبهایی که در طول حکومت دولت موقت و پس از آن در سراسر ایران رخ می‌داد، تماماً محصول تئوری توطئه نبود، و واقعاً مقامات سفارت آمریکا در تهران با کنجکاوی در وضعیت بحرانی ایران به دنبال امتیازگیری در جهت منافع خود بودند. با وجود این عملکرد تساهل‌گرای دولت موقت در قبال رفتار گذشته و حال آمریکا، مردم را ناخرسند نموده بود. بالاخره در اول آبان ۵۸ دولت آمریکا به شاه مخلوع به بهانه بیماری اجازه اقامت داد. پس از انتشار این خبر شهردار نیویورک انجام تظاهرات علیه شاه را در این شهر ممنوع کرد. (۲۷) مردم ایران نیز پس از اولین تظاهرات بزرگ ضدآمریکایی که در اعتراض به قطعنامه سنای آمریکا صورت گرفته بود، بار دیگر در یازده آبان به خیابانها ریختند و با حضور میلیونی خود این اقدام را محکوم کردند. مسافرت همزمان بازرگان و یزدی به الجزایر برای شرکت در جشنهای استقلال آن کشور و ملاقاتی که در روز اول نوامبر ۱۹۷۹ بین آنیا و برژنيسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، در الجزیره صورت گرفت، توهمنات تازه‌ای را موجب شد. (۲۸) شعارهای ضدآمریکایی مردم پس از مطلع شدن از این ملاقات، با شعارهای ضددولتی همراه گردید. (۲۹) تظاهرات روز ۱۳ آبان (۴ نوامبر ۷۹) منجر به اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» گردید. امام خمینی (ره) در این رابطه در ۱۴ آبان فرمودند: «امروز در ایران انقلاب است. انقلابی بزرگتر از انقلاب اول.» (۳۰)

مهندس بازرگان پس از مطلع شدن از ماجرا در مصاحبه با هفته‌نامه نیوزویک گفت: «من خیلی متأسفم، بسیار متأسفم از آنچه که اتفاق افتاد.» (۳۱) استعفای دولت وی پس از دوبار درخواست، سرانجام در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ (۵ نوامبر ۱۹۷۹) مورد قبول امام خمینی (ره) واقع شد. (۳۲)

«ما هرگز نخواستیم و نمی‌خواهیم که زاندارم منطقه باشیم و به هیچ قدرتی اعم از منطقه‌ای و خارج از آن و بخصوص آمریکا که امروزه در تلاش است تا نقش زاندارمی منطقه را به خود اختصاص دهد نیز اجازه نمی‌دهیم: زاندارم این منطقه باشد.»

آیت‌الله خامنه‌ای (۷۰/۱۱/۱۹)

تنش و توطئه

هرچند مسئولان آگاه از جمله مقامات «سیا» و اعضای سیاسی سفارت آمریکا در تهران نسبت به عواقب سوء پناه دادن به شاه مخلوع به دولتمردان آمریکا اخطار داده بودند،^(۳۳) با این حال آمریکا به بهانه اوج گرفتن بیماری شاه به او پروانه اقامت داد و در مقابل خواست مردم انقلابی ایران قوار گرفت. دولت موقت نیز که رویه سازگاری را مستمرک خویش ساخته بود، بر شدت این نفرت افزود. سیاست آمریکا که در این دوران بر بقای قدرت میانه‌روها مانند «شمشیر داموکلس» (Sword of Damocles) تکیه داشت، امکان هر نوع مانور را از خود آمریکا و میانه‌روهای متمایل به او ربود. باری روبین در این باره می‌گوید:

«یکی از اشتباهات سیاسی آمریکا در ایران در این دوره سعی در گسترش رابطه با حکومت جدید ایران و اظهار نظرهای خوش‌بینانه درباره تحولات بعدی ایران و تقریب عناصر معتدل و میانه‌رو بود. این رویه بیشتر به عناصر معتدلی که خواهان حفظ روابط دوستانه با آمریکا بودند لطمه زد، در حالی که اگر آمریکا موقتاً خود را از صحنه سیاسی ایران کنار می‌کشید و کمتر به اظهارنظر در مسائل داخلی ایران

می پرداخت پنهانی برای متهم ساختن آمریکا به توطئه و مداخله در امور ایران به دست عناصر افراطی نمی افتاد و نیروهای معتدل هم کمتر در برابر حملات آنها آسیب پذیر می شدند.» (۳۴)

پس از اشغال لانه جاسوسی و استغفای بازرگان در ۱۵ آبان ۱۳۵۸، قرارداد ۱۹۵۹ ایران و آمریکا که شامل یک قرارداد دفاعی دوجانبه بود، لغو گردید. در آن قرارداد آمریکا ضمن افزایش کمکهای نظامی مکلف بود، در صورت تجاوز خارجی از استقلال و تمامیت ارضی ایران دفاع نماید. (۳۵) پس از چندی در ۱۶ آبان شورای امنیت سازمان ملل، خواستار آزادی گروگانهای آمریکایی شد و در ۲۳ همین ماه آمریکا حسابهای ایران را در آمریکا مسدود کرد. (۳۶) وزیر خزانه داری آمریکا اعلام داشت که میزان ذخایر ارزی ایران نزد بانکهای آمریکایی دست کم ۸ میلیارد دلار است. (۳۷) در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۷۹ آمریکا دستور اخراج همه ایرانیان را که به طور غیرقانونی در آمریکا زندگی می کردند، صادر کرد و ۱۲ نوامبر (۲۲ آبان) رئیس جمهور آمریکا دستور قطع خرید نفت از ایران را صادر نمود. (۳۸) در پی این اقدام، ایران اعلام کرد که بدهیهای خود را پرداخت نخواهد کرد، (۳۹) و در ۲۷ آبان رهبر انقلاب، ملاقات با کارتر را رد کرد و چندی قبل از آن در ۱۷ آبان نیز هیچ کس را مجاز به مذاکره با آمریکا ندانست. (۴۰) امام خمینی (ره) طی سخنانی اعلام کرد:

«راه دیگر که در برابر دولت آمریکا وجود دارد، این است که به اقدامات ناصوابی که در ایران کرده است، اعتراف کند.» (۴۱)

در ۱۰ فروردین ۱۳۵۹، جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا، با ارسال پیامی برای رهبر انقلاب به اشتباهات آمریکا در قبال ایران اعتراف کرد. (۴۲) با این حال حضرت امام (ره) فرمودند: «از دیدگاه ما رادخل بحران، تحویل شاه مخلوع به ایران و اقداماتی برای جبران ضایعاتی است که دیکتاتوری او بر ملت وارد آورده است.» (۴۳) اما رئیس جمهوری آمریکا معتقد بود که ما به هیچ وجه، نباید با استرداد شاه به ایران، موافقت کنیم؛ به هیچ وجه نباید از سیاستهای گذشته خود در ایران، معذرت بخواهیم و به هیچ وجه نباید اجازه دهیم که گروگانها در ایران تحت محاکمه قرار گیرند. (۴۴) در این بحبوحه، شوروی افغانستان را اشغال نمود و آمریکاییان حدس می زدند، با این

واقعۀ روابط دو کشور بهبود یابد، ولی جمهوری اسلامی هر دو کشور را محکوم کرد. کارتر نیز که تحت فشار افکار عمومی برای نجات گروگانها بود، برای این مسأله ارزش درجه یک قائل بود، ولی در ابتدا حرکت نظامی را مصلحت نمی دانست.^(۴۵) اما نظر قاطعانه امام خمینی (ره) امکان هرگونه سازش را معطوف به یک تواضع جدی از سوی آمریکا نموده بود. ایشان فرمودند:

«بازها گننهام که گروگان گیری توسط دانشجویان مسلمان و مبارز و متعهد ما، عکس العمل طبیعی صدماتی است که ملت ما از آمریکا خورده است و اینان فعلاً با باز پس دادن اموال شاه معدوم و لغو تمام ادعاهای آمریکا علیه ایران و ضمانت به عدم دخالت سیاسی و نظامی آمریکا در ایران و آزاد گذاشتن سرمایه های ما آزاد می گردند.»^(۴۶)

بالاخره روحیه سلطه گری آمریکا باعث گردید تا در ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ روابط ایران و آمریکا از سوی دولت آمریکا قطع گردید. امام خمینی (ره) طی پیامی عنوان داشت:

«اگر کارتر در عمر خود یک کار کرده باشد که بتوان گفت به خیر و صلاح مظلوم است همین قطع رابطه [با ایران] است. ما این قطع رابطه را نه فال نیک می گیریم چون که این قطع رابطه، دلیل بر قطع امید دولت آمریکا از ایران است. ملت رزمنده ایران این طلیمه پیروزی نهایی را که ابر قدرت سفاکی را وادار به قطع رابطه یعنی خاتمه دادن به چپاولگری کرده؛ اگر جشن بگیرد حق دارد. من کرا را گوتزد کرده ام که رابطه ما با امثال آمریکا رابطه ملت مظلوم با جیانخواران است.»^(۴۷)

کارتر چندی بعد اعلام نمود که آمریکا مجازاتهای اقتصادی تازه ای را علیه ایران اعمال خواهد کرد، البته طرح اولیه تحریم با وتوی شوروی در شورای امنیت ناکام مانده بود. هرچند شوروی این اقدام را بیشتر در جهت منازعه خود با آمریکا در مسأله افغانستان انجام داد، ولی آن را دلیل حمایت از انقلاب اسلامی می دانست.^(۴۸) با وجود این، انقلاب دوم - یا به تعبیر مرحوم بازرگان حرکت دوم انقلاب -^(۴۹) با جوشش نیروهای پیرو خط امام، می رفت تا بار دیگر هراس تکرار مشروطه و ناکامی مصدق را نابود سازد؛ در این مرحله نیروهای انقلابی عمدتاً خواهان به دست گیری سیر انقلاب توسط روحانیت بودند، تا گرایشهای مخالف آن. لذا با توجه به

اشتباه کاری و تساهل میانه‌روها، به تعبیر جیمز ا. بیل در دوران ریاست جمهوری بنی صدر - که در ۲۵ ژانویه ۱۹۸۰ انتخاب شد - تمام قدرت و اعتباری که میانه‌روها داشتند، به دست آمریکا به صورت آب جاری هرز رفته درآمد. بنی صدر و سایر لیبرال‌ها بیش از حد طرفدار آمریکا به نظر می‌آمدند و بحرانی که بر اثر گروگان‌گیری به وجود آمد، به این دیدگاه شدت داد و انتشار استاد ارتباط محرمانه آنان به سفارت آمریکا بیش از حد آنان را مفلوک ساخت. (۵۰) واقعه فاجعه‌بار شکست حمله نظامی آمریکا به ایران در طبس، پایان‌بخش غائله میانه‌روهایی بود که خود را برای انقلاب از جان گذشته می‌دانستند.

پنجه عقاب

در ساعت ۱۹:۳۰ دقیقه ۲۴ آوریل ۱۹۸۰ (۷ اردیبهشت ۱۳۵۹) هشت چرخ‌بال دریایی استالین RH-53D که در دریای عمان و در جنوب شرقی ایران صف‌آرایی کرده بودند، از روی کشتی «نیمیتز» (Nimitz) به پرواز درآمدند. چرخ‌بال‌ها می‌بایست ۹۰۰ کیلومتر پرواز کنند تا به کویر شماره یک برسند که یک نوار فرود دور افتاده‌ای تقریباً در ۴۰۰ کیلومتری جنوب شرقی تهران بود. در آن جا باید با شش هواپیما هرکولس C-130 که ویژه حمل و نقل بود، ملاقات کنند و گروه نجات خود را برای سفر به کویر شماره دو آماده سازند. از این محل کماندوها - که ۹۰ نفر بودند - می‌بایست با وانت و کامیون هشتاد کیلومتر راه را تا تهران پیمایند. این عملیات بدفرجام که پنجه عقاب نامیده شده بود، از کویر شماره یک دورتر نرفت و در نخستین ساعات روز بعد پایان یافت. (۵۱) طی عملیات، از هشت فروند چرخ‌بال، سه فروند آن، غیر قابل استفاده شد و یکی از آنها با هواپیمای C130 برخورد کرد و هر دو آتش گرفتند و در نتیجه هشت آمریکایی کشته شدند. فرار عجولانه گروه نجات با یک C130 نیز باعث شد که مجبور به جا گذاشتن چرخ‌بال شوند. تمامی ماجراجویی، یک غم‌نامه شرم‌آور اشتباهات و عقاید نادرست بود که جزئیات آن در آمریکا به طور دقیق شناخته نشد. در نتیجه‌گیری از بررسی‌های انجام شده، به ده تا دوازده اشتباه بسیار جدی در طرح نقشه و اجرای عملیات اشاره شده است. (۵۲) جان کلام آن که در آوریل ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) پنجه‌های خرد شده عقاب آمریکا در کویرهای ایران جاماند و مدفون

شد. (۵۳)

این عملیات نجات، اولین مرحله از طرح فشار بر ایران برای آزادی گروگانها بود. (۵۲) «چارلی بک‌ویث» (Charlie Beckwith) که رهبری عملیات را بر عهده داشت، درباره روش و هدف عملیات به صراحت گفت:

«هدف آن بود که به محض ورود به سفارت، کسانی را که از شهروندان ما نگهداری می‌کردند به قتل برسانیم، چون ما برای دستگیری آنها به آنجا نمی‌رفتیم؛ ما می‌رفتیم تا درست بین دو چشمان آنها را با گلوله هدف بگیریم. و این کار را هم با شدت تمام انجام دهیم.» (۵۵)

پس از هزیمت، سایروس ونس، وزیر خارجه آمریکا، در اعتراض به عملیات نظامی آمریکا در ایران استعفا داد. در همان ایام (۱۳۵۹/۲/۱۰) حمله هواپیمای اف-۱۴ آمریکا به یک هواپیمای گشتی ایران در دریای عمان خنثی شد و در دهم خرداد ماه همان سال، آمریکا تحریم اقتصادی علیه ایران را آغاز نمود. (۵۶)

شوروی تحریمات آمریکا را تلاش برای تکرار کودتای ۲۸ مرداد عنوان کرد و عملیات نجات را مقدمه این مداخله نظامی دانست. (۵۷) رهبر انقلاب طی یک سخنرانی فرمودند:

«اگر چنانچه گفته می‌شود که دولت آمریکا می‌خواهد نظامی بیاورد و این مملکت را به خاک و خون بکشد، یاور نکنید اولاً؛ و ثانیاً اگر بیاید، سزای خود را خواهد دید. ما از محاصرات اقتصادی و محاصرات نظامی و دخالت‌های نظامی ابرقدرتها، نمی‌ترسیم. فرضاً آنها وارد بشوند در این جا، ما با قدرت در مقابلشان ایستادگی می‌کنیم و سایر ملت‌های اسلامی هم، در مقابلشان هستند» (۵۸)

در این برهه از زمان ایالات متحده از هیچ اقدامی برای جبران این خسران کوتاهی نمی‌کرد و برای این منظور حتی به مخالفان ایدئولوژی کاپیتالیستی نیز تمسک می‌جست. امام خمینی (ره) این نکته را به ظرافت دریافته بود. ایشان ابراز داشتند:

«اعتقاد من این است که کمونیست‌هایی که در ایران هستند، روابطشان با آمریکا بیشتر است.» (۵۹)

در همان زمان رادیو مسکو نیز اعلام کرد:

«ستاره سرخ، ارگان ارتش شوروی، دیروز در مقاله‌ای سرویسهای مخفی

سازمان سیا را متهم کرد که در ایران دست به تحریکات کمونیستی زده‌اند.» (۶۰)

بالاخره هنوز شاه دوران نقاهت خود را در بیمارستان نظامی نیویورک به اتمام نرسانیده بود که رئیس دفتر مخصوص کارتر، متوسل به رئیس جمهور پاناما شد و با ذکر این نکته که در هیچ نقطه دیگر دنیا برای او جا پیدا نمی‌شود، برای مهمان محترم ناخوانده، درخواست پناه در پاناما می‌نماید. مردم پاناما به این امر اعتراض می‌کنند و دولت پاناما قبول می‌نماید که در قبال آزادی گروگانها وی را تحویل دادگاه بین‌المللی بدهد!... و بالاخره ملک الموت غائله را خاتمه می‌دهد! «فاعتبروا یا اولی الابصار» (۶۱)

«ملت‌های مسلمان باید بدانند که ایران کشوری است که رسماً با آمریکا می‌جنگد و شهدای ما این جوانان و دل‌آوران ارتش و سپاه، از ایران و اسلام عزیز در مقابل آمریکا دفاع می‌کنند.» (۶۲)

امام خمینی (ره)
«بزرگترین، دردناک‌ترین و فاجعه‌آمیزترین خصوصیت دشمنان ما، به راه انداختن جنگ تحمیلی بود.» (۶۳)

آیت‌الله خامنه‌ای

دفاع مقدس

پیش از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، حادثه مهم دیگری نیز رخ داد که کمتر ذهن تحلیل‌گران مسائل ایران را به خود جلب کرده‌است. کودتای «نورژه» در سال ۵۹ حرکتی خرنده در راستای سرنگونی نظام نوپای انقلاب اسلامی به شمار می‌رود. قبل از وقوع این حادثه، به طور مرتب گزارش‌های مختلفی از نفوذ «سیا» در تحریک گروه‌ها، اقلیت‌ها و نواحی مرزی ایران به گوش می‌رسید. اما منسجم‌ترین اقدام برای سرنگونی رژیم، دو حادثه کودتای «نورژه» و «جنگ تحمیلی» می‌باشد. «سیا» برای اجرای کودتای نورژه امید زیادی داشت و آن را به عنوان ضربه‌ای نهایی به پیکر انقلاب می‌پنداشت و اهمیت آن را بیشتر از حمله عراق ارزیابی می‌کرد. (۶۴) بنا بر اعتراف سران کودتا، مدتی بر سر تقدم کودتا و حمله عراق بحث شد و عاقبت بعد از سفر «بنی عامری» یکی از سران کودتا به پاریس و ارائه گزارش از تدارک کودتا، یکی از مرتبطین سیا موظف شد تا دیدگاه‌های غرب را برای انجام یک کودتا بررسی کند و به او گزارش نماید. نتیجه

این مأموریت این بود که آمریکا آماده حمایت از نیروهایی است که قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران را دارند. با وقوع ناکامیها در آزادی گروگانها این مسأله اهمیت بالاتری یافت و ستاد، بهار ۵۹ را بهترین فرصت برای کودتا دانست و آن را در اولویت قرار داد. در این طرح ریزی، نمایندگان «سیا»، «موساد» و «استخبارات عراق» نقش عمده‌ای داشتند. در این طرح، برنامه حضور «ئاتو» و مقابله با دخالت احتمالی شوروی نیز پیش بینی شده بود. از سوی دیگر عملیات ایذایی در مرز عراق، به عنوان بهانه‌ای برای حضور و نفوذ در نیروی هوایی در نظر گرفته شده بود. با تفصیلی که در مورد شیوه عملکرد و انسجام نیروهای مخالف داخلی و خارجی تدارک دیده شده بود، عملیات با ناکامی رو به رو شد و هوشیاری مردمی، توطئه‌ای عمده از سوی امپریالیسم جهانی را خنثی نمود.^(۶۵) با این حال تحریکات نظامی که آمریکا زمینه آن را فراهم آورده بود، آتش جنگی هشت ساله را علیه انقلابی نوزده ماهه به وجود آورد. ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ سرآغاز دفاعی مقدس در برابر مجموعه‌ای به هم بافته از کوله بار حقه‌ها و عقده‌ها بود که یکباره چون دمل چرکین، دهان باز کرده و به سرزمین اسلامی سرازیر گشته بود. این جنگها سرنوشت گریزناپذیر انقلابهای مردمی بوده است که مخالف منافع سلطه‌گران ظهور می‌کنند، ولی نهایت، توفیق قرین مردم انقلابی می‌گردد. این جنگ در حقیقت، هم محصول انقلاب بود و هم معرف و محرک آن.^(۶۶) وقتی اهداف در «حرکت دوم» اوج گرفت، صدور انقلاب همراه با مستبکرکوبی و کفرستیزی سایه بر سایر اشتغالات انداخت و لذا حمله نظامی عراق در ۳۱ شهریور به عنوان ارمغانی از غرب که انتظار آن را داشتند و باید به استقبالش شتافت، با خونسردی و سربلندی پذیرفته شد.^(۶۷) پس از حمله اولیه به فرودگاه مهرآباد، رئیس جمهور وقت اعلام کرد: «بر ما روشن بود که دولت بعث عراق در تابعیت کامل از ابرقدرت آمریکا عمل می‌کند و هدفی جز این ندارد که به انقلاب اسلامی ما لطمه بزند.»^(۶۸)

جنگ با تمام تلخ‌کامیهای خود می‌گذشت و در این میان عملیات تروریستی گروهکهای وابسته نیز هر از چندی در راستای سرنگونی نظام مقدس اسلامی از مقامات رده بالا و پایین ملت قربانی می‌گرفت و بدین ترتیب زمینه چالش و نفرت عمومی از شیطان بزرگ اوج می‌یافت.

بالاخره مرگ شاه مخلوع، فشارهای بین‌المللی تحریم جمهوری اسلامی و شروع جنگ تحمیلی، مجموعه اسبابی را فراهم ساخت تا ایران به صورت مشروط، مذاکره پیرامون گروگانها را آغاز نماید. به دنبال فرمایش امام خمینی (ره) در ۱۳۵۹/۶/۲۲ مجلس شورای اسلامی شرایط زیر را جهت مذاکره با آمریکا به دولت ابلاغ نمود:

۱- تعهد آمریکا به اعاده وضع مالی ایران - حتی الامکان - به وضعیت مالی قبل از ۲۳ آبان ۱۳۵۸ (تاریخ صدور انسداد سرمایه‌های ایران از طرف رئیس جمهور آمریکا)

۲- لغو کلیه محدودیتهای مالی علیه ایران و خاتمه دعای و لغو کلیه توقیفها و احکام قضایی صادره علیه ایران و سازمان‌های دولتی در ایران

۳- اظهار ندامت آمریکا از سیاست گذشته خود و تعهد به عدم مداخله در امور ایران در آینده

۴- مساعدت و همکاری در بازگرداندن دارایی‌های خانواده شاه به ایران

به علت عدم ضمانت اجرایی برای موارد مطروحه در بند ۳ و ۴، موارد اول و دوم به عنوان محور اصلی مذاکرات آغاز شد و نهایتاً با فراز و نشیبهای فراوان، در اول بهمن‌ماه ۱۳۵۹ گروگانهای آمریکایی آزاد شدند.^(۶۹)

روی کار آمدن ریگان، صحنه خصومت را با توجه به جنگ تحمیلی متشنج‌تر ساخت. وی در اولین مصاحبه مطبوعاتی به صورت تلویحی از لزوم سرنگونی حکومت ایران در جهت ثبات خلیج فارس سخن راند و ژنرال «الکساندر هیگ» به عنوان وزیر خارجه آمریکا اظهار داشت:

«آمریکا حضور نظامی خود را در منطقه خلیج فارس نفیوت خواهد کرد تا به

موقعیت کشورهای متسایل به غرب مثل عراق کمک کند.»^(۷۰)

در حالی که ایران گرفتار جنگ تمام عیار بود، توسعه طلبی آمریکا و توطئه‌گری آن کشور، بر میزان تنش‌ها می‌افزود. برژینسکی به عنوان مشاور پیشین امنیت ملی آمریکا، خواستار اقدام نظامی از سوی ارتش آمریکا بر ضد ایران بود، در عین حال آمریکا پنج لشکر پیاده جهت عملیات در مناطق کوهستانی ایران تدارک می‌دید. در همین زمان «وایسبرگر» وزیر دفاع آمریکا، گفت: «ریسک جنگ بین ایران و ایالات متحده را باید خیلی جدی تلقی کرد.» و در ۲۳ بهمن ماه

۱۳۶۳ آمریکا ایران را در صدر لیست حامیان تروریسم قرار داد. (۷۱)

در تمام طول هشت سال دفاع مقدس همچنان کینه انتقام‌جویی از ایران در سینه دولتمردان آمریکا شعله‌ور بود و هر از چندی تبلور بیرونی می‌یافت. در ۱۰ شهریور ماه سال ۱۳۶۲ بنیاد تحقیقاتی «هرتیج» در گزارشی از اوضاع ایران، خواستار حمله نظامی و عملیات انتقامی علیه ایران می‌گردد. در سال ۱۳۶۵ در موارد متعددی نسبت به مأموران سیاسی جمهوری اسلامی، سوء قصد و توهین می‌گردد، به طوری که رئیس جمهور وقت، آیت‌الله خامنه‌ای، در خطبه‌های نماز جمعه ضمن انتقاد از این نحوه برخورد، فرمودند:

«من اگر بخواهم یک اسمی روی این سیاست بگذارم، محترمانه‌تر از این نمی‌توانم اسم بگذارم که بگویم سیاستهای «لات منشانه»... وقتی که دولت آمریکا کارش به یک چنین سیاستهای پستی می‌رسد، دیگر «ریگان» و رژیم آمریکا غلط می‌کنند که اسم از حقوق بشر بیاورند.» (۷۲)

در مجموع در مرحله اولیه جنگ، در میان آمریکاییان دو دیدگاه نسبت به برخورد با ایران و عراق در مسأله جنگ وجود داشت:

کیسینجر و بعضی دیگر معتقد بودند، با توجه به تبعات پیروزیهای نیروهای ایران و تأثیر آن بر تغییر موازنه در منطقه، باید با دادن امتیاز به ایران هرچه زودتر آتش بس برقرار شود. این عده معتقد بودند که برقراری آتش بس می‌تواند مقدمه تقویت جناح سازش‌کار در ایران شود که بر اثر جنگ، ناتوان و منزوی شده‌است. گروه دیگری معتقد بودند که با توجه به برتری موضع ایران و نگرانی که در سراسر منطقه با توجه به وضع نامطلوب روحی و روانی حاکم بر ارتش عراق به وجود آمده است، برقراری آتش بس همراه با دادن امتیاز به ایران منجر به تشدید بی‌ثباتی در عراق و منطقه و به عبارت دیگر گسترش انقلاب اسلامی خواهد شد. (۷۳) «واینبرگر» وزیر دفاع آمریکا، نیز اعلام داشت: «ما خواهان آن هستیم که این جنگ به طریقی پایان یابد که ثبات منطقه را بر هم نزنند، چون پیروزی ایران یقیناً در جهت منافع ملی ما نخواهد بود.» (۷۴)

آمریکا در ظاهر، اعلام بی‌طرفی نموده بود، ولی چنانکه مقامات سیاسی آن کشور معترف بودند، حاضر نبودند، در برابر پیروزی ایران و تهدید برای رفقای نفتی خود در خلیج فارس آرام

بگیرند، و لذا پس از پیروزی خرمشهر با همکاری موساد و ارتش اسرائیل حمله به لبنان آغاز گردید و این دقیقاً دوازده روز پس از پیروزی ایران بود. عراق در آن زمان در توجیه شکست خود، لزوم مقابله با صهیونیسم را مطرح می‌ساخت. «واینبرگر»، طی نطقی اعلام کرد: «فکر می‌کنم ایرانی‌ها خطر جدی برای کشورهای خاورمیانه و اسرائیل باشند.» (۷۵) آنچه منطقی به نظر می‌رسید، گسترانیدن دامی جدید از سوی امپریالیسم جهانی در مواجهه با انقلاب اسلامی بود که با پیام رهبر انقلاب در لزوم فتح قدس از راه کربلا خنثی گردید. (۷۶)

حادثه‌ای که در طول دفاع مقدس بار دیگر زمینه خصومت طرفین را تشدید کرد، ماجرایی «ایران گیت» یا مک فارلین بود. قضیه از این قرار بود که در سوم نوامبر ۱۹۸۶ (۱۲ آبان ۱۳۶۵) مجله «الشراع» بیروت با انتشار مقاله‌ای اعلام داشت که مک فارلین، مشاور سابق امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا، در رأس هیأتی به تهران سفر کرده و با بعضی از مقامات ایران مذاکره نموده‌است. آقای رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، در سخنرانی خود بمناسبت هفتمین سالروز اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۶۵ (۴ نوامبر ۱۹۸۶) اظهار داشت:

«مک فارلین به اتفاق ۴ نفر دیگر به ایران آمد، ولی هیچ یک از مقامهای بالای

دولت جمهوری اسلامی با آنان ملاقات نکردند.»

با پیگیری مجلس سنا و نمایندگان آمریکا، به ویژه خبرنگاران رسانه‌های جمعی، چنین عنوان گردید که آمریکا برای آزاد کردن هفت گروگان آمریکایی که در بازداشت جبهه اسلامی لبنان بودند و به امید وساطت ایران برای آزادی گروگانها، موافقت نموده‌است مقداری اسلحه آمریکایی به ایران تحویل دهد. ریگان، رئیس جمهور آمریکا در ۱۷ ژانویه ۱۹۸۶ (۲۷ دی ماه ۱۳۶۴) به طور کتبی و محرمانه دستور ارسال اسلحه و لوازم یدکی آمریکایی را به ایران صادر کرد. آمریکا در فوریه و مه ۱۹۸۶ اولین و دومین محموله سلاحهای آمریکایی را به ایران صادر کرد که هر بار دو هواپیمای باری از آمریکا حرکت کردند و در ۲۸ مه ۱۹۸۶ (۷ خرداد ۱۳۶۵) مک‌فارلین و همراهان، با سومین محموله در یک هواپیمای باری بوئینگ ۷۰۷ که مملو از اسلحه بود، به ایران حرکت نمودند و چهار روز در هتل استقلال (هتل هیلتون سابق) اقامت کردند. پس از آن به آمریکا مراجعت کردند و چهارمین محموله سلاحهای آمریکایی نیز در اکتبر

۱۹۸۶ به ایران ارسال گردید.^(۷۷) به دلیل فشار افکار عمومی آمریکا، ریگان در سخنان خود که در ۱۳ نوامبر ۱۹۸۵ (۲۲ آبان ۱۳۶۵) از رادیو و تلویزیون ایراد کرد، از اقدام آمریکا برای ارسال اسلحه به ایران و اعزام هیأت مک فارلین دفاع نمود و اهداف خود را چنین برشمرد:

۱- جانشین کردن یک رابطه خصمانه به یک رابطه بهتر

۲- به پایان رساندن جنگ عراق و ایران از راه مذاکره

۳- خاتمه دادن به تروریسم

۴- آزاد کردن کلیه گروگانها

رئیس جمهوری وقت ایران، آیت الله خامنه‌ای، طی مصاحبه‌ای، معامله اسلحه در برابر آزادی گروگانها را نفی کرد و افزود:

«برای سلاحهای دریافتی پول پرداخت کردیم، اما فروشندگان این سلاحها همچنین از ما درخواست کردند که از نفوذ خود برای آزاد سازی گروگانها استفاده کنیم و چرن ما مخالف چنین اقدامی نبودیم قبول کردیم. بنابراین معامله ما در قبال گروگانها نبود بلکه با پرداخت پول بود و طرف معامله هم دلالان بین‌المللی بودند.» (۷۸)

با توجه به این که دولت آمریکا به موجب قانونی که در مجلس سنا و نمایندگان تصویب شده بود، مجاز نبود به شورشیان نیکاراگوئه که با دولت خود می‌جنگیدند، کمک مالی یا نظامی نماید، با فروش چندین برابر محموله اسلحه به ایران، سرهنگ دوم، «اولیور نورث» و برخی مقامات دیگر آمریکایی موفق شدند، بخشی از مبلغ اضافی یاد شده را برای تأمین نیازمندیهای جنگی شورشیان نیکاراگوئه (کنترا) به آنان پرداخت کنند. این اقدام خلاف قانونی که به «ایران گیت» معروف شد، جنجال بزرگی برپا نمود و با تشدید انتقاد دولتهای عربی و غربی متحد آمریکا و آزاد نشدن گروگانهای آمریکایی در لبنان و همچنین استمرار جنگ ایران و عراق، دولت آمریکا نه تنها بر شدت جانبداری خود از عراق افزود، بلکه روشهای خصمانه‌ای در برابر ایران در پیش گرفت،^(۷۹) چراکه به قول ریگان، این ماجرا بزرگترین شکست دوران ریاست جمهوری وی بود.^(۸۰) طبق شهادت کارمندان عالی رتبه شورای امنیت ملی در ژوئیه ۱۹۸۷ (تیر ۱۳۶۶)

در کمیته منتخب برای بررسی ماجرای ایران - کنتررا، ادامه شرمساری از حادثه جویی ۱۹۸۰ (۱۳۵۹ ش.) باعث ابتکار نافرجام معاملات اسلحه و گروگانها در سال ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ (۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ ش.) گردید. بدین گونه است که گاه اشتباهات گذشته، راه را برای خطاهای آینده هموار می‌سازد. (۸۱)

شدت خصومت

در سوم آذر ۱۳۶۶ «جسی جکسون»، نامزد ریاست جمهوری آمریکا بیان کرد: «ریگان در آستانه جنگ خطرناک اعلام نشده‌ای با ایران است که جان هزاران آمریکایی در خلیج فارس را تهدید می‌کند.» (۸۲) روند جنگ با نظارت آمریکا از صحنه‌های مرزی به عرصه دریایی و پس از آن به جنگ شهرها منجر شد.

در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) آمریکا عراق را از لیست کشورهای طرفدار تروریسم خارج کرد. افراد بلند پایه حکومت آمریکا در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) به دیدارهای دامن‌داری از بغداد دست زدند که در پی آنها آمریکا تقریباً دو میلیارد دلار اعتبار کالایی به عراق داد. از آغاز ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) همگان خبر داشتند که عراق در جنگ ایران از اطلاعاتی بهره‌مند است که آمریکاییان در اختیارش قرار می‌دهند. صدام در مه ۱۹۸۴ (اردیبهشت ۱۳۶۳) در نهایت صراحت گفته بود، از اطلاعاتی که خلبانهای آمریکایی، با به پرواز در آوردن آواکس‌های عربستان سعودی به دست می‌آوردند، برخوردار است.

در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ (۵ آذر ۱۳۶۳)، ایالات متحده رسماً روابط دیپلماتیک خود را با عراق از سر گرفت. زمانی که موشکهای انگروسه عراقی در تاریخ ۱۷ مه ۱۹۸۷ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۶) به ناو آمریکایی استارک که در خلیج فارس مستقر بود، اصابت کرد و ۳۷ سرباز آمریکایی را به قتل رساند، دولت ریگان اعلامیه رسمی عراق را مبنی بر این که حمله، غیرعمدی بوده است، به فوریت مورد قبول قرار داد. ریگان بعدها این اظهار نظر عجیب را عنوان کرد که: «نقش بدجنس واقعی را در این نمایش، ایران ایفا کرده است.» و دولت او نیز یک سلسله اخطارهای تند و تیز به ایران داد و زمانی که امکان بستن آبراه بسین‌المللی مطرح بود، وی در مصاحبه

مطبوعاتی خود در ۲۷ مه ۱۹۸۷ (۶ خرداد ۱۳۶۶) ایران را «کشور وحشی‌ها» نامید.^(۸۲) بعد از کشته شدن زائران ایرانی در جریان تظاهرات ضد آمریکایی در مکه و همچنین پس از آن که در سپتامبر ۱۹۸۷ (شهریور ۱۳۶۶) چرخ بالهای آمریکایی به سوی یک کشتی و چند قایق ایرانی آتش گشودند و برای نخستین بار در درگیری خلیج فارس از نیروهای ایرانی کشته گرفتند، احساسات ضد آمریکایی به اوج خود رسید.^(۸۳) در ضمن نیروهای آمریکایی در خلیج فارس به بهانه برخورد مین با کشتی‌شان، سکوی نفتی ایران را در آن جا نابود کردند و از آن پس دخالت نظامی ایالات متحده رو به افزایش گذاشت تا به جنگی که خطر سقوط عراق را در بر داشت و مردم آن کشور از آن خسته و درمانده شده بودند، خاتمه دهد.^(۸۵) ایران در این رابطه رسماً به سازمان ملل شکایت کرد. اما ایالات متحده جسورتر گردید. در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۷ در پی همکاری و کمک به رژیم عراق در حمله به نفتکشهای ایران، اختلال مخابراتی در امر رهگیری هواپیماهای ایران و همچنین ایجاد یک کریدور هوایی مطمئن برای بازگشت هواپیماهای عراقی، توسط ناوگان آمریکا مستقر در نزدیک تنگه هرمز آغاز شد،^(۸۶) و بالاخره در ۱۲ تیرماه همین سال یک فروند هواپیمای مسافربری ایران ایر، بر فراز خلیج فارس هدف حمله ناوگان متجاوز نیروهای دریایی آمریکا قرار گرفت و با تمامی ۲۹۰ سرنشین در آبهای نیلگون خلیج فارس سقوط کرد. ایران در این رابطه خواستار جلسه فوری شورای امنیت گردید، ولی جواب آمریکا رفتار بر سیرت سابق بود. کاخ سفید، چون بمباران اتمی ژاپن، به فرماندهی این عملیات نشان افتخار اعطا نمود! گویی رویه دولتمردان آمریکا همچنان بر تشویق جنایتکاران استوار است.^(۸۷)

دوران بحران

در ۲۶ تیر ماه ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی ایران قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را پذیرفت و در ۳۰ تیر رهبر کبیر انقلاب اسلامی طی پیامی بدین مناسبت فرمودند:

«امروز یکی از افتخارات بزرگ ملت ما این است که در برابر بزرگترین نمایش

قدرت و آرایش ناوهای جنگی آمریکا و اروپا در خلیج فارس صف آرایی نمود و این

جانب به نظامیهای آمریکایی و اروپایی اخطار می‌کنم که تا دیر نشده و در باطلانی مرگ فرو نرفته‌اید از خلیج فارس بیرون روید و همیشه این گونه نیست که عوایمای مسافری ما توسط ناوهای شما سرنگون شود که ممکن است فرزندان انقلاب ناوهای جنگی شما را به قعر آبیهای خلیج فارس بفرستند.» (۸۸)

این قطعنامه نسبت به قطعنامه‌های شورا تا حدودی در بردارنده نکات مثبت به نفع ایران بود، با این حال خالی از اشکال نبود و از عراق به عنوان متجاوز یاد نشده بود. (۸۹) اما یورش ناگهانی صدام به کویت پس از آتش بس و به تحریک دولتمردان آمریکا، این کشور را وادار ساخت تا برای توجیه افکار عمومی مردم خود، و لزوم منکوب کردن عراق، قسمتهایی از جنایتهای عراق در جنگ با ایران را به نمایش بگذارد و در عین حال از عراق به عنوان آغازگر جنگ علیه ایران یاد شود.

رادیو آمریکا طی مصاحبه‌ای در دوم مهرماه ۱۳۶۹ (۴ سپتامبر ۱۹۹۰) خاطرنشان ساخت:

«...اقدامات اخیر عراق برای جهانیان روشن ساخته است که در ماجرای جنگ خلیج فارس، ایران تا حدود زیادی حقانیت داشت و امروز کمتر کسی شک دارد که عراق جنگ را آغاز کرد.» (۹۰)

رادیو کلن نیز در ۲۴ مرداد ماه همان سال (۱۵ اوت ۱۹۹۰) گفت:

«رهبران جمهوری اسلامی بنا بر این می‌توانند شادی کنند زیرا در این جنگ ده‌ساله با رژیم غیر قابل حساب عراق و با دادن تلفات بسیار سنگین، بالاخره پیروز گردیدند.» (۹۱)

در طی دوران پس از جنگ تا ریاست جمهوری اسلامی حجة الاسلام خاتمی، هر روز شایعات بازگشایی روابط گسترش می‌یافت و نظرات مختلف در دو کشور، نوسان تنش را وسعت می‌بخشید. ولی یک امر مسلم بود و آن این که آمریکا از دست ایران عصبانی است و قصد انتقام‌جویی دارد. در نمونه‌های زیر دقت کنید. (۹۲)

در ۱۸ شهریور ۱۳۶۸، ۱۸۶ تن از اعضای مجلس نمایندگان ایالات متحده با امضای نامه مشترکی، از جیمز بیکر، وزیر خارجه آمریکا، خواستند با توجه به این که رهبران حکومت

اسلامی راه «میان‌روی» را در پیش نگرفته‌اند، باید برای برانداختن رژیم ایران، به سازمان مجاهدان خلق (منافقان) کمک کرد. در ۸ آبان جورج بوش، رئیس جمهور آمریکا حالت فوق‌العاده با ایران را که در سال ۱۹۷۹ به هنگام تصرف سفارت آمریکا در تهران وضع شده بود، تمدید کرد و از آزاد کردن ۱۲ میلیارد دلار سپرده‌های ایران ممانعت به عمل آورد. در اول مرداد سال ۱۳۷۰ آمریکا به بهانه ادامه تحریمهای اقتصادی مانع فروش هواپیماهای مسافربری انگلیس به ایران شد. در ۱۷ اردیبهشت ۷۱ دفتر حفاظت منافع ایران در آمریکا نسبت به رفتار سوء مأموران فرودگاه واشنگتن با هیأت اقتصادی ایران اعتراض کرد. در نهم خرداد ۷۱ جورج بوش اظهار داشت: «ایران از بمب هسته‌ای برای آمریکا خطرناکتر است.» در سوم شهریور ۷۱ ایران ادعای رادیو آمریکا درباره رفتار سوء با ساکنان عرب جزیره «ابوموسی» را تکذیب کرد. دادگاه فدرال آمریکا در ۱۸ مهر ۷۱ درخواست غرامت وارث قربانیان ایرباس ایران را رد کرد و روز بعد آمریکا نگرانی خود را درباره فروش احتمالی راکتورهای اتمی به ایران بار دیگر به اطلاع مقامات روسی رساند. ۱۹ فروردین ۱۳۷۲ نماینده ایران در سازمان ملل، اظهارات وزیر امور خارجه آمریکا را که ایران را به یک «یاغی بین‌المللی» تشبیه کرد، برازنده دولت آمریکا دانست و گفت: «شواهد تاریخی دروغ بودن این ادعاها را ثابت می‌کند، باید دید چه دولتی به پاناما تجاوز کرد و چه دولتی از رژیم شاه و جنایاتش حمایت می‌کرد.» در ۱۱ اردیبهشت ۷۲ سازمان انرژی اتمی ایران، قتل دکتر شهری، دانشمند ایرانی مقیم آمریکا را مشکوک اعلام کرد و آن را نوعی تهاجم فرهنگی خواند. در اردیبهشت ۷۲، حسینی شاهرودی، عضو هیأت ایرانی شرکت کننده در اجلاس صندوق بین‌المللی پول توسط پلیس آمریکا دستگیر و پس از چندی به دلایل نامعلوم درگذشت. در ۱۴ تیرماه ۷۲ جعفر آنالویی داروساز ۵۵ ساله ایران، که بیش از ۵ سال در زمینه کشف داروی ضد سرطان تحقیق می‌کرد و برای معالجه و ادامه تحقیقات در آمریکا به سر می‌برد، در راه بازگشت به ایران مفقود شد. در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۲ سیاست «مهار دو جانبه» از جانب «مارتین ایندایک»، مسؤول امور خارجی در شورای امنیت ملی آمریکا، در اجلاس سالانه مؤسسه مطالعات خاور نزدیک در شهر واشنگتن، علیه ایران و عراق اعلام شد. در هفتم تیر ماه ۷۲ وارن کریستوفر گفت: «تلاش ایران برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی، آن کشور را به یک

کشور منفور تبدیل کرده است. ما به مرور زمان به حمله به مراکز هسته‌ای ایران فکر خواهیم کرد.» در بیستم شهریور ۱۳۷۲ رئیس دفتر هماهنگی مقابله با تروریسم آمریکا اعلام کرد که: «به نظر می‌رسد، بمب‌گذاریهای اخیر در بوینوس آیرس، لندن و پاناما توسط تروریستهای تحت‌الحمایه ایران انجام گرفته باشد.» در دوازدهم بهمن ۷۳ «آرتور هوز»، معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاورمیانه گفت: «بار دیگر به ایران پیشنهاد می‌کنیم، وارد مذاکرات مستقیم با آمریکا شود.» ۲۲ بهمن ۷۳ «نیوت گینگریج»، رئیس مجلس نمایندگان آمریکا و رهبر جمهوریخواه، خواستار سرنگونی دولت ایران شد.

در این جا بد نیست تا به توطئه‌های اخیر دولتمردان آمریکا نیز نگاهی بیندازیم. آنچه در این رابطه شایان توجه است، نقش صهیونیسم در سیاست آمریکاست. گزارشهای مکرر مطبوعات حاکی از فعالیت مستقیم حامیان اسرائیل و پشتیبانی آنان از تبلیغات و حرکت‌های ضد ایرانی است. اقدامهای صهیونیستها در داخل آمریکا را سه جناح بر عهده داشت؛ رهبری حرکت در کنگره به ویژه در مجلس نمایندگان، به عهده «نیوت گینگریج»، رئیس جدید جمهوریخواه مجلس بود که پس از پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات میان دوره‌ای، این مقام را احراز کرد. بلافاصله پس از این که وی به ریاست مجلس رسید، یکی از مقامهای ارشد بزرگترین گروه حامی اسرائیل در واشنگتن، «ای یک ای یک»، به عنوان مشاور ارشد دفتر «گینگریج» به کار مشغول شد و همسر گینگریج نیز به استخدام یکی از گروه‌های افراطی یهودی ساکن مناطق اشغالی درآمد. در سنای آمریکا، رهبری حرکت ضد ایرانی را «آلفونس داماتو» به عهده دارد. جناح سوم نیز در درون دولت «بیل کلینتون»، رئیس‌جمهور آمریکا بود که رهبری آن بر عهده «وارن کریستوفر»، وزیر امور خارجه این کشور بود. (۹۳)

آمریکا اتهامات بی‌اساس خود را علیه جمهوری اسلامی علناً در جهت خواسته‌های صهیونیست و اسرائیل مطرح می‌سازد. محورهای این تبلیغات در سه مورد است: تولید سلاح‌های هسته‌ای، حمایت از تروریسم و مخالفت با روند صلح خاورمیانه.

لذا از همان ابتدا روشن بود که تلاش ایران با توجه به خصومت صهیونیست‌ها در این باره برای تهرئه خود بی‌فایده است. با این حال از ابتدای سال ۹۵ مسأله ارتباط هسته‌ای ایران با چین

و روسیه، و فروش راکتورهای هسته‌ای مسکو به تهران، محور تبلیغات صهیونیست‌ها قرار گرفت. «گینگریچ» در حین سفر اسحاق رابین به واشنگتن، خواستار سرنگونی دولت ایران شد. از سوی دیگر تلاش دولت کلینتون برای ممانعت از روابط چین و روسیه با ایران ناکام مانده بود. در نیمه اول سال ۱۹۹۵، زمانی که بازار تبلیغات هسته‌ای علیه ایران گرم بود، سناتور «آلفونس داماتو» فعالانه در پی ارائه و تصویب لایحه‌ای برای تحریم همه‌جانبه اقتصادی آمریکا علیه ایران بود. این اقدام در شرایطی صورت می‌گرفت که واشنگتن از کشورهای اروپایی و به ویژه آلمان خواسته بود تا رابطه تجاری خود را با ایران قطع کنند. پاسخ آنان اغلب این بود که آمریکا باید خود، خریدهای نفتی را از ایران متوقف کند. در این میان با علنی شدن قرارداد همکاری شرکت آمریکایی «کونوکو» با ایران، موضوع بر شدت جزو حاکم در حمایت از تحریم علیه ایران افزود. دولت دموکرات کلینتون که می‌رفت پس از شکست انتخابات میان دوره‌ای در زمینه اثبات ضدیت با ایران از جمهوریخواهان عقب بماند، به تلاش افتاد و در رقابت میان کنگره از یک سو و محورهای دوم و سوم از سوی دیگر، حکم ریاست جمهوری آمریکا برای لغو قرارداد نفتی «کونوکو» صادر شد و منع معامله شرکت‌های نفتی آمریکایی از ۲۴ اسفند ۱۳۷۳ به اجرا گذارده شد. در پی آن کلینتون حکم دیگری برای اعمال «تحریم همه‌جانبه» علیه ایران، قطع روابط بانکی بین دو کشور و منع هرگونه واردات و صادرات بین ایران و آمریکا را به اجرا نهاد. طرح «داماتو» نیز در زمانی که شیمون پرز، نخست وزیر جدید رژیم صهیونیستی، قرار بود در مجمع مشترک سنا و نمایندگان سخنرانی کند، به عنوان هدیه‌ای به وی، مورد تصویب قرار گرفت که تحت عنوان «تحریم ثانویه» مانع می‌گشت تا شرکت‌های خارجی در خلاء حضور کمپانی‌های آمریکایی، در صحنه حضور یابند. در اواخر همین ماه «نبوت گینگریچ» توانست مبلغ ۲۰ میلیون دلار از بودجه سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا را به عملیات مخفیانه و آموزش گروه‌های جدید ضد دولت ایران، اختصاص دهد.^(۹۴) به علاوه در سال ۹۵ در جریان انفجار مرکز یهودیان آرژانتین، آمریکا ایران را متهم ساخت، در حالی که با نبود مدرک در اثبات این مدعا بیش از هر چیز احتمال اقدام از سوی خود صهیونیست در جهت بدنامی و به دنبال آن اقدام نظامی علیه ایران، شدت گرفت.

اقدامات یک جانبه آمریکا در منع سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و گاز ایران، متحدان این کشور را ناخرسند ساخت و آنها اعلام کردند که از سیاستها و قوانین فراملی آمریکا تبعیت نمی‌کنند. (۹۵)

متعاقب آن با تصویب قطعنامه مجمع عمومی پیرامون ممنوعیت صدور و اعمال قوانین فرامرزی و یک جانبه از سوی کشورها و محکوم نمودن این نوع عملکردها، تنها ایالات متحده و اسرائیل به آن رأی منفی دادند. با این حال به تعبیر «ادوارد سعید» در «لوموند» اوت ۱۹۹۹، بیش از نیمی از کشورهای جهان تحریمهای اقتصادی یا تجاری واشنگتن را تحمل کرده یا بدان تهدید شده‌اند.

در روابط ایران و آمریکا نیز ناخواسته نقش اصلی را، صهیونیسم در دست خواهد داشت. اگر شرایط دولت آمریکا برای مذاکره با ایران را بار دیگر مرور کنیم، سه مورد مد نظر دولتمردان آمریکا، چیزی بیش از تلاش صهیونیست‌ها در عدم دستیابی ایران به سلاحهای هسته‌ای، خلع ید حمایتی ایران از حزب الله لبنان و جنبشهای آزادیبخش فلسطین، و در نهایت هماوایی با روند صلح اعراب با اسرائیل نیست.

این پیش شرطهای مذاکره، جزء اساس سیاستهای اسرائیل نیز به شمار می‌رود و لذا آمریکاییان روابط خود را با ایران، مسبوق به رابطه و حتی مذاکره با اسرائیل نیز می‌دانند. نکته قابل توجه آن که با ریاست جمهوری آقای خاتمی این گفته نمود جدی‌تری یافت و عملکرد صهیونیسم برای تحمیل شرایط فوق، منجر به یک سلسله اقدامات جاسوسی و تروریستی بحران‌زا در ایران گردید.

«ملت ایران هیچ نیازی به برقراری ارتباط با دولت آمریکا ندارد.»

حجة الاسلام سید محمد خاتمی،
رئیس جمهور

رخنه در حصار

در دوم خرداد ۱۳۷۶ حجة الاسلام «سید محمد خاتمی» با متجاوز از بیست میلیون رأی به مقام ریاست جمهوری برگزیده شد. آنچه تصور سیاستمداران غربی و بالاخص آمریکا بود، بازگشت «میان‌روها» تلقی می‌گردید و به این ترتیب آنها منتظر تغییر بنیادین در سیاست ایران بودند؛ سیاستی که از نظر آنان عامل تروریسم، نقض حقوق بشر، گرایش به سلاح‌های هسته‌ای و مغایر صلح خاورمیانه است. آقای خاتمی با شعار گفتگوی تمدنها در سطح جهانی، و جامعه مدنی در سطح داخلی و بین‌المللی وارد عرصه سیاست گردید. این بیانه‌های نو از سیاست جهانی باعث شد تا رؤسای جمهور آمریکا و فرانسه در پاریس اعلام نمایند که در پی انتخاب رئیس جمهور جدید در ایران، سیاست انتظار و امید را در پیش خواهند گرفت.^(۹۶) کلیتون افزود:

«تیرگی روابط میان مردم آمریکا و ملت ایران، مایه خشنودی من نیست؛ آنها مردمی بسیار بزرگ‌اند و من امیدوارم، پلی بر این بیگانگی زده شود.» با این حال اعلام نمود که هنوز موانع عمده‌ای بر سر مصالحه با ایران وجود دارد که شامل مسأله تروریسم، صلح خاورمیانه و سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشد.^(۹۷) به دنبال آن ریچارد مورفی، مدیر کل سابق وزارت خارجه آمریکا و عضو شورای روابط خارجی این کشور عنوان کرد: «باید راهی برای مذاکره آرام با ایرانیان پیدا کنیم؛ راهی که نه کاخ سفید و نه رئیس جمهور جدید ایران را خجالت زده کند.»^(۹۸)

بنابراین چنانکه مشاهده می‌شود، حتی نگاه به ایران در این دوره، بیشتر در قالب مردمی

صورت می‌گیرد و رئیس جمهوری آمریکا از ارتباط مردم دو کشور سخن می‌گوید. رئیس جمهوری اسلامی نیز با عنایت به مسأله گفت‌وگوی تمدن‌ها، برای اولین بار در گفتگویی با خبرنگار شبکه سی.ان.ان. آمریکا مهمترین مسائل فی‌مابین ایران و آمریکا را برای مردم ایالات متحده توضیح می‌دهد. در ضمن وی با مخاطب قرار دادن مردم، آنها را صاحب تمدنی بزرگ می‌شمارد و تلاش آنان در ایجاد این تمدن را با تلاش اولیه در راه آزادی، پرستش خدا و مبارزات استقلال خواهی می‌ستاید و از جمله وجوه مشترک حرکت مردمی دو کشور محسوب می‌نماید. اما حس انتقام‌جویی در آمریکاییان و دامن زدن به آن بوسیله سردمداران سیاست آمریکا سبب گردید تا نخستین سؤالات در مورد مسأله گروگان‌گیری مطرح شود؛ حادثه‌ای که ابهت آمریکا را در سال ۱۳۵۹ خدشه‌دار ساخت، گویی که تاریخ تیرگی روابط، تنها از این مرحله شروع می‌شود. پاسخ رئیس جمهور در تمام موارد اتهامی، متوجه انتقاد به سیاستمداران دولت ایالات متحده بود که عقب‌تر از زمان خود، هنوز مسائل را در حوزه تقابل غرب و شرق و جنگ سرد جویا می‌گردند. در عین حال وی از هر حادثه‌ای که منجر به جریحه‌دار شدن احساسات می‌گردد، تبری جست و ضمن تأسف از واقعه گروگان‌گیری و آتش زدن پرچم آمریکا، این گونه اقدامات را منبعث از سیاستهای غلط واشنگتن دانست و اضافه کرد که عملکرد اخیر «سمبلی» است از مرگ نوعی رابطه میان ایران و آمریکا که روح نخوت آمیز ایالات متحده بدان دامن می‌زند.

حجة الاسلام خاتمی با دعوت دو ملت به مذاکره و مفاهمه، اعلام نمود که هیچ‌گونه نیازی به رابطه با آمریکا نداریم و میان ما و دولت آمریکا دیوار بزرگی از بی‌اعتمادی وجود دارد؛ بی‌اعتمادی که ریشه در رفتار نادرست دولت آمریکا دارد. (۹۹)

اما برخورد دولتمردان آمریکا با پیام رئیس جمهور محبوب ایران چیزی جز تکرار رفتار و گفته‌های گذشته در آمیزه‌ای از تناقض و بدبینی نبود. جیمز روبین، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، مواضع دولت کلینتون را چنین بیان کرد:

«ما از این واقعیت که خاتمی خواهان گفت و گوی با ملت آمریکاست و نیز

قدردانی وی از اصول بنیادینی که شالوده ملت ما بر آن استوار دارد، استنبال

می‌کنیم. اما ما هنوز بر این باوریم که نحوه پیگیری مسائلی که بین دو ملت وجود دارد به عهده دو دولت است تا از طریق گفتگوی مستقیم به رسیدگی آنها اقدام کنند.» (۱۰۰)

ولی روین اشاره نکرد که مراد رئیس جمهور از تجلیل از تمدن آمریکا مربوط به وضعیت حاضر نیست. جنبه احترامی که آقای خاتمی برشمردند، از جهت گفتگوی تمدنها و مسأله استقلال طلبی ملت آمریکا بوده است و اصل بنیادینی چون خداپرستی که رئیس جمهور به عنوان شالوده ملت آمریکا خاطر نشان ساختند، از جهت نزدیک کردن پایه‌های تمدن ایران و «آنگلو امریکن» بوده است؛ واقعتهایی که به نظر وی امروزه و حداقل در ۵۰ سال گذشته تاریخ آمریکا و نحوه عملکرد آن در جهان، هیچ سختی با تمدن انسان مدار، دموکرات‌منش و آزادیخواه قدیم آمریکا ندارد. در عین حال رئیس جمهور ایران، سیاستمداران فعلی آمریکا را نمایندگان ماجراجویان تمدن آمریکایی دانست که بوسیله خود آمریکاییان مغلوب شدند و انتظار به جای ایشان بود که سیاستمداران، نماینده تمدن گذشته آمریکا باشند.

دعوت آقای خاتمی به گفتگوی با تمدن آمریکا بود، ولی نماینده آن تمدن، سیاستمداران معاصر نیستند و لذا ناگزیر رئیس جمهور، مردم را مخاطب قرار دادند. هرچند که متأسفانه دولتمردان آمریکا نیز نماینده همین مردم تلقی می‌شوند، با این حال شاید از طریق مردم راحت‌تر بتوان از کنه تمدن آمریکا خبر داد؛ تمدنی که تنها سفیدپوستان آن را تکامل دادند، ولی تمدن آمریکا زاینده آنها نبود. آنان تمدن سیاه و سرخ را گسترش دادند و تکثیر کردند و نه تولید و ایجاد. البته این نکته‌ای است که امروزه مورد پسند افکار عمومی آمریکا نیست و احتمالاً بر اساس مصلحت‌سنجی بوده است که آقای خاتمی از ایجاد حساسیت در این زمینه خودداری کردند.

این برداشت و مصادره به مطلوب سیاستمداران ایالات متحده باعث گردید تا خود را در موضع برتر ببینند و وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کند: «هرگونه گفتگوی رسمی باید به بعد از برآورده ساختن خواسته‌های آمریکا مبنی بر حمایت ایران از تروریسم، پیگیری ساخت سلاحهای کشتار جمعی و هسته‌ای و مخالفت ایران با فرآیند سازش خاورمیانه موکول شود.» (۱۰۱)

در حالی که رئیس جمهور اساساً از گفتگوی با مردم آمریکا سخن گفت، و گفتگوهایی رسمی را با استناد به رفتار گذشته آمریکا و عملکرد ناشایست کاخ سفید، عقیم تلقی کرد و اضافه کردند:

«... و الان هم هیچگونه احساس نیازی به رابطه با آمریکا نداریم. بخصوص که دنیای امروز بحد کافی متنوع و منکثر هم هست که ما بدون کمک آمریکا بتوانیم به اهداف خود برسیم.» (۱۰۲)

این جمله دقیقاً بیان اعتمادالدوله (حاجی واشنگتن)، اولین نماینده ایران در آمریکا در سال ۱۸۸۴، می باشد که حکایت از روحیه استغنا و عزت‌منشی مردم ایران دارد. وی در حضور رئیس جمهور وقت آمریکا، «کلیولند» گفت:

«روشن است که ما نمی‌خواهیم با پول و قشون به ما کمک کنید یا به‌خاطر ما چیزی را از دست بدهید. اما ما می‌خواهیم که ما را از دیپلماسی و عدالت خود بهره‌مند سازید... میل داریم روابطمان را با شما به منظور امنیت و راحتی کشورمان از تجاوز کشورهای نیرومند همسایه تقویت نماییم.» (۱۰۳)

روحیه استغناگری و عزت طلبی ایران در شدیدترین شرایط نیز اجازه کرنش در مقابل بیگانگان را نداده است، خصوصاً در دنیای امروز که ایران از قفس انحصار بیرون جهیده و از موضع قدرت سخن می‌گوید. آقای خاتمی ضمن بیان عدم نیاز به رابطه با آمریکا، به هر سه اتهام دولتمردان آمریکا نیز پاسخ گفته بودند. ایشان ضمن برشمردن جنایات دولت آمریکا علیه ایران از محکوم بودن تروریسم به هر شکل آن در جهان امروز، صلح‌آمیز بودن تلاشهای هسته‌ای ایران و عدم ممانعت از روند صلح خاورمیانه سخن گفتند. هرچند جایی برای پیش شرطهای آمریکا باقی نگذارد، ولی چندی بعد در گفتاری تناقض‌آمیز با گذشته، سندی برگرد، در گفت‌وگو با روزنامه «فاینشال تایمز» موضع آمریکا را این‌گونه اعلام کرد: «راهی که در پیش رو قرار دارد، گفتگوی بدون پیش شرط با دولت ایران است، تا همه آن مسائل بر سر میز مذاکره مطرح شود. آمریکا می‌خواهد در مورد داراییهای ایران و کاهش محدودیت ورود اتباع ایرانی به آمریکا مذاکره کند.» (۱۰۴)

پیام آقای خاتمی بازتاب وسیعی در رسانه‌های جهان داشت. اغلب از رویه ایران استقبال کردند،^(۱۰۵) ولی آنچه فاجعه و توطئه تحریف و سوء برداشت از گفته‌های رئیس جمهور اسلامی ایران بود، می‌رفت تا ریشه جنبشهای مردمی جهان سوم و اسلام‌گرایی در کشورهای مسلمان را نابود سازد. این تلقی که ایران به زانو نشست، جهان تک قطبی در سایه صیانت ثبات مبتنی بر سیطره یا نظم نوین جهانی آمریکا غالب گردید، و از این قبیل تعابیر، جنجال عظیمی را آفرید. «سی.ان.ان» در بخش خبری خود، سه قسمت عمده از فرمایشهای آقای خاتمی را حذف نمود؛ بخش مربوط به تروریسم دولتی و تجاوزگری اسرائیل، عملکردهای تروریسم‌ستیزی ایران و اشاره به تروریسم‌گری آمریکا به واسطه اختصاص ۲۰ میلیون دلار جهت براندازی نظام ایران و بالاخره جزئی از بخش مربوط به صلح‌آمیز بودن فعالیتهای هسته‌ای ایران، قسمتهای عمده‌ای بود که در شبکه تلویزیونی C.N.N. پخش نگردید.^(۱۰۶)

«پاتریک کلاوسون» از انستیتیوی سیاست خاورمیانه در واشنگتن گفت:

«سخنان خاتمی نشان دهنده آن است که پاره‌ای افراد در ایران در حال درک

قیمت بالایی هستند که ایران برای تندرستی‌اش می‌پردازد. امکان دارد به لطف تحریمها،

ایالات متحده در وادار کردن تهران به موافقت با یک گفت و شنود توفیق یابد.»^(۱۰۷)

روزنامه «الشرق الاوسط» نیز با چاپ گزارشی تحت عنوان «ناطق نوری گفتگوی ایران با واشنگتن را تأیید می‌کند» نوشت:

«حمایت نوری از دعوت خاتمی برای گفتگوی با آمریکا موضع جریانات

میان‌رو را برای گفتگوی تهران و واشنگتن قوی می‌سازد.»^(۱۰۸)

برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، با تأیید سیاست سلطه‌جویانه آمریکا گفت:

«باید به ایران نزدیک شد و سیاست دلخواه آمریکا را پیاده کرد.»^(۱۰۹)

ریچارد مورفی، عضو شورای رسمی روابط خارجی آمریکا، نیز گفت:

«توضیحات خاتمی در مورد روند صلح خاورمیانه، دخالت در عملیات

تروریستی و تولید سلاح میکروبی و اتمی برای آمریکاییان متقاعد کننده

نیست.»^(۱۱۰)

تجلیل آقای خاتمی از سابقه تمدن آمریکا و لزوم گفتگوی تمدنها، ساموئل هانتینگتون را نیز به وسوسه افکند و برای اثبات برتری تمدن آمریکایی به تحقیر تمدن اسلامی پرداخت. وی در بخشی از سخنرانی خود در دانشگاه «هاروارد» می‌گوید:

«مرزهای اسلام» مرزهای حنین» است و تمدن غرب تنها با تمدن اسلام در تعارض است... تمدن اسلامی با تمدنهای دیگر درگیری دارد... هند اگر می‌خواهد تحولی در تمدنش به وجود بیاورد می‌بایستی از تمدن اسلامی پرهیز کرده و با تمدن غربی معاشرت کند.»

او با جسارت تمام برای توجیه سلطه‌گری آمریکا افزود:

«آمریکایی‌ها حق دارند فرهنگ خودشان را برتر از فرهنگ دیگران بدانند.» (۱۱۱)

و بار دیگر سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا گفت:

«ما قصد داریم از نفوذ خود برای متزوی ساختن و در صورت لزوم مجازات کشورهای که تشخیص دهیم به اعمال و رفتار خطرناک دست می‌زنند استفاده کنیم؛ چراکه این سیاست را بهترین راه جلوگیری از اعمال و رفتار آنها می‌دانیم.»

و اضافه کرد:

«ما هنوز سیاستهای خود را در مورد ایران حفظ کرده‌ایم.» (۱۱۲)

و این گفته وی کاملاً صحیح بود، چراکه آمریکا در پی توافق واشنگتن - آنکارا از انتقال گاز آسیای میانه به اروپا از راه ایران که به صرفه‌ترین طریق است، معانعت به عمل آورد. پنتاگون اعلام نمود، ناو هواپیمابر جدیدی به خلیج فارس می‌فرستد. (۱۱۳) کلیتون با اعضای سازمان مجاهدان خلق ملاقات نمود و به آنها در امکان استمرار فعالیتهای خود علی‌رغم قوار گرفتن در لیست تروریستها قول مساعد داد. (۱۱۴) مک‌کوری، سخنگوی کاخ سفید، اعلام کرد، گفتگو بدون دولتها بی‌معناست و مادلین آلبرایت بدون توجه به شهادت ۲۵۰۰ نفر از نظامیان ایران در مبارزه با مواد مخدر و دریافت تشویق سازمان ملل، اظهار داشت که ایران همچنان در لیست سیاه تساهل‌گرایان با مواد مخدر قرار دارد. (۱۱۵) «جفری کمپ» نیز در پی دعوت آقای خاتمی به ارتباط با اساتید و دانشگاهیان، به عنوان کارشناس ارشد کاخ سفید، پس از دیدار از ایران گفت:

«خاتمی و وزیر خارجه وی، گروهی از تحصیلکردگان غرب را به دور خود گرد

آورده‌اند و خواهان ایجاد رابطه بهتر با غرب، به ویژه ایالات متحده هستند.» (۱۱۶)

و نیویورک تایمز با قائل شدن اهداف خاص برای سیاستمداران آمریکایی نوشت:

«مقامهای آمریکایی مایلند در برابر زست آشتی جویانه خاتمی واکنش مثبت

نشان دهند. ولی تأکید می‌کنند که نمی‌خواهند به سری گفتگوهای بی‌هدف که

می‌تواند برای تلاشهای آمریکا در جهت منزوی کردن ایران مضر باشد، کشانده

شوند.» (۱۱۷)

شاید این نوع برداشتها باعث گردید تا لحن سخن آقای خاتمی نسبت به آمریکا در سخنرانی بعدی صریح‌تر گردد، به‌طوری که برخی جراید از آن به تغییر موضع تعبیر کردند. (۱۱۸) آقای انصاری، نماینده مردم تهران، اعلام نمود که مذاکره و رابطه، هیچ‌گاه هدف پیام آقای خاتمی نبوده است. (۱۱۹)

رفتار شرم‌آور بعدی مقامات آمریکا، به‌قدری ناهنجار بود که با وقاحت تمام، طرح براندازی رژیم را دوباره مطرح ساختند، و در پی رقابتهای کشتی به اعضای تیم ایرانی توهین گردید. اساتید مدعو برای شرکت در کنگره شعر و ادبیات فارسی مورد اهانت قرار گرفتند و در آخرین اقدام، در پی تصمیم رئیس‌جمهوری اسلامی ایران برای شرکت در اجلاس سران سازمان ملل متحد، با خارج کردن گروهک منافقان از لیست تروریست‌های جهان، امکان هر نوع سوءاستفاده و تبلیغ علیه جمهوری اسلامی ایران را در آمریکا برای آنان فراهم نمودند. در حالی که از سوی ایران، کشتی‌گیران و حتی جاسوسانی که در پوشش اساتید و فرهنگیان جامعه آمریکا وارد می‌شدند، خود را در برابر مهمان‌نوازی ایرانیان متعجب می‌یافتند و خواستار بازگشت مجدد می‌شدند و معترف بودند که تبلیغات غرب، بالاخص در آمریکا مغایر با حقایق جامعه اسلامی ایران است.

شاید سخنرانی مقام معظم رهبری، خط بطلان بر توطئه‌ای دیگر کشید که تلاش مسئولان کشور قادر به خنثی کردن آن نبود. پس از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه در ۲۶ دی‌ماه ۱۳۷۶ و نفی هرگونه مذاکره و رابطه و حتی وصف خطرناکتر بودن مذاکره، این

مباحث وارد عرصه‌های دانشگاهی شد و نفی و اثباتهای تازه‌ای را مطرح ساخت، بر هوشیاری مردم و مسئولان افزود و موجب تقویت و تبیین فرمایشهای رئیس‌جمهوری و دور کردن آن از توطئه تحریف گردید. این باعث گردید تا حجت‌الاسلام خاتمی در جمع خبرنگاران خارجی در نیویورک (در روزهای آغازین مهرماه ۷۷) حاضر گردد و این‌گونه بر صراحت منطق گفتگوی تمدنها بیفزاید:

«امیدواریم ملت‌ها گروگان دولتها نباشند. ما معتقدیم ملت‌ها بالاتر از دولتها هستند و ارتباط درست با ملت‌ها حلال مشکلات است ... اگر بنای محاکمه باشد باید کسانی که نیم‌قرن مصالح و منافع مردم ایران را نادیده گرفته‌اند و ستمهای فراوانی به آنها کردند محاکمه شوند.» (۱۲۰)

پی نوشت

۱. جاوید، «صدور انقلاب در یک جهش و دو چالش»، پیام صادق (نشریه خیری دانشگاه امام صادق (ع))، سال سوم، شماره ۱۷، ص ۲۷.
۲. همان.
۳. در باب علت بروز انقلاب اسلامی ادله متفاوتی ارائه شده است، دیدگاه عمده نویسندگان غربی حکایت از تحرک مدرنیسم در ایران دارد که به واسطه تحولات اقتصادی زمینه انقلاب مهیا گردید. در نگاه مارکستی نیز عوامل اقتصادی با تعبیر تضاد فقر و غنای طبقات عامل انقلاب می باشد. برخی توسعه سیاسی یا آزادی ناشی از فشار سیاست کارتر را ملاک می دانند و برخی دلیل انقلاب را قارع از اصول فوق در تجدید بنای آرمان دینی جویا می گردند و
- ر.ک. زیبا کلام، صادق؛ مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۳.
- باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، انتشارات آشتیانی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۸۴-۱۹۸.
- فارسی، جلال الدین؛ فلسفه انقلاب اسلامی، انتشارات امیرکبیر، تهران، بخش دوم، ۱۳۶۸.
- رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب (تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ)، انتشارات مشهوری، تهران، فصل پنجم، ۱۳۷۶.
- جیمز ا. بیل، روابط بدفرجام ایران و آمریکا (شیر و عتاب)، نشر فاخته، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۱۸-۳۳۰.
- اسناد لانه جاسوسی، ۱-۶، خلاصه سمینار. مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۲۴.
۲. آیت الله خامنه ای. سیدعلی؛ قریاد مظلومیت (متن سخنان در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل)، انتشارات سازمان تبلیغات، تهران، ۱۳۶۶، ص ۶.
۵. جیمز ا. بیل، روابط بدفرجام ایران و آمریکا (شیر و عتاب)، ص ۳۷۷، جنگ تحمیلی بر این اتفاق افزود.
۶. جاوید، «صدور انقلاب در یک جهش و دو چالش»، نشریه پیام صادق، شماره ۱۷، ص ۲۷.
۷. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۳.
۸. برای درک اهمیت این مآله تأملی در گفتار استاد مطهری شایسته است. ر.ک. جاوید، «آفات انقلاب اسلامی

- از دیدگاه شهید مطهری: ماهنامه بصائر، سال دوم، شماره ۱۷-۱۶، ص ۳۴.
۹. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی (مجموعه افشاگرها)، ۱۰۶، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۳.
۱۰. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۵۱۹.
۱۱. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۳.
۱۲. اسناد لانه جاسوسی، ۱۰۶، ص ۲۸۸-۲۹۵.
۱۳. نمایندگی ولی فقیه در بروری مقاومت بسیج معاونت سیاسی. رابطه سیاه، معاونت سیاسی بسیج، تهران، ۱۳۷۳، ص ۷۹ (به نقل از «اسناد لانه جاسوسی» نامه لبتگن به وزارت خارجه، ج ۱۰۶، ۱۷۷-۱۷۶).
۱۴. باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، محمود شرقی، ص ۲۰۳.
۱۵. رضوی، مسعود: هاشمی و انقلاب (تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ)، ص ۳۰۱.
- «رابطه سیاه»، صص ۹۱-۹۲، در آنجا آمده است که بزرگ نمایی واقعه کردستان و امثالهم را با نسبت دادن به شوروی به عنوان بحرانیای جدی دولت که در صورت ارتباط با آمریکا قابل حل شدن است، نشان داده شده است.
۱۶. باری روبین، پیشین، ص ۲۰۳.
۱۷. رابطه سیاه، ص ۹۲ (به نقل از «اسناد لانه جاسوسی»، شماره ۱۰، سند شماره ۱۰).
۱۸. همان، ص ۹۴ (به نقل از «اسناد لانه جاسوسی»، شماره ۳۰، سند شماره ۴۴).
۱۹. باری روبین. پیشین، ص ۲۰۴.
۲۰. جیمز ا. بیل: روابط بدفرجام ایران و آمریکا (شیر و عقاب)، فروزنده برلیان، ص ۳۵۵.
۲۱. رضوی، مسعود: هاشمی و انقلاب، ص ۴۰۱.
۲۲. همان، ص ۴۰۲.
۲۳. باری روبین. پیشین، ص ۲۰۵.
۲۴. همان، ص ۲۰۵.
۲۵. اسناد لانه جاسوسی، شماره ۱۰۶، ص ۱۳۳.
۲۶. همان.

۲۷. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۷.

۲۸. روبین، پیشین، ص ۲۰۷.

۲۹. همان.

۳۰. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۷.

۳۱. مرکز مطالعات جنگ، پیدایش نظام جدید، ص ۱۹۰ (به نقل از «روزنامه کیهان»، ۷۷/۷/۳، ص ۱۲).

۳۲. جیمز ا. بیل، پیشین، ص ۳۵۹.

۳۳. اسناد لانه جاسوسی، شماره ۱۰۶، ص ۹؛ آمده است:

«... تا زمانی که یک نیروی گارد جدید آزمایش شده و مؤثر برای سفارت تعیین

نکرده‌ایم، هیچ حرکتی در جهت پذیرش شاه به آمریکا نباید انجام شود.»

بروس لینگن کاردار سفارت آمریکا در ایران نیز طی گزارشی به واشنگتن نوشت:

«قبل از اطمینان از امنیت سفارت و تضمین حمایت دولت اتخاذ چنین تصمیمی

به مصلحت نیست... پرسنل آمریکایی فعلاً کمتر از گذشته مورد تهدید هستند،

ولی خطر به گروگان گرفته شدن آمریکایی‌ها در صورت مسافرت شاه به آمریکا از

میان نرفته است...»

ر.ک. روبین، همان، ص ۲۰۷.

ر.ک. مایکل لردین و ویلیام لوئیس، «هزیمت یا شکست رسوایی آمریکا»، ص ۲۸۲.

۳۴. روبین، جنگ قدرتها در ایران، ص ۲۰۳.

۳۵. همان، ص ۹۱.

۳۶. جیمز ا. بیل، روابط پدفرجام ایران و آمریکا (شیر و عقاب)، ص ۳۶۲.

۳۷. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۸.

۳۸. نمایندگی ولی فقیه نیروی مقاومت بسیج، رابطه سیاه، ص ۱۰۹ (به نقل از «سقوط شاه و جان گروگانها و

منافع ملی»، ص ۹۰).

۳۹. همان.

۴۰. ضمیمه ایران فردا، ص ۲۷، در جلسه شورای امنیت سازمان ملل که به این منظور تشکیل شده بود، بنی صدر

قصه شرکت داشت که امام فرمودند:

«... اگر بنی صدر برود اعلام می‌کنم سمعی ندارد.»

ر.ک. «هاشمی و انقلاب»، ص ۴۰۵.

۴۱. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۹۹.

۴۲. ضمیمه ایران فردا، ص ۲۸.

۴۳. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۱۹.

۴۴. رحبی، فاطمه؛ آمریکا شیطان بزرگ. کتاب صبح، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۰۵ (بده نقل از ولس. سایروس و برژینسکی زیگینو، «توطئه در ایران»، ص ۷۲).

۴۵. روبین، پیشین، ص ۲۱۲.

۴۶. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۴.

۴۷. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۸.

۴۸. روبین، پیشین، ص ۲۱۷.

۴۹. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت، تهران، ۱۳۶۳. وی معتقد است انقلاب در دو حرکت تحقق یافته است. مرحله اول از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انتخاب دولت موقت و مرحله دوم، بعد از تعیین دولت موقت به وجود آمد که حرکت اول رو به وحدت و مرکزیت بود و حرکت دوم مرحله گریز از مرکز نیروهای انقلاب بوده است. ر.ک. ص ۱۴۱۳.

۵۰. جیمز ایل، روابط بدفرجام ایران و آمریکا (شیر و عقاب)، ص ۳۶۵.

۵۱. همان، ص ۴۰۴.

۵۲. همان، ص ۲۰۵ و همچنین مراجعه کنید به:

- Paul Ryans, Iranian Rescue, Mission

Charlie A. Beckwith and Donald Knox, Delta force (New York, Harcourt Brace Jovanovich, 1983).

Aviation week and space Technology, May 5, 12, 1980.

۵۳. همان، ص ۲۰۵.

۵۴. برنامه بعد اقدام تلافی جویانه و واکنش نظامی در حوزه های نفتی را شامل می شد.
ر.ک. رابطه سپاه، ص ۱۱۹.
- سقوط شاه و جان گروگانها و منافع ملی (خاطرات برزینسکی)، ص ۸۸.
- متأسفانه پس از برجای ماندن برخی از چرخ بال های آمریکایی به دستور بنی صدر، آنها بمباران شدند که در جریان سه نوبت بمباران، فرمانده سپاه یزد شهید و تمام اسناد برجای مانده نابود شد.
۵۵. جیمز ا. بیل، پیشین، ص ۴۰۵، به نقل از: Ryan, Iranian Rescue Mission, P.60.
۵۶. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۸.
۵۷. باری روبین، پیشین، ص ۲۲۲.
۵۸. رجبی، فاطمه؛ آمریکا شیطان بزرگ، ص ۱۲۵.
- صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۹۲.
۵۹. همان، ص ۱۳۰، صحیفه نور، ج ۷، ص ۸۹.
۶۰. همان، ص ۱۳۰، روزنامه کیهان، ۱۳۷۵/۱۱/۱۵.
۶۱. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۷۶.
۶۲. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۸۳.
۶۳. فریاد مظلومیت (متن سخنان ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران در چهل و دومین سال اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد)، ۱۳۶۶/۶/۳۱، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۳.
۶۴. دقت شود همین مسأله نشان می دهد که هر دو طرح در برنامه اقدامات سیا قرار داشته است.
۶۵. برای تفصیل این حادثه، ر.ک. روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۵۵۲۹، سه شنبه ۱۳۷۷/۴/۲۳، ص ۱۵.
۶۶. بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۵۴.
۶۷. همان، ص ۱۵۴-۱۵۵.
۶۸. همان، ص ۱۵۵.
۶۹. تفصیل مذاکرات الجزیره و بیانیه آن را در: گفتگو با دکتر مولایی، «بررسی بیانیه الجزایر»، ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۰، بجوید.
۷۰. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۲۹ و ۳۰.

۷۱. همان، ص ۳۰.
۷۲. همان.
۷۳. ولایتی، علی اکبر؛ تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲.
۷۴. همان، ص ۱۱۳.
۷۵. لوموند، ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۲.
۷۶. جورج بال، خطا و خیانت در لبنان، باورقی مترجم، حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۷۸.
۷۷. ولایتی، پیشین، ص ۲۰۸.
۷۸. همان، ص ۲۰۹.
۷۹. همان، ص ۲۱۰.
۸۰. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴، ص ۳۲.
۸۱. جیمز ا. بیل، روابط بدفرجام ایران و آمریکا (شیر و عقاب)، ص ۴۰۶.
۸۲. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۳۳.
۸۳. جیمز ا. بیل، روابط بدفرجام ایران و آمریکا (شیر و عقاب)، ص ۴۱۲-۴۱۳.
۸۴. همان، ص ۴۲۲-۴۲۳.
۸۵. ژان پیردیگار، برنارد هورکاد، بان ریشار، ایران در قرن بیستم، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۵۷.
۸۶. ضمیمه ایران فردا، ص ۳۳.
۸۷. مذاکره با آمریکا (ماهیت و عملکرد آمریکا)، مؤسسه فرهنگ قدر ولایت، ۱۳۷۴، ص ۴۰.
۸۸. ضمیمه ایران فردا، ص ۳۴.
۸۹. ولایتی، پیشین، ص ۲۶۱.
۹۰. صفری، محسن؛ ما اعتراف می‌کنیم، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۰.
۹۱. همان، ص ۱۷۶.

۹۲. این نمونه‌ها از ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، نقل می‌گردد.
۹۳. «پرونده توطئه»، روزنامه ایران، ۱۳۷۴/۱۰/۲۶.
۹۴. همان، ۷۴/۱۰/۲۷.
۹۵. روزنامه سلام، ۷۴/۱۰/۲۷.
- «در ضد قانون بین‌المللی بودن طرح»، روزنامه کیهان، ۷۴/۱۰/۲۶.
- «ریچارد مورفی این سیاست را اشتباه دانست»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۴/۱۱/۱۴.
- «اقدام شرکت توتال فرانسه»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۴/۱۱/۱۸.
- «مخالفت داخلی و نظر وزارت بازرگانی آمریکا»، روزنامه کیهان، ۷۴/۲/۱۳.
- روزنامه ایران، ۷۴/۳/۲۴.
۹۶. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ۷۶/۳/۸، ص ۴۲.
۹۷. همان.
۹۸. همان.
۹۹. برای تفصیل گفت‌وگر رک. روزنامه رسالت، ۷۶/۱۰/۱۸.
۱۰۰. تلکسی ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۷۶/۱۰/۱۸.
۱۰۱. همان، ۷۶/۱۰/۱۸.
۱۰۲. مصاحبه رئیس‌جمهور با CNN.
۱۰۳. موجانی، سیدعلی؛ بررسی مناسبات ایران و آمریکا، انتشارات وزارت خارجه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۶.
۱۰۴. مصاحبه با سندی برگز مشاور امنیت ملی بیل کلینتون، لندن، خبرگزاری ج.ا، ۷۶/۱۰/۲۲.
۱۰۵. روزنامه سلام، ش ۱۹۲۱، ۱۳۷۶/۱۰/۲۱.
۱۰۶. همان، ۱۳۷۶/۱۰/۲۱ (۱۱ ژانویه ۱۹۸۸).
۱۰۷. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۶/۱۰/۲۱، ص ۳.
۱۰۸. همان.
۱۰۹. روزنامه کیهان، ۱۳۷۶/۱۰/۲۴.
۱۱۰. همان.

۱۱۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۷۶/۱۱/۲.
۱۱۲. روزنامه رسالت، ۱۳۷۶/۱۰/۲۲.
۱۱۳. همان.
۱۱۴. همان.
۱۱۵. ضمیمه ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۴۳.
۱۱۶. همان، ص ۴۵.
۱۱۷. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۶/۱۰/۲۲.
۱۱۸. روزنامه رسالت، ۷۶/۱۱/۲ (به نقل از نیویورک تایمز).
۱۱۹. روزنامه رسالت، ۷۶/۱۰/۲۲.
۱۲۰. روزنامه رسالت، ۷۷/۷/۱.

بخش پنجم

پایان سخن

بینش‌ها و چالش‌ها

تاکنون از تاریخ آمریکا سخن گفتیم. ستونهای تمدن آن را شکافتیم و از درخشش‌ها و ظلمتهای آن سخن رانیدیم. دیدیم تمدنهای زاینده و مانده واحد و مقطع زمانی خاص نیستند و دانستیم که تمدن آمریکا حاصل و دستاورد مرور دهور و نفوس غیرآمریکایی نیز بوده است. از رابطه ملت آمریکا و دولتمردان آن بحث شد. حاکمانی پنهان ظاهر شدند که حاصل خاموشی مردم و سوءاستفاده از خلاء قدرت بودند، در جهان نقش می‌آفرینند و در راستای منافع در تلاشند. واقعاً صهیونیستها از ابزار قدرت آمریکا به واسطه نفوذ و ثروت، استفاده‌های ایدئولوژیکی زیادی می‌برند؛ از خصومت با اعراب تا ظهور اسرائیل و عداوت فعلی با ایران. برگهای سیاهی از دفتر هزار رنگ قدرت صهیونیست در جهان و آمریکا است. مردم آمریکا بی‌تقصیر نیستند. آنان خواسته یا ناخواسته (و بیشتر ناآگاهانه) حامی سیاستهای دولتهای خود بوده‌اند. در بحرانهای جهانی که حیثیت آمریکا تضعیف می‌گردد، میزان محبوبیت رؤسای جمهور کاهش می‌یابد و در عوض اعمال اقتدارآمیز دولتها، تعالی می‌یابد، پس راستی که گفتگو با تمدن آمریکایی، نماینده‌ای از خود آن تمدن می‌طلبد که امروزه حاکم نیست و مردمان آن نیز خاموش هستند.

ستیز در ستیغ سلطه، مخصوص «حاکمان پنهان» است و نه نظر و آرای مردمان. با کنکاش اوضاع ایران و رابطه اسلام و غرب، حکایت دو قرن استعمار و استضعاف ظاهر شد و این، وادی بود که ایران در آن غریب نبود. تاریخ روابط ایران و آمریکا گویای مناسبات سودجویانه یک دولت تا سال ۱۳۵۷ می باشد. دنیای حوادث، آن سیاست ماه غسل را تلخ ساخته است و عرصه اقبال ایرانیان با ظهور محمدرضا شاه به ادبار بدل می گردد. ظهور فلق طلعه یک انقلاب درونی و بیرونی است که ظهور بیرونی آن متأخر از درونی آن می باشد. انقلاب اسلامی با سوابق سایر انقلابها بیگانه نماند و حضور میانه‌روها در عرصه سیاست، فرصت مختنمی برای جبران گذشته بدفرجام روابط ایران و آمریکا برده است، این بار نیز سود را سوداگر بیگانه ربود، ولی دوران، با انقلاب دوم ورق خورد و چهره جدیدی از خصومت نمایان گشت. مظلومیت مردم ایران در پناه بردن به بیگانگان برای حفظ منافع ملی بسر آمد و جنگی نابرابر توسل به خویشتن را در باورهای الهی مردم دوباره جوشاند. عرصه کارزار، صحنه امتحان دوستان بود که از دشمن جز دشمنی انتظاری نمی رفت. کاسه زهر این فکر پلید را در آخر، امام خمینی (ره) نوشید و طالبان نابودی ایران را غافلگیر ساخت.

ماجرای پس از جنگ و دوران سازندگی، آغاز کینه جویی جدیدی از سوی ایالات متحده بود که نمود بارز آن، تحریمهای اقتصادی و سلطه جویی در وادی بین‌المللی می باشد. نوید رئیس جمهوری اسلامی ایران به مردم آمریکا را سیاستمداران آمریکایی تحریف کردند و مردم خود را به مبارزه با «باغی بین‌المللی» تحریک نمودند، اما نباید ناخرسند بود که وصف یاغی در ادبیات استعماری آمریکا، تنها شایسته واضع آن است و مخاطب این تهمت ناروا، امروزه مسلماً قربانی افراط در عدالت است.

با این حال جایگاه مذاکره و رابطه با آمریکا در کجاست؟

آرای اندیشمندان دلسوز انقلاب و ملت ایران بر سه تأمل اساسی استوار است.

دیدگاه نخست، مذاکره را عملی منطقی می داند که پرهیز از آن هر چند در قبال دشمنان، مضر به منافع ملی تلقی می گردد. پایه دینی این استدلال، تمسک به مذاکره مستقیم انبیاء الهی با دشمنان خدا و خلق است. تلقی این گروه آن است که مذاکره به معنی پذیرش سلطه نیست.^(۱)

آنان معتقدند، تئورسین‌های اقتصادی، رابطه با ایالات متحده را در جهان امروزی امری ناگزیر برای جمهوری اسلامی می‌دانند و ایران به دلیل وابستگی خود به اقتصاد جهانی که هر روز وسعت بیشتری می‌یابد، نمی‌تواند منزوی بزید و توسعه نیز بیابد.

اینان معتقدند، کسانی که رابطه اقتصادی با ایالات متحده را نفی می‌کنند، در تناقض به‌سر می‌برند، چرا که امروزه دوران نظریه امپریالیستی و مغایرت آن با توسعه به‌سر آمده است و چون در جهان اقتصادی امروز، رهبری با آمریکا است، بی‌ارتباط به ریشه نمی‌توان به‌تنهایی از شاخه‌ها سود جست^(۲) و راه‌هایی از تحریم‌های اقتصادی، نزدیکی به عامل تحریم است. برخی بر این باورند که کشورهای جهان چارهای جز مذاکره ندارند، چرا که مقابل آن جنگ است و جمهوری اسلامی بالطبع خواهان درگیری با ایالات متحده نیست. لذا ناگزیر از مذاکره است، چرا که مبنای این اختلافات، سوء تفاهمها می‌باشد و البته مراد از رابطه، رابطه منطقی است و نه تسلیم و سازش، به‌همین دلیل آنان که استمرار مشروعیت نظام را در قالب ستیز با آمریکا می‌جویند، گرفتار اشتباه هستند و اساساً نظام، استوارتر از آن است که برای تداوم خود نیازمند دشمن‌تراشی باشد.^(۳)

بالاخره برخی از این گروه قائلند، از واژه‌های سیاسی چون «مذاکره» و «رابطه» باید غبارروبی کرد، چرا که کاربرد صحیح این واژگان در مواضع لازم، امری جدید نیست و پیامبر(ص) نیز از مذاکره و صلح با قریش و کفار دریغ نداشتند.^(۴) در این میان برخی از نظریه‌پردازان لزوم رابطه و مذاکره را در قالب شرایطی مطرح ساخته‌اند که متضمن منافع ملی نیز می‌باشد.^(۵) در مجموع این دیدگاه، خواهان اقدام عاجل از سوی ایران است.^(۶)

دیدگاه دوم، نگاه تأمل‌آمیزی به رابطه و مذاکره دارد و لذا بسیاری از نظریه‌پردازان در این مورد شرایطی را به عنوان تهیدات قبل از مذاکره عنوان می‌دارند، آنگاه به شرایط مذاکره و در نهایت به لزوم رابطه می‌پردازند. سختگیری این گروه در شرایط، آنها را در جرگه مخالفان رابطه با آمریکا قرار نمی‌دهد. از نظر اینان، زبینه یک کشور انقلابی نیست که از مذاکره شانه خالی کند، ولی معتقدند که بایستی ابزار مناسب را برای این اقدام یافت، به‌طوری که شأن انقلاب و منافع ملی حفظ شود.^(۷) در این میان گروهی لجاجت ایالات متحده را عامل اصلی عدم تمایل به مذاکره و

رابطه می‌دانند و معتقدند، رفتار ناصواب تاریخی آمریکا و یا جایگزین کردن اسلام به جای شرق در عصر حاضر، نقطه قوام قدرت آمریکاست و لذا آن دولت ابایی از تداوم خصومت ندارد^(۸) و سخن از رابطه و مذاکره مقامات آمریکایی، تنها در صحنه‌ای نابرابر که سود دولتمردان آمریکایی را در برداشته باشد، حذف آمریکا تلقی می‌گردد. بنابراین دسته‌ای از این گروه هرچند علاقه‌مند به رابطه‌اند، ولی مانع اصلی رفتار آمریکا می‌دانند که این فرصت را از دست آنها ربوده است^(۹) و خواهان پیش دستی آمریکا هستند.

دیدگاه سوم: در این بینش:

اولاً - «مذاکره» بدتر از رابطه تلقی می‌گردد و «قطع رابطه» مورد تمجید است و دلیل آن متوجه رفتار ناشایست آمریکاست.

ثانیاً - رابطه با آمریکا هیچ فایده‌ای ندارد. دلیل این گفته، رویه تاریخی آمریکا در قبال ایران می‌باشد.

ثالثاً - از طریق مذاکره و یا رابطه، هیچ‌یک از مشکلات اقتصادی حل نمی‌گردد، چون با برخورداری غیرمنطقی آمریکا عملاً مطالبات ایران حیف و میل شده است و ایالات متحده در شرایط فعلی از نجات نزدیکترین دوستان خود نیز طفره می‌رود، تا جایی که کوس رسوایی آن برای پرداخت نکردن سهم خود در سازمان ملل عالم‌گیر شده است.

رابعاً - نحوه رفتار آمریکا با دوستان خود، گویای این نکته است که حتی کشورهای دارنده روابط صمیمانه با آمریکا از سیاستهای انتقام‌جویانه ایالات متحده به دور نبوده‌اند. بزرگترین نمونه این برخورد در مورد روسیه می‌باشد که به مذلت رابطه با آمریکا گرفتار شده است و دیگر قدرت‌های اقیانوس اطلس سابق خود را ندارد.

خامساً - این رابطه و حتی مذاکره، برای نظام جمهوری اسلامی ایران «مضر» می‌باشد، چون باعث ضعف قدرت جمهوری اسلامی در عرصه بین‌المللی و یأس مردمانی است که از رفتار سلطه‌گزارانه آمریکا به تنگ آمده‌اند و ستاره امید خود را در قالب جنبشهای آزادیبخش و مردمی و در اقتدا به جمهوری اسلامی ایران می‌جویند. دقیقاً به همین خاطر است که دولتمردان آمریکا مذاکره را مهمتر از صرف رابطه می‌دانند.

سادساً - عمده‌ترین دلیل اصرار این کشور برای تکمیل سیطره خود در ادعای نظم نوین جهانی می‌باشد.

بر اساس این دیدگاه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی شرق، جمهوری اسلامی به عنوان مرکز بنیادگرایی (اسلام‌گرایی) در جهان قلمداد می‌شود. رخدادهای ترکیه، الجزایر، مصر، تونس و ... منبعث از حس بیداری مسلمانان است. با این وجود، جمهوری اسلامی به عنوان تنها کشور مستقلی مطرح می‌گردد که ضمن حفظ ایدئولوژی و رهبری منسجم و قابل اشاعه از پذیرش گرایش به قدرتهای معاصر پرهیز نموده است و در شرایط فعلی که آمریکا به عنوان سردمدار جهان تک‌قطبی قلمداد می‌شود، تنها مخالفت لفظی ایران برای شکستن ابهت یک ابرقدرت کافی است. لذا در مسأله صلح خاورمیانه، هرچند ایران اعلام نموده است که مانعی در راه ایجاد صلح قرار نخواهد داد و در صورت استقرار صلح، از آن حمایت می‌کند، ولی تنها بدبینی ایران به جریان صلح، باعث گردیده است تا ایالات متحده یکی از شروط رابطه با ایران را همکاری در روند صلح خاورمیانه قرار دهد و یا از تروریسم دست بردارد، در حالی که ایالات متحده از تروریسم دولتی بصورت مستقیم حمایت کرده و نمونه عملکرد سیا در ۵۲ کشور جهان گویای این واقعیت است. با این حال توجه به مراد دولتمردان آمریکا این مفهوم را می‌رساند که منظور آنان عدم حمایت جمهوری اسلامی از جریانات اسلامی و اصول‌گرا در کشورهای اسلامی می‌باشد؛ رفتاری که ولو در جنبه تقویت معنوی و ایدئولوژیکی آنها باشد، از دیدگاه کاخ سفید، حمایت از تروریسم تلقی می‌گردد. نتیجه آن که با مذاکره جمهوری اسلامی، زمینه برای افول نهضت جهانی اسلام فراهم خواهد شد.

در این دیدگاه مذاکره با آمریکا ساده‌لوحی است، چراکه مذاکره نوعی معامله و داد و ستد است و تلاش آمریکا در مذاکره، دست کشیدن ایران از اصول بنیادین انقلاب در قبال برخی مصالح اقتصادی است؛ چیزی که با اهداف متعالی انقلاب ناسازگار است.

بر اساس این بینش، هدف ایالات متحده آن است که مایه وحدت و انسجام مردم مسلمان ایران را تبدیل به زمینه اختلاف در ملت نماید و با تکرار لزوم مذاکره برای درمان مصائب اقتصادی و سیاسی، قبح یکی از زشت‌ترین امور را فروریزد؛ امری که در جریان صلح اعراب و اسرائیل، مایه

فلاکت اعراب مسلمان را فراهم آورد. لذا اصل مذاکره برای آمریکا بیش از رابطه مهم است و مسلماً در زمان برقراری روابط از ابزارهای اخضاع دیگری بهره می‌گیرد و در این برهه حتی طرح مسأله مذاکره (نه رابطه) صدمات جدی را بر منافع ملی و اصول اساسی ما وارد می‌سازد و ناگزیر، جبران آن نیاز به انقلاب دوباره‌ای خواهد داشت.^(۱۰)

در مجموع بر اساس این دیدگاه زمانه تیرگی روابط ایران و آمریکا به ما قبل از جریان گروگان‌گیری بازمی‌گردد و حکایت آن، از خصومت با انقلاب اسلامی در قبل از انقلاب شروع می‌گردد و مسأله لانه جاسوسی اوج ستمگری ایالات متحده در ایران بود که خنثی گردید. امام خمینی (ره) پاسخ سؤال رابطه با آمریکا را در سال ۵۷ و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مصاحبه با سی.بی.اس آمریکا بیان کردند.

سؤال - رابطه یک دولت اسلامی و دولت آمریکا در آینده چگونه خواهد بود؟

جواب - «باید ببینیم آمریکا خودش در آینده چه نقشی دارد. اگر آمریکا بخواهد همان‌طور که «حالا» با ملت ایران معامله می‌کند، با ما رفتار کند، نقشی ما با او خصمانه است و اگر چنانچه آمریکا به دولت ایران احترام بگذارد ما هم با همان احترام متقابل عمل می‌کنیم و با او عادلانه که نه با او ظلم کنیم و نه به ما ظلم کند رفتار خواهیم کرد و اشکالی پیش نمی‌آید.»^(۱۱)

به همین خاطر بعد از انقلاب و پس از دستگیری دیپلمات‌ها و جاسوسان آمریکایی، صدور دستور آزادی آنها به فرمان امام خمینی (ره)، برای مردمی که امید به انتقام از دشمنان دیرینه انقلاب داشتند، امری غیرمنتظره بود.^(۱۲) آیت‌الله خامنه‌ای در این باره می‌فرماید:

«من یقین داشتم که امام دستور خواهد داد که با اعدام کنند... اما امام دستور دادند که اینها را آزاد کردند... ملت ایران در حال اقتدار، مظلومیت‌های گذشته خودش را ندیده گرفت و دولت آمریکا را عفو کرد، دیگر بزرگواری از این بالاتر!»^(۱۳)

با این حال عبرت نگرفتند و بعد از انقلاب نیز - چنانکه مشاهده کردیم - شرارت‌ها ادامه یافت، آنگاه به دنبال قهر انقلابی ملت ایران در اشغال لانه جاسوسی، هر نوع خصومت و قطع رابطه با «ملت» ایران را از واقعه گروگان‌گیری دنبال می‌کنند! گویی قبل از این تاریخ، جز خیر انجام

نداده‌اند! و لذا انتظار عذرخواهی از ملت ایران دارند و حرکت مردمی را در آن زمان ناشی از شور انقلابی (به تعبیر خودشان بی منطق و عمل ضد عقلانی) توصیف می‌کنند و مرتب در مصاحبه‌ها قصد دارند، ایران را از آن رفتار پشیمان نشان دهند و از ملت وثیقه‌ای می‌طلبند که دیگر این اشتباه را تکرار نکنند! می‌گویند چه قرائنی دارید که سیاست فعلی شما متفاوت با گذشته است؟! (۱۴)

و از سوی دیگر، نقاط درخشان اقتصاد جمهوری اسلامی ایران در زمان تحریمها بوده است؛ تحمل جنگ و دردهای دوران اوایل انقلاب بالطبع مصیبت‌بارتر از وضعیت فعلی بود که جمهوری اسلامی در آن استقرار یافته است و با تکیه بر اقتصاد خویشتن در راه استقلال گام برمی‌دارد.

با این وصف سخنی بسیار گزافه خواهد بود، اگر تلقی شود که در جهان امروز با توجه به وسعت حیطه جهانی اقتصاد، آمریکا سردمدار آن است و عدم پیوستن به آن به معنای عقب‌ماندگی تلقی می‌گردد، بلکه شاید عکس آن صحیح‌تر باشد. با طرح این سؤال که: آیا کره جنوبی، اندونزی، فیلیپین، روسیه و... که چشم بسته طرحهای اقتصادی بانک جهانی را در پرتو حمایت آمریکا اجرا می‌کنند، به تعالی اقتصادی رسیده‌اند؟ تا چه حد در زمینه سیاسی موفق بوده‌اند؟ آیا قطع وامهای بانک جهانی در سال ۹۸ منجر به مرگ و میر بزرگ جنوب شرق آسیا شده بود؟ کلید تحولات اقتصادی و بحرانها در این مراحل چه عاملی بوده است؟ چه ضمانتی برای ایران وجود دارد که نشان دهد، با او بدتر از دیگران رفتار نخواهد شد؟

بارها و بارها رؤسای جمهور مالزی و اندونزی از طرح توطئه صهیونیست‌ها، بانک جهانی و ایالات متحده، در بحران اقتصادی خود گلابه کرده‌اند، در حالی که اقتصاد ایران نشان داده است که بیشترین افول را در زمان وابستگی و رابطه با آمریکا داشته و بالاترین تعالی را در زمانهای بحران و تحریمها آفریده است. نمونه‌های این ترقی را حتی می‌توان در ماجرای ملی شدن صنعت نفت نیز مطالعه نمود.

بنابراین بر اساس پیش‌بینی اخیر می‌توان بر این استنتاج رئیس جمهور صحه گذاشت:

«میان ما و دولتهای آمریکا دیوار بزرگی از بی‌اعتمادی وجود دارد. بی‌اعتمادی

که ریشه در رفتارهای نادرست دولت آمریکا دارد. (۱۵)

«مذاکره‌ای که یک طرف خود را صاحب حق کامل بداند و با نگاه انهام به سوی طرف دیگر که مظلوم هم هست بگردد، هیچ وقت به ثمر نمی‌رسد.» (۱۶)

مرزهای خونین و نمادهای دروغین

بعد از سه دیدگاه فوق می‌توان از طیف فکری جدیدی که عمدتاً زاینده بعد از حماسه دوم خرداد است، نیز یاد کرد. این گروه را به سختی می‌توان در یکی از سه بینش فوق گنجانند. در متون دینی و سیاسی دو اصطلاح «توابعین» و «مرتجعین» را برای تعریف چنین افکاری به کار می‌برند. هر چند وجه مشترک هر دو اصطلاح، اتخاذ موضع رادیکالی و افراطی در دوره جدید در جبران تساهل گذشته است و یا احیاناً هدف، احیای آرمان سابق می‌باشد، ولی طیف فکری جدیدی که در این جا قصد توضیح آن را داریم، در دو سوی محور افراط و نه انعطاف، بلکه انحراف شدید از مواضع اولیه قرار دارد. شاید با این وصف آنها را پیشقراولان دوران «ترمیدور» انقلاب بتوان نامید. بنابراین اگر به تعبیر هفته نامه «اکونومیست» دعوی ایران و آمریکا را «ایندئولوژیکی» بدانیم که از اصول بنیادین انقلاب اسلامی اخذ شده باشد،^(۱۷) طیف فکری جدید را شاید بتوان در جرگه ضدانقلابیون و نه اصلاحیون قرار داد. اینان که زمانی ایالات متحده آمریکا را بنا به فرموده رهبر انقلابی خویش مظهر استکبار و امپریالیسم می‌دانستند و از خط امام و سالک خود پیروی می‌کردند، به نظر می‌رسد بر اساس تئوری «حرکت دوری انقلاب» در شعار ضدیت با آمریکا گذار خودکامگی به خودکامگی را پیموده‌اند. البته نه لزوماً به معنایی که هگل در کتاب «پدیدارشناسی روح» آن را مطرح ساخته است،^(۱۸) بلکه بیشتر به این دلیل که در دو سوی افراط متناقض، انحصار معارضة یا مصالحه را نیز مختص خود شمرده‌اند. به گفته «اللاوسط» اینان، در یک زمان مخالفان را به حامیان اسلام آمریکایی متهم می‌کردند، اما اخیراً «تکبیر» را از قانون مراسم خویش حذف کرده و کف زدن و سوت کشیدن را بر آن ترجیح داده‌اند. در سال جاری در برابر سفارت آمریکا به مناسبت ۱۳ آبان هیچ اشاره‌ای به آمریکا نکردند و در عوض به جناح مخالف تاختند، با جاسوسان سابق ملاقات کردند و به عنوان میهمان، حاضر به پذیرایی از آنها شدند،^(۱۹) و بالاخره عهد کردند که پرچم آمریکا را به آتش نکشند. کانال پنج فرانسه نیز به

مناسبت بیستمین سال پیروزی انقلاب اسلامی، برنامه ویژه‌ای را پخش کرد و ضمن آن صحبت‌های یکی از دانشجویان پیرو خط امام را در دو برهه زمانی ۱۳۵۷ و ۱۳۷۷ پخش نمود و به تحلیل تعارض غیرقابل انکار آن پرداخت.^(۲۰)

نتیجه آن که در این سوی تلاش برای ایجاد شکاف در دیوار بی‌اعتمادی دو ملت، گروهی نیز به شکافتن دیوارهای انقلاب و اتحاد ملت پرداخته‌اند و با طرد هر نوع انگیزه‌ای برای مخالفت با آمریکا، حامیان شعار ضدیت با ایالات متحده را یک کاسه کرده و این بار از آنان به عنوان عده‌ای «اوباش» یاد کرده‌اند!^(۲۱)

هر چند شاید بتوانیم برای مخالفان این گروه نیز تغییر موضعی به این شدت در اصول، کشف کنیم، با این حال با توجه به این که جهان آینده که به احتمال زیاد یک جریان چند قطبی خواهد بود، به فرض تعارض جدی رابطه و مذاکره با آمریکا، با اصول انقلابی و ایدئولوژی اسلامی ما، آینده روابط در این سطح از تحلیل دارای دو وجه اثباتی و سلبی می‌گردد:

الف - وجه سلبی، آن است که هیچ‌گاه بین ایران اسلامی و ایالات متحده آمریکا رابطه برقرار نخواهد شد. به این دلیل که عامل عناد منحصراً در قلمرو رفتار استکبارگری آمریکا و استکبارستیزی ایران نهفته است و هر یک، این را در چارچوب ایدئولوژی مشروعیت‌خواهی خود و استراتژی مقبولیت مردمی قرار داده است. بنابراین تا مادامی که هر یک از طرفین، تغییر رفتار خود را به منزله تحول در ایدئولوژی خویش می‌پندارد، نه تنها رابطه، بلکه هر نوع مذاکره نمودی از یک باج‌خواهی و تلاش برای تحقیر طرف مقابل محسوب خواهد شد.

ب - وجه اثباتی روابط آینده در این خواهد بود که هر دو کشور، دشمنی با یکدیگر را به عنوان تاکتیک بنگرند و دشمنی فعلی را با پیوندزدن به ایدئولوژی خود، به استراتژی و خصومت ذاتی بدل نمایند. به عبارت دیگر کلید گشایش زمانی خواهد بود که دشمنی ایران با ایالات متحده، نه به سبب وجود آن کشور (چون شیوه خصومت با رژیم اشغالگر قدس)، بلکه به سبب وضع موجود و سیاست‌های حاکمان آمریکایی باشد و آمریکاییان نوع نگاه خود به ایران را از سطح یک کشور مقلد - چنانکه در زمان رژیم شاه شایع بود - به سطح یک کشور مستقل ارتقا دهند و در زمین مسطح به مسابقه بپردازند. بر اساس این بینش، دشمنی جمهوری اسلامی

با ایالات متحده نیز دارای حکمی موقتی خواهد بود که تغییر آن معطوف به تحول در نوع نگاه و عملکرد سردمداران آمریکا می‌باشد، لذا تعارضی با ایدئولوژی انقلابی نخواهد داشت. (۲۲)

حال اگر جدال امکان رابطه با آمریکا را خارج از سطح داخلی و بُعد اصولی آن، بخواهیم در سطح بین‌المللی و بُعد منافع ملی دنبال کنیم، احتمالاً با نتایج دیگری هم روبرو خواهیم شد. برای این منظور یک اصلی را باید پذیرفت که در شرایط فعلی، ایالات متحده، نه در نگاه ذهنی به آتی، حداقل در عالم عینی و فعلی به عنوان یک ابرقدرت بی‌رقیب، اعمال نفوذ می‌کند و پایبند به هیچ قاعده محدودیت‌زانیست و به‌طور طبیعی خواستار حفظ وضع موجود نیز هست و بی‌پرده از اخضاع چالشگران، چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی سخن می‌گوید:

«نخستین هدف ما این است که مانع شویم رقیب جدیدی، خواه در قلمرو اتحاد شوروی سابق و خواه در سایر نقاط جهان، سر بلند کند که خطرش به اندازه خطری باشد که سابقاً اتحاد شوروی برای ما داشت. باید مافع کشورهای پیشرفته صنعتی را تا آن اندازه حفظ کنیم که از چالش با رقبای ما با اقدام در واژگون ساختن نظم سیاسی و اقتصادی موجود انصراف حاصل کند. باید مرجبات بازداشتن و بقای بالقوه خود را، حتی از آرزوی ابفای نقش بزرگتر منطقه‌ای یا جهانی فراهم کنیم.» (۲۳)

با این وصف برخورد با ایران امری غیرمنتظره نخواهد بود و بالطبع این کشور از نظر ایالات متحده «یاغی» محسوب می‌شود و دلیل آن نیز تجاوزگری و استکبار صفتی نیست، بلکه صرفاً به این دلیل که ایران مطیع و رام نظم جهان تک‌قطبی نیست. در این میان مسلماً تلاش هژمون، آن خواهد بود که به هر طریق ممکن به حفظ حیثیت جهانی خود که گره‌ای ناگسستنی با منافع ملی وی دارد بپردازد، لذا اصول، فرهنگ و اقتصاد، فی‌الجملة تمدن این قدرت برتر، عرصه‌ای به وسعت تعریف منافع ملی آن کشور را در حیطه جهانی شامل می‌شود. ابزار جهان‌شمولی نمودن این قدرت از طریق سه مکانیسم زور، زر و تزویر دنبال خواهد شد که مورد اخیر بر دو سیاست سابق خود پرتوافکنی می‌کند، چنانکه «بلوم» در اثر خویش تحت عنوان «سرکوب امید» به خوبی توضیح می‌دهد، هرگاه استفاده از زور برای ایالات متحده ناکامی به دنبال آورد، آمریکا با

کمک سیا به مورد اعتمادترین سلاح خود یعنی پول متوسل می‌شود.^(۲۴) این مسأله را در مطالعه موردی خود پیرامون ایران به نیکی مشاهده کردیم. برای تکمیل آن بحث صرفاً سه مورد از نمونه‌های اخیر کفایت می‌کند. در سیاست زور، ایالات متحده را اگر مستقیماً عامل جنگ هشت ساله ندانیم، در تمام طول این دوره جلوه‌های انکارناپذیری از مداخله مستقیم وی عیان بوده است؛ مداخله در جنگ نفت‌کشها، انهدام سکوهاى نفتی، ارسال اطلاعات ماعواره‌ای - جاسوسی، حضور مستقیم در نبرد فاو و ... البته اینها مواردی هستند که دولت آمریکا به آنها معترف شده است، چرا که در تحولاتی که ادعای اشتباه و غفلت دارد، پرونده‌ای مستقل لازم است. در سیاست «زر»، ایران تجربه خطرناک استمرار حیات دولت کودتا را در خاطره خویش محفوظ داشته است و حمایت ۲۰ میلیون دلاری اخیر برای سرنگونی رژیم فعلی را نیز فراموش نخواهد کرد. این عملکرد و حمایت از گروههای تروریستی ضد انقلاب یا وابسته‌های رژیم شاهی برای دولت آمریکا ردیف بودجه خاصی را مهیا ساخته است. اما سیاست «تزویر» ضمن برخورداری از چهره‌های خشن زور و فریبنده زر، از برنامه‌ریزی دقیق نیز برخوردار است، که بعضاً نمودهایی از آن تجلی خارجی و غیرسری یافته است. تلاش برای بزرگ جلوه دادن قدرت ایران در سطح یک جایگزین برای خطر کمونیسم، از این استراتژی منبعث شده است. بنابراین همان‌گونه که بدبینی و سوء تفاهم نسبت به شوروی برای جلب اعتماد به نفس ملت آمریکا به صورت یک ضرورت درآمده بود، نزاع با ایران به خاطر منافع نیز به بهانه تضاد ایدئولوژیکی، توجیه‌گر هر اقدام خصومت‌زا می‌گردد، به‌طوری که ایران به عنوان جانشین نزاع ایدئولوژیکی با کمونیسم، آخرین حلقه از مقاومت ایدئولوژیهای موجود در برابر ایدئولوژی لیبرالی آمریکایی تلقی می‌شود که پایان تاریخ را رقم خواهد زد. لذا آمریکا تلاش دارد تا بیشتر از زبان ایدئولوژی سخن گوید و منافع ملی خود را در کسوت این بهانه مستتر نماید. نمونه‌های فراوانی در این رابطه وجود دارد که ضمن مقایسه ایران فعلی با شوروی سابق، ملاک مخالفت را نامشروع بودن حکومت اسلامی می‌داند که باید به نظم جهانی موجود بازگردد و به تعبیر آنان اصلاح شود. پاتریک کلاسون، رئیس تحقیقات مؤسسه سیاستهای خاور نزدیک واشنگتن، طی میزگردی که در اواسط سال ۹۸ به همت فصلنامه آمریکایی خاورمیانه ترتیب داده شده بود، گفت:

«سیاست بازدارندگی مانع از خوشبینی ما به تضادهای درونی در ایران نمی‌شود، همان‌طور که در مورد شوروی عمل کردیم ما می‌توانیم با دولت ایران مذاکره داشته باشیم و در عین حال با صراحت نظر خود را در مورد نامشروع بودن و لزوم تغییر آن بیان داریم.» (۲۵)

و کنت تیمرمن می‌افزاید:

«بدترین سیاست این است که ما از طریق معامله و ادامه نجارت با این رژیم، آن

را مشروع جلوه دهیم.» (۲۶)

بسیار عجیب است که ایالات متحده در مورد ایران، به نزاع ایدئولوژیکی قائل است که جمهوری اسلامی آن را تنها در توصیف علت عناد خود با رژیم اشغالگر قدس به کار می‌برد. دولت آمریکا در راستای این توجیه، ایستگاه رادیویی «پراک» را که در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰ ش.) با هزینه مالی سازمان سیا به منظور مقابله با نفوذ کمونیسم ایجاد شده بود و تحت عنوان رادیو اروپایی آزاد برنامه پخش می‌نمود، اخیراً با همان اسم رادیو آزادی به رسانه‌ای ضد ایرانی در جهت سرنگونی نظام، تضعیف مشروعیت حکومت جمهوری اسلامی و سر دادن نوید ایرانی آزاد به سبک غرب، مبدل ساخته است. (۲۷) این نوع پیوند اصول و منافع در سیاست خارجی ایالات متحده، جای تأمل بسیار دارد که منفک از سیاست تزویر و واشنگتن، قابل بررسی به نظر نمی‌رسد.

با این وصف منافع آمریکا در قبال رابطه با ایران نیاز به تفصیل ندارد. ایالات متحده در نظم نوین جهانی، نه تنها قدرت چالشگر را نمی‌پسندد، بلکه بی‌طرفی را هم بی‌معنی می‌داند. امروزه در نظام تک‌قطبی و منظومه فکری سران آمریکا، بیش از هر زمان دیگری این اصل مارکسیست‌ها تجلی یافته است که «هر که با ما نیست، بر ماست»، یا «دوست و یا دشمن، ناسازگار، حق حیات ندارد و مشروعیت او مخدوش است و دولت، آن است که مطابق اصول نظم حاکم بر جهان گام بردارد. غفلت از این کالبدشکافی نیات دولتمردان آمریکا باعث گردیده است تا برخی بدون عنایت به برهه زمانی، دچار قیاس مع الفارق گردند. معلوم نیست با چه ملاکی نیروهای خودی به تبعیت از سوژه آمریکایی، اسلوب روابط آمریکا و چین را ساز کرده‌اند.

و آن را الگوی مناسبی برای روابط ایران و آمریکا می‌دانند که پیشقراولان آن فوتبالیست‌های دو کشور هستند. غافل از این که در مذاکرات چین و آمریکا، بیش از همه آمریکا به سبب فشار جنگ سرد و باتلاق ویتنام، خواستار مصالحه بود و لذا با قبول شروط چین از جمله عضویت در سازمان ملل و عضویت دائمی در شورای امنیت، موفق به بهبود روابط گشت و بازی تنیس، چیزی جز یک برنامه حساب شده نبود. (۲۸) در حالی که در وضعیت فعلی ایران حتی با تأکید رئیس‌جمهور محترم بر تأیید شروط شورای تشخیص مصلحت نظام از جمله عذرخواهی آمریکا از گذشته روابط، تعهد به عدم مداخله در ایران، آزادسازی دارایی‌های ایران و خروج از خلیج فارس، ایالات متحده تکرار یک سلسله شروط بی‌اساس چون «عدم مخالفت با روند صلح خاورمیانه، عدم حمایت از تروریسم و پرهیز از تولید سلاح‌های هسته‌ای»، را جزو شروط مذاکره و بلکه پیش شرط مذاکره محسوب می‌کند. به همین سبب است که «ادوارد شرلی» می‌گوید:

«اگر ایرانیها آنقدر بی‌احتیاط باشند که بخواهند پیشنهاد گشایش باب مذاکره را

بدهند، ما باید با تمام وجود از این پیشنهاد استقبال کنیم.» (۲۹)

جفری کمپ، مدیر برنامه‌ای استراتژیک منطقه‌ای در مرکز مطالعات نیکسون، که به دنبال دعوت تلویزیونی آقای خاتمی برای تبادلات فرهنگی دو کشور به ایران آمده بود، ضمن رد ایجاد شرایط برابری برای مذاکره می‌افزاید:

«قاعدتاً ایرانیها می‌دانند که ما می‌خواهیم مثل برخورد ننانهاو با عرفات با

فهرستی از موضوعات سلاح‌های اتمی و تروریسم و صلح خاورمیانه وارد اتاق

مذاکره شریم.» (۳۰)

او در گزارش سفر خود به ایران، ناخواسته از سلطه لابی صهیونیست در نوع رابطه آمریکا و ایران نیز سخن می‌گوید و معتقد است که بهبود روابط ایران با اسرائیل از نگرانی واشنگتن نسبت به تهران می‌کاهد و سیاست آمریکا از جمله محاصره اقتصادی ایالات متحده را مرتبط به رفتار ایران با اسرائیل و روند صلح خاورمیانه می‌داند. (۳۱) به نظر می‌رسد، تعهد اخلاقی که نیکسون از مدتها پیش در قبال اسرائیل احساس می‌کرد، اکنون جزء سیاست‌های نظام تک قطبی جهان شده

است.

شاید ایران به مذاکره به عنوان ابزار رابطه و تنش‌زدایی نگاه کند، ولی برای سیاستمداران آمریکا به عنوان هدف تلقی می‌شود، هرچند که نتیجه ملموسی به دست نیاید. ایالات متحده به خوبی می‌داند که جهان یک‌قطبی فعلی را نه اقتصاد ژاپن و آلمان و نه صنایع نظامی روسیه و فرانسه در آینده نزدیک به مخاطره نخواهد انداخت، بلکه در خلاء ایدئولوژیکی عصر حاضر و فرسودگی تئوریهای کاپیتالیستی - لیبرالی تنها یک قدرت معضل عمده را ایجاد می‌کند که بی‌نیاز از سلطه نظامی و حربه اقتصادی می‌باشد و آن جنگ فرهنگی یا «بنیادگرایی اسلامی» است که کانون بحران آن، جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود. برخی معتقدند، تقاضای آقای خاتمی برای برقراری رابطه فرهنگی (و نه سیاسی)، با عنایت به این نقطه قوت ایران صورت گرفته است.^(۳۲) اگر ایالات متحده بتواند بنیادگراها را قانع سازد که الگوی حکومت اسلامی توان اداره کشور را ندارد و ناچار از پیوند با قطب سرمایه‌دار است، در آن صورت تا حدود زیادی تب و تاب جنبش‌های آزادیبخش و بنیادگرا که به تأسی از انقلاب اسلامی در برابر قدرت برتر قد علم کرده‌اند، فروکش خواهد کرد. اما آنچه در مورد ایران قابل ذکر است، میزان پیوستگی عمیقی است که بین «اصول» و «منافع» آن وجود دارد. هر چند ایالات متحده در معارضه با ایران، در پس سیر اصول و ایدئولوژی به حمایت از منافع خود برخاسته است، ولی برای جمهوری اسلامی با توجه به خاستگاه ایدئولوژیکی آن در جهان، در بیشتر موارد اصول بر منافع تقدم دارد و این طبیعی به نظر می‌رسد که با حذف بعد معنوی انقلاب ایران، جایگاه آن برای کشورهای سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری در ردیف سایر شرکای تجاری منطقه‌ای خواهد بود که برجستگی آن معطوف به وضع ژئوپلیتیکی است و نه فرهنگی قهار، و ایدئولوژی در گفتگوی تمدنها و روابط بین‌الملل. پایان سخن آن که جهان آینده بی‌تردید جهان تک‌قطبی نخواهد بود. ابعادی از آن نمایان گشته، ولی کامل نگردیده است. با توجه به این که انقلاب اسلامی دوران بلوغ خود را در دامان دایه‌ای نامهربان می‌گذارند، بالطبع درجه خشم هژمون با میزان چالشگری ایران در نوسان خواهد بود. به هر ترتیب این مرحله‌گذار هم می‌گذرد و عصر تبختر آمریکایی هم فرومی‌شکند، لذا شایسته است، جمهوری اسلامی ایران در این زمانه‌گذار خود، پس از دو دهه

مقاومت و اصرار در اصول، به غفلت در سرداب سرد سرمایه‌داری فرو نلغزد و به امید سراب گریز از تنگناهای اقتصادی و کورسویی موقت، شمع محفل خویش را به دست خویش نگذشد. هیچ کشوری با تکیه بر دیگری قوام نیافته و هیچ ملتی بی مصائب اقتصادی و ریاضت دنیوی تکامل نیافته است. با آن که فعلاً در جهانی تک‌قطبی تنفس می‌کنیم، دریچه تشرگرایی هر روز افزون‌تر می‌گردد و ایران قادر است با بازی نیکوی خود در این قفس تنهایی، سرود جمعی را با کمک ملت‌هایی بخواند که هر یک به نحوی از وضع موجود ناراضی هستند و در عین حال از مواضع اصولی خویش عقب ننشینند. برخی می‌پندارند، مصائب ما از دشمنی با آمریکا سرچشمه گرفته است و برخی بالعکس مشکلات کنونی را از برکات زمان دوستی می‌دانند، لذا دو راه حل برای درمان ارائه شده است:

الف - بازگشت به گذشته خوش دوستی و تجدید خاطره ماه غسل روابط با صرف نظر از اصول.

ب - کناره‌گیری از نظام فعلی که عمده ارکان آن رنگ تک‌قطبی دارد، جهت حفظ اصول. نگاه اول، راه تسلیم را می‌پیماید؛ حال، ذهنی و یا تدریجی. اغلب قائل هستند، باید برای حل معضل اقتصادی و تأمین بهینه منافع ملی شایسته از برخی پیشنهادها و شرط‌های ایالات متحده استقبال کنیم تا راه رفاقت دائمی فراهم آید و با اخذ تکنولوژی، پلکان صعود پیموده شود. البته این گروه معین نمی‌کنند که تا چه میزان باید تساهل به خرج داد و آیا این اژدهای خوفناک به طعمه‌ای بسنده می‌کند و همچنین توضیح نمی‌دهند که عقب‌نشینی تنها از اصول صورت گیرد یا از منافع یا هر دو، و محدوده آن تا به کجاست؟ در عین حال این نقطه ابهام را روشن نساخته‌اند که چرا رژیم صدیق آمریکا به توسعه دست نیافت و برای دموکراسی یا نیمه استقلال اقتصادی محتاج انقلاب گشت.

دسته دوم، طریق افراط در احتیاط را پیموده‌اند. غافل از این که امروزه، دوره انزوا به سرآمده و نظام تک‌قطبی، دوست و دشمن می‌طلبد و موضع میانه را هم دشمن می‌پندارد. این دسته می‌پندارند با قهر و غربت می‌توان به جنگ اژدها رفت، در حالی که دندانهای «دلاری» این غول افسانه‌ای با ظهور «یوروی» اروپایی از سوهان مجدد بازمانده است. پس طریق، نه قهر است و نه

تسلیم؛ به صرف شوری آب نباید از دریا گریخت و به بهانه تشنگی نباید خود را به دامان دریا انداخت.

راه حل سوم، آموختن شناگری و موج‌نوردی است. اگر شیوه بازی با مهره غربی را نمی‌دانیم، باید تلاش کنیم بیاموزیم و تا نیاموخته‌ایم، خود را بی‌جهت در مهلکه نیندازیم. اکنون باید از چالش‌های ایالات متحده سودجست و از اختلافات غرب بهره برد. البته درایت لازم می‌خواهد و لذا تا نیاموخته‌ایم و شرایط را نسنجیده‌ایم و از پیروزی خود اطمینان نیافته‌ایم، نباید وارد این بازی آبرو شویم. اگر تنها مشکل عدم رابطه با ایالات متحده را مسائل اقتصادی بدانیم، باید این نوید را در ذهن داشت که در آینده نزدیک بیش از هر چیز، اقتصاد از انحصار آمریکا خارج خواهد شد، ولی نقش ایران در وضع فعلی باید بازی دادن مهره‌های مختلف این شطرنج اقتصاد باشد، بدون اینکه لزوماً با آمریکا به مصالحه پردازد.

از سوی دیگر جهان آینده به‌نوعی گرایش به انحصار ایدئولوژی خواهد داشت و نزاع ایران و ایالات متحده، خواسته یا ناخواسته رنگ ایدئولوژیکی به‌خود گرفته است. با توجه به این مهم، اکنون سیاستمداران آمریکا استحاله این ایدئولوژی انقلابی را بعنوان یک اولویت قلمداد می‌کنند. آنها از گسترش بهائیت در آفریقا و آمریکا حمایت می‌کنند و با تقویت وهابیت در جمهوریهای تازه استقلال یافته شوروی، قصد دارند تا جمهوری اسلامی را در یک کمربند ایدئولوژیکی در شمال و شرق محصور کنند. البته به زعم دولتمردان آمریکا این کمربند بهداشتی با توسعه «ناتو» از غرب و توسعه آن از طریق عراق به «شورای همکاری خلیج» در جنوب ایران به راحتی قابل تحقق است. لذا کوچکترین اشتباه ایران در هر بعدی از اقتصاد، فرهنگ یا سیاست به معنای شکست ایدئولوژی جمهوری اسلامی تلقی خواهد شد. این ایدئولوژی، امید خسته‌دلان تاریخی به شمار می‌رود که جز خشونت و استعمار چیزی ندیده‌اند. بهتر است اجازه دهیم تا آزادمنشانه و مستقلانه روند تکامل خود را پیمایند و مرگ آن را با دست خود مهیا نسازیم که در آن صورت شکست، به معنای شکست سیاسی یا اقتصادی یک کشور تلقی نخواهد گردید، بلکه به منزله ناکامی ایدئولوژی مستضعفانی در جهان تبلیغ خواهد شد که مقاومت در برابر ایدئولوژی هژمون غالب را ممکن می‌دانسته‌اند و مایه تکبر قدرتی می‌گردد که

با هر وسیله‌ای ولو تزویر به سلطه فراگیر ایدئولوژی کمک نمود که خود اعتقادی به صحت آن ندارد. خلاصه آن که جمهوری اسلامی ایران با مقاومت و استمرار در ستیز با آمریکا، دو آزمون اساسی را به عنوان الگوی جهانی به تجربه‌ای تکرار ناپذیر تبدیل کرده است:

اول: تجربه حکومت دینی که شکست آن به معنای شکست حکومت‌های دینی در اداره این جهان تلقی می‌شود.

دوم: تجربه حکومت مردمی مستقل، که ادعای عدم وابستگی به قطب‌های مسلط را شعار خود قرار داده است و اصرار بر این سیرت مستقل، موجب عناد سلطه‌گر غالب گردیده و چالشگری با هژمون جلوه نموده است. شکست این نوع حکومت نیز به منزله رونق این دیدگاه خواهد شد که در جهان هیچ کس جز قدرت غالب نمی‌تواند ساز استقلال بزند و موفق، حکومتی است که بهتر بتواند نظر هژمون و موجبات خرسندی او را نسبت به خود فراهم آورد. دو نتیجه تجربه ناکام ایران در سیاستی مستقل به معنای مرگ تک‌روی، سلطه‌ستیزی و استمرار سيطرة، استحکام قلاده تقلید و تسلیم خواهد بود.

خواند مُزمل نبی را زین سبب	که بسرون آ از گلیم ای بوالهرب
سرمکش اندر گلیم و رومپوش	که جهان جسمی است سرگردان، تو هوش

پی نوشت

۱. مهاجرانی، عطاءالله؛ ضمیمه ایران فردا، ۶ اردیبهشت ۱۳۶۹، ص ۳۵.
۲. اطهری، کمال؛ ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۱۷.
۳. احمدی، امیر؛ ایران فردا، شماره ۳۹، ص ۴۴.
۴. رحمانی، تقی؛ ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۳۱.
۵. یزدی، ابراهیم؛ ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۱۱.
۶. رجایی خراسانی، ضمیمه ایران فردا، ص ۳۸، صادق زیباکلام، در مقدمه سنت و مدرنیسم، انتشارات روزنه تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۰۶۰ و ۱۰۱۵.
۷. رفیعی، حسین؛ ایران فردا، شماره ۴۲، ص ۱۲.
۸. گری سیک، گفتگو، ص ۸۳.
۹. خاموشی، علی نقی؛ ضمیمه ایران فردا، ص ۳۹.
۱۰. حضرت آیت الله خامنه‌ای، خطبه‌های نماز جمعه تهران: ۲۶ دی‌ماه، ۱۳۷۶.
۱۱. آیین انقلاب اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۴۱۰.
۱۲. آیت الله خامنه‌ای، خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۶/۱۰/۲۶.
۱۳. همان.
۱۴. مصاحبه رئیس‌جمهور با C.N.N.
۱۵. همان.
۱۶. همان.

17. The Economist, April 11 TH 1998.

International: New York the wainshall met.

۱۸. بشیریه، حسین؛ انقلاب و بسیج سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۳۹.

۱۹. الاوسط، ش ۳۵۵، ۱۶ نوامبر ۱۹۹۸ و ر.ک. ترجمان سیاسی، سال چهارم، شماره اول، ص ۳.

۲۰. ابراهیم اصغرزاده در ۱۳ آبان سال ۱۳۷۷ از جاسوسان سال ۱۳۵۷ دعوت کرد تا به تیران بیایند؛ به نظر فراموش کرده است که آنان ابادی امپریالیستی هستند که وی در گذشته دشمن اسلام و ایران می‌شمرد.
۲۱. عباس عبدی در جلسه گروههای ائتلاف خط امام که در قم برگزار شد گفت:
- «شعار مرگ بر آمریکا با آنکا به تعدادی اوپاش محقق نمی‌شود و آنها که امروز با گرفتن اضافه کاری شعار مرگ بر آمریکا سر می‌دهند اگر دوم خرداد نبود، پادوهای نیروهای مسلح آمریکا بودند.»
- ر.ک. ارزشها، سال سوم، شماره ۱۰۸.
۲۲. آیت‌الله منتظری قائل است اگر ترک رابطه آمریکا حکم خدا هم بود، یک حکم مقطعی بود نه حکم دائم (۱)!
- ر.ک. روزنامه خرداد، ۱۳۷۷/۱۱/۱۷، ص ۴.
۲۳. ویلیام بلوم، سرکوب امید، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۶، صص ۵۶.
۲۴. همان، ص ۱۲۰.
۲۵. گزارش نکان دهنده کیهان از میزگرد نظریه پردازان آمریکایی برای تغییر نظام حکومتی ایران، ۷۷/۴/۳۰، ص ۱ و ۱۴.
۲۶. همان.
27. Chicago Tribun/ 1998 / November / 22
- ر.ک. رسانه‌های دنیا (رویدادهای ایران و جهان)، شماره ۱۷۲۷، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۶.
۲۸. مولانا، حمید؛ روزنامه کیهان، ۷۷/۲/۲۴.
۲۹. روزنامه کیهان، ۷۷/۴/۳۰، ص ۱ و ۱۴.
۳۰. همان.
31. News week: 1998 / April / 27.
۳۲. حنفی، حسن (نویسنده مصری)؛ سخنرانی در دانشگاه امام صادق (ع) (۷۷/۱۱/۱۸)

ضمائم*

* برگرفته از کتاب:

لورنس اچ. شوپ / ویلیام مینتر
تراست مغزهای امپراطوری
ترجمه منصور آسیم و علی رضائی
(تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰)

ضمیمه ۱

رهبران کلیدی شورای روابط خارجی ۱۹۷۳-۱۹۲۱

میزان ثروت	آبادموسسه مستری عضویت دارند	آبادریست سوسیال رجیستریویرک هستند؟	شغل	مدت زمانی که درست مدیریت شورا فعالیت می کرده اند	موقعیت درشورا	
۲۰۰/۰۰۰ دلار کمک به شورا	آری	آری	بانکدار	۱۹۳۳-۱۹۷۲	دبیر - نایب رئیس کل	۱- فرانک آنتون
۳۰۰/۰۰۰ دلار به هنگام مرگ	آری	آری	سردبیر	۱۹۲۸-۱۹۷۲	سردبیرجمله فارن افروز	۲- هاملتون فیض آریستراک
نامشخص	آری	خیر	مدیر شرکت	۱۹۵۳-۱۹۶۶	خزانه دار	۳- الوت بل
بیش از ۵۰۰/۰۰۰ دلار	آری	خیر	رئیس دانشگاه	۱۹۲۱-۱۹۵۰	نایب رئیس کل	۴- ایسایانوم
به هنگام مرگ	آری	خیر	استاد دانشگاه	۱۹۲۱-۱۹۲۸	سردبیرجمله فارن افروز	۵- آرچبالد کری کولینج
بیش از ۱۲۵/۰۰۰ دلار به هنگام	آری	آری	وکیل وال استریت	۱۹۳۱-۱۹۴۰	نایب رئیس کل	۶- بل کروات
اختیالات ۱۹۲۵	آری	آری	وکیل وال استریت	۱۹۲۱-۱۹۵۵	رئیس کل	۷- جان دیویس
بیش از ۱/۸ میلیون دلار	آری	آری	بانکدار	۱۹۲۱-۱۹۴۲	رئیس کل	۸- نورمن دیویس
به هنگام مرگ	آری	آری	وکیل وال استریت	۱۹۵۵-۱۹۷۲	رئیش یکی از کمیته های شورا	۹- آرتور دین
۶۵۰/۰۰۰ دلار	آری	خیر	سردبیر	۱۹۶۹-	رئیس یکی از کمیته های شورا	۱۰- هادی دوتوان
به هنگام مرگ	آری	آری	وکیل وال استریت	۱۹۳۷-۱۹۶۹	رئیس کل	۱۱- آلن دالس

ناشخص	بیش از ۱۲۰/۰۰۰ دلار به هنگام مرگ	آری	آری	خیر	آری	محقق و متخصص امور آموزش بانکار	۱۹۷۲- ۱۹۲۱-۱۹۲۵	مدیر اجرایی نایب رئیس کل	۱۲- جورج فرانکلین ۱۳- ادین گی
ناشخص		آری	آری	خیر	آری	بانکار	۱۹۶۴-	خزانه دار	۱۴- گریل هاگ
ناشخص		خیر	خیر	خیر	آری	بانکار	۱۹۳۲-۱۹۵۳	خزانه دار	۱۵- کلارنس هانتز
ناشخص		آری	آری	آری	آری	بانکار - مدیر اجرایی شرکت رئیس دانشگاه	۱۹۵۱-۱۹۵۸ ۱۹۵۰-۱۹۷۳	نایب رئیس کل	۱۶- دورر و جوزف
ناشخص	بیش از ۶ میلیون دلار	آری	آری	آری	آری	بانکار	۱۹۳۷-۱۹۶۰	نایب رئیس هیأت مدیره رئیس هیأت مدیره	۱۷- گرسون کرک
به هنگام مرگ		آری	آری	آری	آری	مدیر اجرایی	۱۹۴۵-۱۹۶۸	مدیر اجرایی	۱۸- راسل لینگول
ناشخص		آری	آری	خیر	آری	محقق	۱۹۷۱-	رئیس کل	۱۹- والتر مالوری
ناشخص		آری	آری	خیر	آری	مدیر شرکت	۱۹۳۷-۱۹۵۳	رئیس یکی از کمیته های شورا	۲۰- پلرمنینگ
ناشخص		آری	آری	آری	آری	وکیل - بانکار	۱۹۵۳-۱۹۷۲	رئیس هیأت مدیره	۲۱- جورج او - می
ناشخص		خیر	خیر	خیر	آری	اقتصاددان - بانکار	۱۹۶۷-	رئیس یکی از کمیته های شورا	۲۲- جان مک کلوئی
ناشخص	بیش از ۱۲۰/۰۰۰ دلار	آری	آری	آری	آری	وکیل وال استریت	۱۹۲۱-۱۹۳۳	نایب رئیس کل	۲۳- آلفردنیل
به هنگام مرگ		آری	آری	آری	آری	بانکار	۱۹۴۹-	رئیس هیأت مدیره	۲۴- فرانک پولک
بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیون		آری	آری	آری	آری	وکیل وال استریت	۱۹۳۱-۱۹۶۶	رئیس افتخاری خزانه دار	۲۵- دیوید راکفلر
دلار تخمین زده می شود		آری	آری	آری	آری	وکیل - مدیر شرکت	۱۹۳۱-۱۹۶۶	رئیس کل	۲۶- الیهوریت
ناشخص	بیش از ۲۲۵/۰۰۰ دلار به هنگام مرگ	آری	آری	آری	آری	وکیل - مال استریت	۱۹۳۱-۱۹۳۶	رئیس یکی از کمیته های شورا	۲۷- ویتی شیرسون
ناشخص		آری	آری	آری	آری	مهندس	۱۹۶۴-	رئیس کل	۲۸- جورج ویکر شام
ناشخص		آری	آری	آری	آری	رئیس دانشگاه	۱۹۳۳-۱۹۶۷	رئیس یکی از کمیته های شورا	۲۹- کارول ویلسون
ثروت پسرش بیش از ۲ میلیون دلار		آری	آری	آری	آری				۳۰- هنری ریستون

ضمیمہ ۲

مدیران شورا ۱۹۷۵-۱۹۲۱

۱۹۴۰-۱۹۶۴	لوئیس داگلاس	۱۹۲۱-۱۹۵۰	ایسا یا بومن
۱۹۴۰-۱۹۴۹	ادوارد وارنر	۱۹۲۱-۱۹۲۸	آرجیبالڈ کری کولیج
۱۹۴۲-۱۹۵۳	کلارنس ہانٹر	۱۹۲۱-۱۹۴۰	پل کراوات
۱۹۴۳-۱۹۵۹	مایرون تیلور	۱۹۲۱-۱۹۵۵	جان دیویس
۱۹۴۳-۱۹۶۷	* هنری ریسٹون	۱۹۲۱-۱۹۴۴	نورمن دیویس
۱۹۴۴-۱۹۶۷	* توماس فینلٹر	۱۹۲۱-۱۹۵۰	اسٹیفن دوگان
۱۹۴۵-۱۹۷۴	* ویلیام برن	۱۹۲۱-۱۹۲۹	جان فینلی
۱۹۴۵-۱۹۶۸	* والٹر مالوری	۱۹۲۱-۱۹۴۵	ادوین گی
۱۹۴۵-۱۹۶۹	* فیلیپ ریڈ	۱۹۲۱-۱۹۲۷	دیوید ہوسٹون
۱۹۴۵-۱۹۵۰	وینفیلڈ راینفلر	۱۹۲۱-۱۹۳۴	اوتوکان
۱۹۴۹-	دیوید راکفلر	۱۹۲۱-۱۹۴۳	فرانک پولک
۱۹۵۰-۱۹۵۵	اورال ہریمن	۱۹۲۱-۱۹۶۶	وینٹی شپردسون
۱۹۵۰-۱۹۷۴	جوزف جانسون	۱۹۲۱-۱۹۲۷	ویلیام شیرد
۱۹۵۰-۱۹۷۳	* گریسون کرک	۱۹۲۱-۱۹۳۲	پل واربرگ
۱۹۵۱-۱۹۵۸	دورو جوزف	۱۹۲۱-۱۹۳۶	جورج ویکر شام
۱۹۵۳-۱۹۶۶	* البیوٹ بل	۱۹۲۷-۱۹۶۹	آلن دالس
۱۹۵۳-۱۹۷۲	* جان مک کلوی	۱۹۲۷-۱۹۶۰	آر سی لفینگول
۱۹۵۵-۱۹۷۲	* آرتور دین	۱۹۲۷-۱۹۵۳	جورج اومی
۱۹۵۵-۱۹۷۲	* چارلز اسپافورد	۱۹۲۷-۱۹۳۴	وزلی میچل
۱۹۵۸-۱۹۶۲	آدلی استیونسون	۱۹۲۷-۱۹۳۰	اون یانگ
۱۹۵۹-۱۹۷۲	* ویلیام فاسٹر	۱۹۲۸-۱۹۷۲	ہامیلتون فیش آرمسٹرانگ
۱۹۶۱-۱۹۷۵	* کاریل ہسکینز	۱۹۲۹-۱۹۳۱	چارلز ہولند
۱۹۶۳-	جیمز ریکیز	۱۹۳۲-۱۹۳۷	والٹر لیمن
۱۹۶۴-۱۹۷۴	ویلیام باندی	۱۹۳۲-۱۹۳۵	کلارنس وولی
۱۹۶۴-	گیریل ہاگ	۱۹۳۴-۱۹۷۲	* فرانک ایشول
۱۹۶۴-	کارول ویلسون	۱۹۳۴-۱۹۴۲	فیلیپ جساب
۱۹۶۵-	داگلاس دیلون	۱۹۳۵-۱۹۴۳	ہارولڈ دایز
۱۹۶۵-۱۹۷۴	* هنری لا بوس	۱۹۳۶-۱۹۴۵	لئون فریزر
۱۹۶۶-	رابرٹ روسا	۱۹۳۷-۱۹۶۴	جان ویلیامز

۱۹۷۲-	مارشال شولمن	۱۹۶۶-	لوسین پای
۱۹۷۲-	مارتا والاس	۱۹۶۷-	الفردنیل
۱۹۷۲-	پل وارنک	۱۹۶۷-۱۹۷۴	بیل مویرز
۱۹۷۳-	پتریتسون	۱۹۶۸-	سایروس ونس
۱۹۷۴-	رابرت آندرسون	۱۹۶۹-	هدلی دونوان
۱۹۷۴-	ادوارد هامیلتون	۱۹۷۰-۱۹۷۲	نجیب حلی
۱۹۷۴-	هری مک فرسون	۱۹۷۱-	بیلزمنینگ
۱۹۷۴-۱۹۷۵	الیوت ریچاردسون	۱۹۷۲-	مایکل بلومنتال
۱۹۷۴-	فرانکلین هال ویلیامز	۱۹۷۲-	زیگنبرگ ورنسکی
۱۹۷۵-	نیکولاس کاتزنباخ	۱۹۷۲-	الیزابت درو
۱۹۷۵-	پل وولکر	۱۹۷۲-	جورج فرانکلین

ضمیمہ ۳

اعضای کمیسیون سہ جانبہ

(تا ۱۵ اوت ۱۹۷۵)

Gerard C. Smith, North American chairman
Max Kohnstamm, European chairman
Takeshi Watanabe, Japanese chairman
François Duchêne, European deputy chairman
Zbigniew Brzezinski, Director
George S. Franklin, North American secretary
Christopher J. Makins, Deputy director
Tadashi Yamamoto, Japanese secretary

اعضای امریکای شمالی

- *I. W. Abel, *President, United Steelworkers of America*
- David M. Abshire, *Chairman, Georgetown University Center for Strategic and International Studies*
- Graham Allison, *Professor of Politics, Harvard University*
- Doris Anderson, *Editor, Chatelaine Magazine*
- John B. Anderson, *House of Representatives*
- Ernest C. Arbuckle, *Chairman, Wells Fargo Bank*
- J. Paul Austin, *Chairman, The Coca-Cola Company*
- George W. Ball, *Senior Partner, Lekman Brothers*
- Russell Bell, *Research Director, Canadian Labour Congress*
- Lucy Wilson Benson, *Former President, League of Women Voters of the United States*
- W. Michael Blumenthal, *Chairman, Bendix Corporation*
- *Robert W. Bonner, *Q.C., Bonner and Foulks, Vancouver*
- Robert R. Bowie, *Clarence Dillon Professor of International Affairs, Harvard University*
- John Brademas, *House of Representatives*
- *Harold Brown, *President, California Institute of Technology*
- James E. Carter, Jr., *Former Governor of Georgia*

Lawton Chiles, *United States Senate*
 Warren Christopher, *Partner, O'Melveny and Myers*
 †William T. Coleman, Jr., *Secretary, Department of Transportation*
 Barber B. Conable, Jr., *House of Representatives*
 Richard N. Cooper, *Frank Altschul Professor of International Economics, Yale University*
 John C. Culver, *United States Senate*
 Gerald L. Curtis, *Director, East Asian Institute, Columbia University*
 Lloyd N. Cutler, *Partner, Wilmer, Cutler and Pickering*
 Archibald K. Davis, *Chairman, Wachovia Bank and Trust Company*
 Emmett Dedmon, *Vice-President and Editorial Director, Field Enterprises, Inc.*
 Louis A. Desrochers, *Partner, McCuaig and Desrochers*
 Peter Dobell, *Director, Parliamentary Center for Foreign Affairs and Foreign Trade*
 Hedley Donovan, *Editor-in-Chief, Time, Inc.*
 Daniel J. Evans, *Governor of Washington*
 Gordon Fairweather, *Member of Parliament*
 Donald M. Fraser, *House of Representatives*
 Richard N. Gardner, *Henry L. Moses Professor of Law and International Organization, Columbia University*
 *Patrick E. Haggerty, *Chairman, Texas Instruments*
 William A. Hewitt, *Chairman, Deere and Company*
 Alan Hockin, *Executive Vice-President, Toronto-Dominion Bank*
 Richard Holbrooke, *Managing Editor, Foreign Policy*
 Thomas I. Hughes, *President, Carnegie Endowment for International Peace*
 J. K. Jamieson, *Chairman, Exxon Corporation*
 Lane Kirkland, *Secretary-Treasurer, AFL-CIO*
 Sol M. Linowitz, *Senior Partner, Coudert Brothers*
 Bruce K. MacLaury, *President, Federal Reserve Bank of Minneapolis*
 Claude Masson, *Professor of Economics, Laval University*
 Paul W. McCracken, *Edmund Ezra Day Professor of Business Administration, University of Michigan*
 Walter F. Mondale, *United States Senate*
 Lee L. Morgan, *President, Caterpillar Tractor Company*
 Kenneth D. Naden, *President, National Council of Farmer Cooperatives*
 Henry D. Owen, *Director, Foreign Policy Studies Program,*

The Brookings Institution

David Packard, *Chairman, Hewlett-Packard Company*

*Jean-Luc Pepin, P.C., *President, Interimco, Ltd.*

John H. Perkins, *President, Continental Illinois National Bank and Trust Company*

Peter G. Peterson, *Chairman, Lehman Brothers*

*Edwin O. Reischauer, *University Professor, Harvard University; former U.S. Ambassador to Japan*

†Elliot L. Richardson, *United States Ambassador to the United Kingdom*

*David Rockefeller, *Chairman, Chase Manhattan Bank*

Robert V. Rousa, *Partner, Brown Brothers Harriman and Company*

*William M. Roth, *Roth Properties*

William V. Roth, Jr., *United States Senate*

Carl T. Rowan, *Columnist*

*William W. Scranton, *Former Governor of Pennsylvania*

*Gerard C. Smith, *Counsel, Wilmer, Cutler and Pickering*

Anthony Solomon, *Consultant*

Robert Taft, Jr., *United States Senate*

Arthur R. Taylor, *President, Columbia Broadcasting System, Inc.*

Cyrus R. Vance, *Partner, Simpson, Thacher and Bartlett*

*Paul C. Warnke, *Partner, Clifford, Warnke, Glass, McIlwain and Finney*

Marina von N. Whitman, *Distinguished Public Service Professor of Economics, University of Pittsburgh*

Carroll L. Wilson, *Professor of Management, Alfred P. Sloan School of Management, MIT*

Arthur M. Wood, *Chairman, Sears, Roebuck and Company*

Leonard Woodcock, *President, United Automobile Workers*

اعضای اروپایی

*Giovanni Agnelli, *President, FIAT, Ltd.*

Raymond Barre, *Former Vice-President of the Commission of the European Community*

Piero Bassetti, *President of the Regional Government of Lombardy*

*Georges Berthoin, *Former Chief Representative of the Commission of the European Community to the U.K.*

*Kurt Birrenbach, *Member of the Bundestag; President, Thyssen Vermögensverwaltung*

- Franco Bobba, *Company Director, Turin*
 Frederick Boland, *Chancellor, Dublin University; former President of the United Nations General Assembly*
 René Bonety, *Représentant de la CFDT*
 Jean-Claude Casanova, *Director of Studies, Fondation Nationale des Sciences Politiques, Paris*
 Umberto Colombo, *Director of the Committee for Scientific Policy, OECD*
 Guido Colonna di Paliano, *President, La Rinascente; former member of the Commission of the European Community*
 *Francesco Compagna, *Undersecretary of State, Ministry of the Mezzogiorno*
 The Earl of Cromer, *Former British Ambassador to the United States; Partner, Baring Brothers and Company, Ltd.*
 Michel Debatisse, *Président de la F.N.S.E.A.*
 *Paul Delouvrier, *Chairman, French Electricity Board*
 Barry Desmond, *Member of the Lower House of the Irish Republic*
 Fritz Dietz, *President, German Association for Wholesale and Foreign Trade*
 Werner Dollinger, *Member of the Bundestag*
 *Herbert Ehrenberg, *Member of the Bundestag*
 Pierre Esteva, *Directeur Général de l'U.A.P.*
 *Marc Eyskens, *Commissary General of the Catholic University of Louvain*
 M. H. Fisher, *Editor, Financial Times*
 Francesco Forte, *Professor of Financial Sciences, University of Turin*
 Jacques de Fouchier, *Président, Banque de Paris et des Pays-Bas*
 Michel Gaudet, *Président de la Fédération Française des Assurances*
 Sir Reay Geddes, *Chairman, Dunlop Holdings, Ltd.*
 Giuseppe Glisenti, *Director of General Affairs, La Rinascente*
 Lord Harlech, *Former British Ambassador to the United States; Chairman, Harlech Television*
 Karl Hauenschield, *President, German Chemical-Paper-Ceramics Workers' Union*
 Jozef P. Houthuys, *President, Belgian Confederation of Christian Trade Unions*
 Daniel E. Janssen, *Deputy Director General, Belgian Chemical Union, Ltd.*

- Pierre Jouven, *Président de Pechiney Ugine Kuhlmann*
 Karl Kaiser, *Director of the Research Institute of the German Society for Foreign Policy*
 Michael Killeen, *Managing Director, Industrial Development Authority, Irish Republic*
 André Kloos, *Chairman of the Socialist radio and television network "V.A.R.A."; former chairman of the Dutch Trade Union Federation*
 *Max Kohnstamm, *President, European Community Institute for University Studies*
 Baron Léon Lambert, *President, Banque Lambert, Brussels*
 Count Otto Lambsdorff, *Member of the Bundestag*
 Arrigo Levi, *Director, La Stampa, Turin*
 Eugen Loderer, *President, German Metal Workers' Union*
 *John Loudon, *Chairman, Royal Dutch Petroleum Company*
 Evan Luard, *Member of Parliament, U.K.*
 Robert Marjolin, *Former Vice-President of the Commission of the European Community*
 Roger Martin, *Président de la Cie Saint-Gobain-Pont-à-Mousson*
 Reginald Maudling, *Member of Parliament; former Cabinet Minister, U.K.*
 F. S. McFadzean, *Managing Director, Royal Dutch Shell Group*
 Cesare Merlini, *Director, Italian Institute for International Affairs*
 Alwin Münchmeyer, *President, German Banking Federation*
 †Ivar Norgaard, *Minister of Foreign Economic Affairs and Nordic Affairs, Denmark*
 Michael O'Kennedy, *Shadow Minister of Foreign Affairs, Irish Republic; former Cabinet Minister*
 Bernard Pagezy, *Président Directeur Général de la Paternelle-Vie*
 Pierre Pescatore, *Luxembourg; Member of the European Court of Justice*
 Sir John Pilcher, *Former British Ambassador to Japan*
 Jean Rey, *Former President of the Commission of the European Community*
 Julian Ridsdale, *Member of Parliament, U.K.; Chairman of the Anglo-Japanese Parliament Group*
 Sir Frank K. Roberts, *Advisory Director of Unilever, Ltd.; Adviser on International Affairs to Lloyds of London*
 *Mary T. W. Robinson, *Member of the Senate of the Irish Republic*

- Sir Eric Roll, *Executive Director, S. G. Warburg and Company*
 Edmond de Rothschild, *Président de la Compagnie Financière Holding*
 John Christian Sannes, *Director, Norwegian Institute of International Affairs*
 Gerhard Schröder, *Member of the Bundestag; former Foreign Minister of the Federal Republic of Germany*
 Roger Seydoux, *Ambassador of France*
 Andrew Shonfield, *Director, The Royal Institute of International Affairs*
 Hans-Günther Sohl, *President, Federal Union of German Industry; President of the Board of Directors of August Thyssen Hütte A.G.*
 Theo Sommer, *Editor-in-Chief, Die Zeit*
 Myles Staunton, *Member of the Lower House of the Irish Republic*
 Thorvald Stoltenberg, *International Affairs Secretary, Norwegian Trade Union Council*
 G. R. Storry, *St. Antony's College, Oxford (Far East Centre)*
 J. A. Swire, *Chairman, John Swire and Sons, Ltd.*
 *Otto Grieg Tidemand, *Shipowner; former Norwegian Minister of Defense and Minister of Economic Affairs*
 A. F. Tuke, *Chairman, Barclays Bank International*
 Heinz-Oskar Vetter, *Chairman, German Federation of Trade Unions*
 Luc Wauters, *President, Kredietbank, Brussels*
 Otto Wolff von Amerongen, *President, Otto Wolff A.G.; President, German Chamber of Commerce*
 *Sir Kenneth Younger, *Former Director of the Royal Institute of International Affairs; former Minister of State for Foreign Affairs, U.K.*
 *Sir Philip de Zulueta, *Chief Executive, Antony Gibbs Holdings, Ltd.; former Chief Assistant to the British Prime Minister*

اعضای ژاپنی

- Isao Amagi, *Director, Japan Scholarship Foundation; former Vice-Minister of Education*
 Yoshiya Ariyoshi, *Chairman, Nippon Yusen Kaisha*
 Yoshishige Ashihara, *Chairman, Kansai Electric Power*

Company, Inc.

Toshio Doko, *President, Japan Federation of Economic Organizations (Keidanren)*

Jun Eto, *Professor, Tokyo Institute of Technology*

Shinkichi Eto, *Professor of International Relations, Tokyo University*

*Chujiro Fujino, *Chairman, Mitsubishi Corporation*

Shintaro Fukushima, *President, Kyodo News Service*

Noboru Gotoh, *President, TOKYU Corporation*

Toru Hagiwara, *Advisor to the Minister of Foreign Affairs; former Ambassador to France*

Sumio Hara, *Chairman, Bank of Tokyo, Ltd.*

*Yukitaka Haraguchi, *Chairman, All Japan Federation of Metal and Mining Industries Labor Unions*

Norishige Hasegawa, *President, Sumitomo Chemical Company, Ltd.*

*Yoshio Hayashi, *Member of the Diet*

Teru Hidaka, *Chairman, Yamaichi Securities Company, Ltd.*

*Kazushige Hirasawa, *Radio-TV news commentator, Japan Broadcasting Inc.*

Hideo Hori, *President, Employment Promotion Project Corporation*

Shozo Hotta, *Chairman, Sumitomo Bank, Ltd.*

Shinichi Ichimura, *Professor of Economics, Kyoto University*

Ii-roki Imazato, *President, Nippon Seiko K.K.*

Yoshihiro Inayama, *Chairman, Nippon Steel Corporation*

Kaoru Inoue, *Chairman, Dai-Ichi Kangyo Bank, Ltd.*

Rokuro Ishikawa, *Executive Vice-President, Kajima Corporation*

Tadao Ishikawa, *Professor, Department of Political Science, Keio University*

Yoshizane Iwasa, *Chairman of the Advisory Committee, Fuji Bank, Ltd.*

Motoo Kaji, *Professor of Economics, Tokyo University*

Fuji Kamiya, *Professor, Keio University*

*Yusuke Kashiwagi, *Deputy President, Bank of Tokyo, Ltd.; former Special Advisor to the Minister of Finance*

Ryoichi Kawai, *President, Komatsu Seisakusho, Ltd.*

Katsuji Kawamata, *Chairman, Nissan Motor Company, Ltd.*

Kazutaka Kikawada, *Chairman, Tokyo Electric Power Company, Inc.*

Kiichiro Kitaura, *President, Nomura Securities Company, Ltd.*

Koji Kobayashi, *President, Nippon Electric Company, Ltd.*
Kenichiro Komai, *Chairman, Hitachi, Ltd.*
Fumihiko Kono, *Counselor, Mitsubishi Heavy Industries, Ltd.*

Masataka Kusaka, *Professor, Faculty of Law, Kyoto University*

Fumihiko Maki, *Principal Partner, Maki and Associates, Design, Planning and Development*

Shigeharu Matsumoto, *Chairman, International House of Japan, Inc.*

Masaharu Matsushita, *President, Matsushita Electric Company, Ltd.*

†Kiichi Miyazawa, *Minister of Foreign Affairs*

Akio Morita, *President, SONY Corporation*

Takashi Mukaibo, *Professor, Faculty of Engineering, Tokyo University*

*Kinhide Mushakoji, *Director, Institute of International Relations, Sophia University*

Yonosuke Nagai, *Professor of Political Science, Tokyo Institute of Technology*

Shigeo Nagano, *President, Japan Chamber of Commerce and Industry*

Eiichi Nagasue, *Member of the Diet*

Toshio Nakamura, *President, Mitsubishi Bank, Ltd.*

Ichiro Nakayama, *President, Japan Institute of Labor*

Sohei Nakayama, *President, Overseas Technical Cooperation Agency*

Yoshihisa Ohjimi, *Adviser, Arabian Oil Company, Ltd.; former Administrative Vice Minister of International Trade and Industry*

*Saburo Okita, *President, Overseas Economic Cooperation Fund*

Kiichi Saeki, *Director, Nomura Research Institute of Technology and Economics*

Kunihiko Sasaki, *Chairman, Fuji Bank, Ltd.*

*Ryuji Takeuchi, *Advisor to the Ministry of Foreign Affairs; former Ambassador to the United States*

Eiji Toyoda, *President, Toyota Motor Company, Ltd.*

Seiji Tsutsumi, *President, Seibu Department Store, Inc.*

Kogoro Uemura, *Honorary President, Japan Federation of Economic Organizations (Keidanren)*

Tadao Umezao, *Professor of Ethnology, Kyoto University*

*Nobuhiko Ushiba, *Former Ambassador of Japan to the United States*



Jiro Ushio, *President, Ushio Electric Inc.*
Shogo Watanabe, *President, Nikko Securities Company, Ltd.*
*Takeshi Watanabe, *Chairman, Trident International Finance, Ltd., Hong Kong; former President, the Asian Development Bank*
Kizo Yasui, *Chairman, Toray Industries, Inc.*

* اعضای کمیته اجرایی

† در حال حاضر در خدمت دولت هستند

